دانش

فصلنامهٔ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۴۶
پاییز
۱۳۷۵

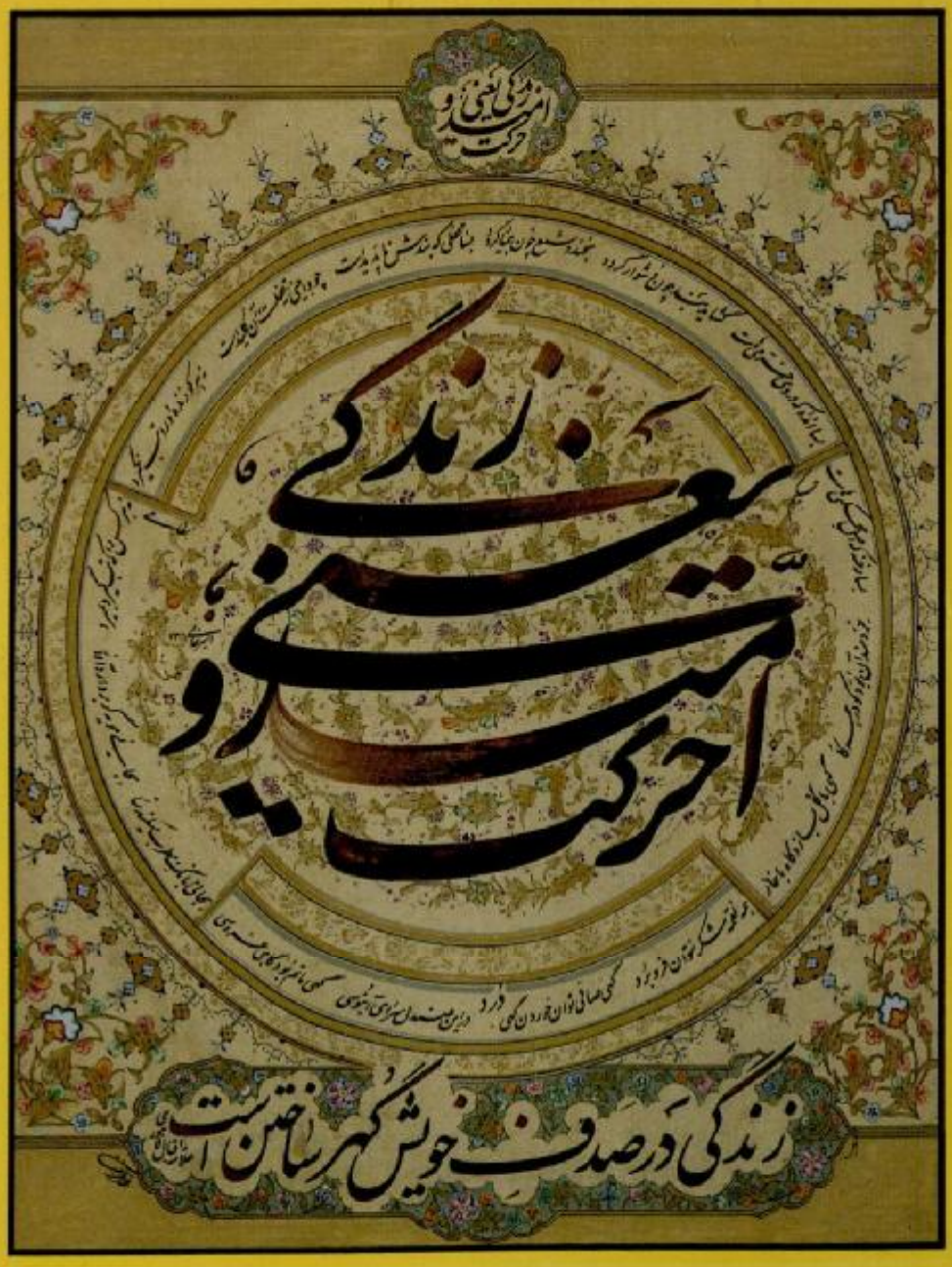

گنجینهٔ دانش

شمارهٔ ۲

شمارهٔ ۱

شاهنامه فردوسی

نسخه خطی شماره ۱۳۸۳۷

کتابخانه گنج بخش

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱.کشته شدن دیو سپید بدست رستم (برگ ۷۱)

۲.کشته شدن هژیره بانو (برگ ۱۳۴)

دانش

۴۶
پاییز
۱۳۷۵

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول : ـــــــــــ علی ذوعلم
سردبیر : ـــــــــــ دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ـــــــــــ دکتر سید سبط حسن رضوی
مدیر داخلی و ویراستار: ـــــ عیسی کریمی
طراح : ـــــــــــ سرافراز احمد لاهوری
حروف چین : ـــــــــــ محمد عباس بلتستانی
نمونه خوان و ناظر چاپ : ـــ بشارت محمود میرزا
چاپخانه : ـــــــــــ آرمی پریس (راولپندی)

باهمکاری
شورای نویسندگان دانش

روی جلد : زندگی یعنی امید و حرکت
پدید آورندگان: استاد امیر خانی (خوشنویس)
: استاد محمدطریقتی (تذهیب کار)

یـــادآوری

* فصلنامهٔ دانش ویژهٔ آثار و مقالات دربارهٔ فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
* دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
  ــ ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  ــ همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
* مسئولیت آراو دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهدهٔ نویسندگان آنهااست.
* چاپ و انتشار مطالب دانش باآوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:
خانهٔ ۳، کوچه ۸، کوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد ــ پاکستان

دورنویس: ۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۲۶۳۱۹۴

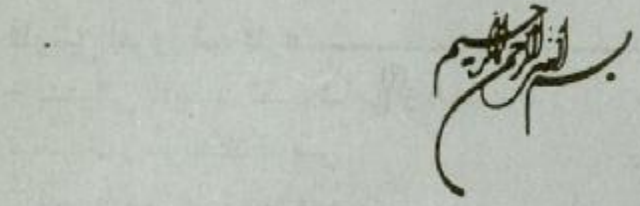

فهرست مطالب

باسم الحق
سخن دانش

متن منتشره نشده

- تذکره شیخ قاسم سلیمانی قادری — غلام قدوس، به اهتمام عارف نوشاهی — ۱۳

اندیشه و اندیشه مندان

- مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی(۳) — دکتر محمد مهدی توسلی — ۴۷
- شیخ کمال خجندی — دکتر صدیق شبلی — ۵۵
- نفوذ و رواج تذکرة الاولیای عطار در سرزمین پاکستان — دکتر مهر نور محمد خان — ۶۵

□ نامه "اقبال" ..... ۷۷ - ۱۴۶

- منشور علامه اقبال در برابر غرب — علی ذوعلم — ۷۹
- خطوط اصلی اندیشهٔ اقبال — دکتر عصمت نسرین — ۹۱
- قله های برف برسر نشسته در ادب پارسی(۲) — ایرج تبریزی — ۹۷

ادب امروز ایران

- قامت برازندهٔ ادب امروز ایران (۴) — ایرج تبریزی — ۱۱۵
- سرایندهٔ ارزشها — دفتر دانش — ۱۲۳

فارسی امروز شبه قاره

- پشتیبانی پادشاهان قطب شاهی از دانشمندان، سخنوران و سرایندگان فارسی — زیب حیدر، ترجمه بشارت محمود میرزا — ۱۲۹

□ شعر فارسی امروز شبه قاره ..... ۱۴۱ - ۱۴۶

بیچین ، شاد ، جعفری ، شهزاد ،
رزمی صدیقی ، ظفر عباس ،
رئیس نعمانی ، رئیس امروهوی

گزارش و پژوهش

- همایش بین المللی افکار اقبال — علی - محمد نیاکان — ۱۴۹
- همایش بین المللی معماری اسلامی — علی - محمد نیاکان — ۱۶۳
- فهرست کتابها،مجله هاو مقاله های رسیده — دفتر دانش — ۱۶۷

□ کتابهای تازه ..... ۱۷۵ - ۱۸۲

۱.تحول نشر فارسی در شبه قاره ۲. هم اور اقبال
۳.بزم سخن ۴.دیوان روحی ۵.گنج شایگان ۶.نامه پارسی

تجلیل و یاد

- دکتر مرتضی خلج اسعدی در کاروان رفتگان — دفتر دانش — ۱۸۵

نامه ها

ع.سرافراز — ۱۸۹

بخش اردو

- اسماء الطریقت — داکتر سلطان الطاف علی — ۱۹۹
- چمنستان فارسی کی آبیاری میں شہر الہ آباد کا حصہ — محمد ذاکر حسین ندوی — ۲۱۹

بخش انگلیسی

A Glimpse of Contents of This Issue — Dr.S.A.R. Naqvi — 1

باسم الحقّ

منه از کف چراغ آرزو را
بدست آور مقام های وهو را
مشو در چار سوی این جهان گم
بخود باز آ و بشکن چار سو را

"علامه اقبال"

علامه اقبال ، حق بزرگی در تجدید حیات زبان فارسی در شبه قاره و بخصوص در پاکستان دارد. شعر فارسی اقبال که به تعبیر اقبال شناس بزرگ معاصر ، رهبر فرزانه و حکیم انقلاب اسلامی ، « از معجزات شعر است»، توانست فارسی را در پاکستان رونقی دوباره بخشد و ضرورت توجه به زبان فارسی و فراگیر شدن آن را دو چندان نماید. اگرچه به قول معظم له: « ستودن اقبال به عنوان یک شاعر ، یقیناً کوچک کردن اوست»، زیرا شخصیت و ارزش اندیشه و آثار اقبال ، بسیار فراتر از یک شاعر محض است ، ولی راه دستیابی به آن اندیشه ها و افکار بلند و درک آن سوز و گدازها ، جز، فهمیدن کلام اقبال که مستلزم دانستن فارسی است ، میسر نخواهد بود.

متأسفانه هنوز ابعاد و جنبه های فکر اقبال،به خوبی و آنچنان که شایستهٔ او است ، بررسی و تجزیه و تحلیل نشده و به تعبیر یکی از ارادتمندانش ؛ ما بیشتر به ذکر اقبال پرداخته ایم تا به فکر اقبال . البته ذکر اقبال هم لازم ، و مرحلهٔ گذار برای رسیدن به فکر اقبال است ، ولی در فکر اقبال هم نباید محصور و متوقف ماند ، زیرا اقبال، صرفاً یک

متفکر و فیلسوف نبود.

جوامع اسلامی ، امروز به "خود اقبال "و "خودی اقبال" نیاز دارند،و به سوز و گداز اقبال ، عشق اقبال ، عرفان و زهد اقبال ، عبادت و خلوص اقبال ، فداکاری و صمیمیت اقبال ، استغنای فکری اقبال از غرب و شرق و گداخته شدن و ذوب شدن اقبال در ولایت و محبت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اهلبیت گرامی او علیهم السلام.

ذکر اقبال هم یک ضرورت است. نه فقط در "یوم اقبال" یا سالگرد وفات او ، بلکه در هر مناسبتی و به هر بهانه ای. به قول آن متفکر زنده یاد ؛ « اقبال یک علامت است» ، علامتی است نه تنها برای جوامع اسلامی ، بلکه برای همهٔ جوامع شرقی و همهٔ ملت هایی که می خواهند موقعیت و جایگاه خود را در برابر هجوم همه جانبهٔ مستکبران جهان بازیابی کنند. بخصوص امروز که دل های آگاه و چشم های بیدار مصلحان و روشن اندیشان جوامع اسلامی ، هجوم فرهنگی به ارزش های متعالی و میراث عظیم فرهنگی و معنوی مسلمانان را در سراسر جهان به وضوح می بینند و در تلاشند که برای حفظ کیان خود ، بیاندیشیم ، به "اقبال" بیش از هر زمان دیگری باید اقبال نشان داد.این اقبال به"اقبال"، که از ذکر اقبال آغاز می شود ، باید به بررسی اندیشه و افکار اقبال ، برسد. البته فکر اقبال چون از آبشخور پربرکت قرآن و سنت ، و ولایت و محبت اهلبیت علیهم السلام سیراب شده است ، به عمق و گستردگی آن ، عمیق و گسترده است.ده ها سال است که اقبال شناسان دربارهٔ اقبال قلم می زنند و سخن می گویند ولی هنوز هم شرح و توضیح و بحث و گفتگو پیرامون افکار اقبال ، ضروری است.

علاوه بر این ، توجه دادن نسل نو به ویژگی های شخصیتی اقبال ، که خود نمونه و راهنمایی برای ما می تواند باشد، لازم است . اقبال ، یک متفکر ، شاعر ، روشنفکر یا عالم حرفه ای نیست . او مصلح دلسوزی است که سرمایهٔ امت اسلام را در حال تاراج شدن می بیند، و براین است که خاور را از خواب گران بیدار کند و آن را به دفاع و حفظ کیان خود وادارد:

ای غنچهٔ خوابیده چو نرگس نگران خیز — کاشانهٔ ما رفت به تاراج غمان خیز
از نالهٔ مرغ چمن، از بانگ اذان خیز — از گرمی هنگامهٔ آتش نفسان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

... خاور همه مانند غبار سرراهی است　　یک نالهٔ خاموش و اثر باخته آهی است

هر ذرهٔ این خاک گره خورده نگاهی است　　از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز!

از خواب گران خیز!

اقبال قرآن را کتاب انسان سازی می داند که همهٔ نقش های کهن و نقشه های نو را نقش برآب کرده است و با ورود به جان و دل آدمی ، دگرگونی روحی ایجاد می کند و این دگرگونی ، موجب دگر شدن جهان می شود:

نقش قرآن تا در این عالم نشست　　نقش های کاهن و پاپاشکست

فاش گویم آنچه در دل مضمر است　　این کتابی نیست ، چیزی دیگر است

چون بجان در رفت ، جان دیگر شود　　جان چو دیگر شد ، جهان دیگر شود

... اندرو تقدیرهای غرب و شرق　　سرعت اندیشه پیدا کن چو برق

... از بم و زیر حیات آگه شوی　　هم ز تقدیر حیات آگه شوی

نام پاکستان با نام اقبال آمیخته است و فکر اقبال با زبان فارسی عجین است. نمی توان بدون دستیابی به این کلید ، اقبال را شناخت ، و یکی از رسالت های مهم دانش طرح اندیشه های اقبال و بازکردن راه تبادل نظر و گفتگو پیرامون افکار او است.

در این شمارهٔ دانش به مناسبت "یوم اقبال" ، و به بهانهٔ "همایش بین المللی فکر اقبال" بیش از شماره های پیشین یاد و فکر اقبال مطرح شده است. اما همچنان بر این باوریم که بیش از این باید برای فهم اقبال کارکرد و شما خوانندگان صمیمی دانش نیز در این راه قطعاً همکار، هم رای ، و کمک کار ما خواهید بود. انشاءالله

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین

مدیر مسئول

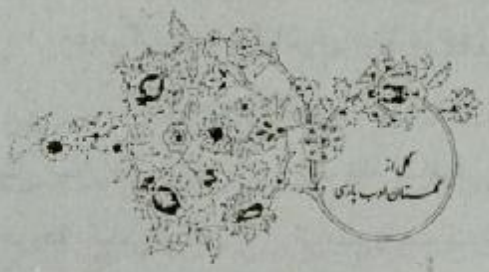

بهترین سرآغاز

ای نامِ تو بهترین سرآغاز — بی نامِ تو نامه کی کنم باز

ای یادِ تو مونسِ روانم — جز نامِ تو نیست بر زبانم

ای کارگشای هر چه هستند — نامِ تو کلیدِ هر چه بستند

ای هست کنِ اساسِ هستی — کوته ز درت درازدستی

از آتشِ ظلم و دودِ مظلوم — احوالِ همه تو راست معلوم

هم قصهٔ نامنوده دانے — هم نامهٔ نانوشته خوانی

ای عقلِ مرا کفایت از تو — جستن ز من و هدایت از تو

هم تو به عنایتِ الهی — آنجا قدمم رسان که خواهی

از ظلمتِ خودرهایم ده — با نورِ خود آشنایم ده

لیلی و مجنون

حکیم نظامی گنجوی

سخن دانش

پای آبله رفتن به از نشستن باطل

که گر مراد نیابم بقدر وُسع بکوشم

سلامی چو بوی خوش آشنایی ، برهمراهان و خوانندگان ارجمند دانش .

دربارهٔ دو شمارهٔ گذاشتهٔ دانش ، نامه های بسیاری دریافت شد که در آنها خوانندگان از تغییرات انجام شده در فصلنامه استقبال کرده بودند. شایسته دیده شد که گزیدهٔ دیدگاه‌های خوانندگان گرامی ، همراه آنچه که خود در اندیشه و پی آن بوده‌ایم در «سخن دانش » بیاید ، تا هم ارزیابی واقع بینانه ای از روند دانش داشته باشیم و هم اسباب آن شود که دیگر خوانندگان نیز ، دانش را در ترازوی نقد و سنجش بگذارند و دریافت خویش از اینکار را برای ما بفرستند تا در ادامهٔ این راه خطیر ،فصلنامه را از همراهی خود بهره‌مند کرده باشند.

پیوستن دانش به " مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان "، خود بخود تغییراتی را در روش و محتوای آن ایجاب می کرد. چنانچه خوانندگان گرامی سه شمارهٔ اخیر را با چهل و سه شمارهٔ پیش از آن مقایسه کنند به تفاوت های آشکار و نهان آنهابا هم پی خواهند برد. در این سه شماره تلاش شده است تافصلنامهٔ دانش از چند جهت درمیان فارسی زبانان ، فارسی دانان و فارسی نویسان قابل توجه و تأمل باشد :

ـ کار برد مجموعه ای از قلم های گوناگونِ یکی از پیشرفته ترین نرم افزارهای فارسی امروز ـ زرنگار ـ ، دانش را به نمونه ای قابل تقلید در نزد ناشران کتب و مجلات فارسی شبه قاره ، بویژه پاکستان تبدیل کرده است.

ـ بهره گیری از شیوه های علمی مرسوم در چاپ مقالات فارسی و آوردن پانویس وکتابنامه ، دانش را از اعتبار و ارزش پژوهشی ویژه‌ای برخوردارکرده است ، و

هر کس در هر جا می تواند با خاطری آسوده به مطالب آن استناد جوید.

ـ ویرایش فنی و محتوایی مقالات، بویژه در بخش « اندیشه و اندیشه مندان »، شیوه ای پسندیده در نوشتن مقالات پژوهشی را ترویج می کند. امید است که دانشوران مقالات خود را بدین شیوه بنویسند تا دانش را در رسیدن به این هدف یاری کنند.

ـ برخی مقالات بویژه در بخش « ادب امروز ایران » بیشتر جنبهٔ آموزشی دارند. دراین بخش سعی شده ومی شود که خوانندگان غیر ایرانی با ادب امروز ایران و دگرگونی های آن و نیز کارهایی که برای پالایش زبان فارسی از واژه های بیگانه انجام می گیرد، آشنا شوند.

ـ در «فهرست کتابها، مجله ها و مقاله های رسیده »، خواننده به اطلاعات کاربردی گوناگون و مفیدی دست می یابد. از جمله گزیدهٔ فهرست مطالب هر مجله را آورده ایم تا پژوهشگران فرهنگ و ادب، در هر شماره با عناوین دهها مقالهٔ فارسی آشنا شوند و در صورت نیاز با دانش مکاتبه کنند تا تصویری از مقاله یا مقالات درخواستی برایشان فرستاده شود.

ـ چاپ قطعه های دلنشین نظم و نثر گذشته و امروز از بزرگان حکمت و سخن پارسی بویژه بقلم استادان خوشنویس، بجز چشم نوازی، چاشنی دلچسبی است که خواننده را با گذشتهٔ روشن و تابناک ادب فارسی پیوند می دهد.

ـ سعی می‌شود که در هر شماره، ویژه نامه ای دربارهٔ یکی از مفاخر ادبی و فرهنگی جهان فارسی گنجانده شود، تا خواننده به مقالات بیشتری پیرامون آن شخصیت دسترسی داشته باشد. در شمارهٔ ٤٥ «نامهٔ حزین» و اکنون « نامه اقبال» را با این هدف چاپ کرده ایم و در شماره‌های آینده هم این شیوه را ادامه خواهیم داد. انشاء الله

دریک سخن، دانش می خواهد تاهرفصل تازه‌تر و پربارتر ازفصل پیش بدست شما برسد، و این میسر نیست جزباتوفیق حضرت حق جل‌جلاله و یاری خوانندگان دانش‌پژوه.

خدا یار ونگهدارتان باد.

مدیر دانش

متن

منتشر نشده

غلام قدوس

به اهتمام عارف نوشاهی

تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری

تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری (۹۵۶ - ۱۰۱۶هـق)، گزیده ای از اسرار الافغانیه "حسینی" است. این گزیده که توسط "غلام قدوس" تألیف و به شماره ۵۷۷۷ در گنجینهٔ نسخ خطی "کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران" مضبوط و محفوظ است، اینک به اهتمام عارف نوشاهی سرپرست بخش تحقیقات "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان" تصحیح و برای نخستین بار در دانش به چاپ می رسد.

یادداشت مصحّح

چکیدهٔ شرح احوال شیخ قاسم

شخصیت شیخ قاسم در سدهٔ ۱۰ هـ در محافل سیاسی و دینی شبه قاره مورد بحث و گفتگو بوده است. از فحوای رساله بر می آید که وی شخصی متدیّن بوده، اما بنا به تصریح منابع عصری او، زمامداران و علمای منطقه به عملکردهای صوفیانه و یا نفوذ او در جامعه نظری خوش نداشته اند.

چکیدهٔ احوال او به استناد تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری به شرح زیر است:

او از نسل افغان، و نام پدرش "شیخ قدم قندهاری" و مادرش "بی بی نیک بخت" (درگذشته میان سالهای ۹۸۳ - ۹۹۰ق) است. شیخ قاسم در فصل بهار ۹۵۶ق در کنار

رود "بدنی" ، نزدیک پیشاور پاکستان زاده شد. قرآن مجید و علوم دینی را نزد "مولانا محمد گوله زیی" فرا گرفت. در ۹۸۳ق از راه افغانستان ، خراسان ، گیلان ، کردستان ، و شام به زیارت حرمین شریفین نایل آمد و در ۹۹۰ق از طریق شام و قدس و عراق به وطن خودبازگشت. در سفر بسیاری از اماکن مقدسه را زیارت کرد. در شام در طریقهٔ قادریه مرید "عفیف الدین سیّد حسین" شد و ازو خرقه گرفت. در ۱۰۰۲ق به سمع "جلال الدین محمد اکبر" پادشاه ــ که در آن موقع در لاهور بسر می برد ــ رسید که شیخ قاسم هزاران مرید دارد ، عالم را به یک نظر مجذوب می سازد و دیوانه و مست و صاحب حال می‌گرداند ، و از فرزند و پدر و مادر بیگانه و مجبور به ترک دنیا می کند، و مردم به آستان او رجوع دارند. اکبر پادشاه با شنیدن این اوصاف او را احضارکرد و برای بازجویی به ابو الفضل سپرد. پس از باز جویی ، شیخ به دستور اکبر هشت ماه در خانهٔ ابوالفضل در لاهور بازداشت ماند و در ۲۹ ربیع الاخر ۱۰۰۳ق آزاد شد.

در ۱۰۱۵ق هنگامی که "نورالدین جهانگیر" پادشاه به لاهور رفت ، بعضی امرا همان حرفهایی راکه به گوش اکبر رسانیده بودند ، به سمع وی نیز رسانیدند. چنانکه در ۲۸ ربیع الاخر همان سال جهانگیراو را احضار،وپس ازبازجویی به پسرخودسلطان پرویز حواله کرد. پرویز نیز او را در ۲۰ جمادی الاول تحت‌الحفظ به قلعهٔ چنار فرستاد . شیخ قاسم در ۲۵ رجب ۱۰۱۵ق به آنجا رسید و در زندان "شیرمنزل" زندانی شد و سرانجام در ۱۹ جمادی الاول ۱۰۱۶ق در همان زندان درگذشت و بیرون قلعه مدفون گشت.

مطابق رسالهٔ حاضر ، شیخ قاسم را از چهار زن ، هفت دختر و هفت پسر بود. امّا به قول نعمت الله هروی ، او هفت پسر و نه دختر داشت .[1] او هنگامی که در زندان "شیرمنزل" بسر می‌برد،فرزند خود "شیخ کبیر" معروف به "بالا پیر" (متولد شوال ۹۹٤ق) را جانشین خود ساخت .

فرزندان شیخ قاسم

۱. از بطن اوّلین همسرش بنام "بی بی توتیا" دختر "شیخ بتهو ککیانی بنوزیی" ــ که قبل از ۹۸۳ق در عقد او در آمده بود ــ "شیخ ابراهیم" و "بی بی حکیمه" متولد شدند.

۱. نعمت الله هروی ؛ تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی؛ به تصحیح سیدمحمد امام الدین ؛ داکا:۱۹۶۲ ، ج ۲ ، ص ۸۵۱

۲. از بطن "بی‌بی بسی" دختر "مغل ککیانی بنوزیی" که در ۹۹۰ ق در عقد شیخ درآمده بود؛ در هزاره دختری زاده شد که چندی بعد درگذشت؛ دربدنی، "شیخ کبیر" معروف به "بالا پیر" در شوال ۹۹٤ق و پس از وی "بی‌بی نور" متولد شدند؛ درکالاپانی، "شیخ فرید" در ۲۶ رمضان ۱۰۰۱ق، و "عبد الکریم" در حدود ۱۰۰۳ق زاده شدند که عبدالکریم چندی بعد فوت کرد. به گفتهٔ نعمت الله هروی از بطن "بی‌بی بسی" سه دختر به نامهای "بی‌بی دُرخاتون"، "بی‌بی نور" و "بی‌بی دولت خاتون" به دنیا آمدند.[۱]

۳. از همسر سوم شیخ قاسم بنام "بی‌بی خدیجه" دختر "محمد خلیل اسحاق زیی" که بعد از ۹۹٤ق در حبالهٔ نکاح او درآمد، دختری بی نام و یا شاید به گفتهٔ هروی بنام "بی‌بی دولت بخت" یا "بی‌بی فتح خاتون"؛ "بی‌بی دُردانه" متولد بعد از ۱۰۰۳ ق؛ "بی‌بی مرجانه" متولد ۲۲ صفر ۱۰۰۶ق در لاهور و وفات ۱۰۰۷ق مدفون درشوری؛ "شیخ محمد واصل" متولد ربیع الاول ۱۰۰۷ق در لاهور و وفات ۱۹ شوال ۱۰۸۳ق در شاهجهان آباد و مدفون در چنار؛ "بی‌بی هاجره" متولد ۱۰۰۹ ق در لاهور و وفات حدود ۱۰۱۰ق مدفون درشوری. بگفتهٔ هروی ازبطن بی‌بی خدیجه پنج دختر بدنیا آمدند.[۲]

٤. از بطن همسر چهارم بنام "بی‌بی ممی راجپوت"، "شیخ اسماعیل" بعد از ۱۰۰۱ق و "شیخ نور" بعد از ۱۰۰۳ق به دنیا آمدند.

پرتو شخصیت عرفانی و روحانی شیخ قاسم

نعمت الله هروی از او باالقاب: «غوث الزمان، فرد الاوان، نایب حضرت غوث الثقلین فی الدوران» یاد نموده است که مؤید مقام عرفانی اوست.[۳] تصویری نیز که به مدد رسالهٔ حاضر از تمایلات دینی و موقعیت روحانی و اجتماعی شیخ قاسم ترسیم می‌شود، همین مطلب را می رساند:

* قبل از رسیدن به سن بلوغ، «در خدمت "مولانا محمد گوله زیی" به علم قرآن و علم دین فایز شدند.» (ص ۵)

* در سفر به سرزمینهای اسلامی به زیارت اماکن مقدسه مبادرت ورزید.

---

۱. تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، ج ۲، ص۸۵۲
۲. همان.
۳. همان، ج ۲، ص ۸۵۱

* در سوریه مرید "عفیف الدین سید حسین" از احفاد "شیخ عبدالقادرگیلانی" شد.

* دربغداد،«بسی مشهورآفاق گشتندوبه دست ایشان بسی مردم بیعت کردند... در جامع بصره چندی سکونت گرفتند. مردم بصره بسی مرید و معتقد شدند.» (ص ۱۲)

*قبل از ۲۷ سالگی، « چند مدت به کسب و اکتساب فقر و علم دینی مشغول ماندند.»(ص ۵)

* در زندان "شیر منزل" قلعهٔ چنار،« معتادایشان آن بودکه اوقات رابطاعت و عبادات مصروف می‌داشتند. چنانچه بعد نماز فجر تا اشراق بذکرجلی که وظیفهٔ مدام او بود، مشغول می بودند ، و بعد نماز اشراق بذکر خفی می کوشیدند ، و اوقات باقی را به اشتغال ذکر خفی و استغراق و ادای نماز فرض و سنن بسر می بردند و چون نوبت نیم‌شبی می‌نواختند ، حضرت ایشان تجدید وضو کرده دوگانهٔ تحیّت الوضو گزارده ، مستقبل قبله می نشستند [و]تا نماز صبح بیاد حق می بودند و به استغراق و سکوت بسر می‌بردند.»(ص ۲۶)

* او «تا واپسین نفس مشغول به ذکر الهی بود.» (ص ۳۰).

مخالفت آخوند "درویزه" با شیخ قاسم

آخوند درویزهٔ ننگرهاری (م ۱۰۴۸ق) که در ستیز با علما و صوفیان معاصر خویش شهره و به زعم خود بعضی را "ابرار" و برخی را "اشرار" نامیده است ، شیخ قاسم را نیز جزو " اشرار" به حساب آورده و دربارهٔ او چنین نوشته است :

«شیخ قاسم غوری خیل در "پرشور"، زیر درختی سکونت و آرام گرفته تا مردم بدو توجه آوردند، و چون مذهب مخالف ایشان نموده یکی از حکام اسلام "شادمان خان" نام که امیری بود از امراء مرزا حکیم بن همایون پادشاه علیه‌الرحمة والغفران قصد کشتن او کرده، ازان گریخته بجانب قندهار بدر رفته، و ازان [جا]با جماعت حاجیان همراه شده بمکه معظمه رسیده و چون باز رجوع نموده و بمردم خود پیوسته ، در این حدود آوازهٔ پیری در داده و مردم را شجره نوشته، می داد، و دعوی می نمودکه ماذون و مجاز آمدم از جانب اولاد عبد القادر گیلانی. پس مردم را می گفتم : ای جهال لا یعنی مرتبهٔ شیخوخیت تعلق به انساب ندارد. اگر وی از اولاد حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است شیخ حسین نام موزون نیست ، چه بر سجاده آبا و اجداد او نشسته از بهر تحصیل حطام دنیا، پس این

اذن درکار نیاید. اما چون در شجرهٔ او نظرم کردم دریافتم که شیخ حسین سپارش [:سفارش] نامه در حق او نوشته بود تا راه بانان وغیره مزاحم احوال او نگردند و این شیخ قاسم از غایت جهل ونادانی همان را نوشته ، بمریدان بجای شجره دادی، و مفهوم آن نوشته همین که فرزند شیخ قاسم سلیمانی هر جاکه برود هیچ احدی مزاحم احوال او نشود. بعد ازان چون مریدان او سخن فقیر را بدو رسانیدند که این شجره نیست، بعده باطراف عالم مردم دوانیده ، شجرهٔ اذنیهٔ عبد القادر گیلانی پیدا آورده، بمریدان نوشته می داد. نعوذ بالله من الخرافه. و چون مدتی درین حدودها ماند مذهب اباحت پیدا آورد ، چه اتباع او تارک الصلوة و صوم و مانع صدقه وغیر ذلک از اوامر شرعیه آمدند ، تن برهنه و سر برهنه ، ریش تراشیده در اطراف و جوانب سیر می نمودند ، خمرمی خوردند و سرود می‌نواختند و رقص می‌کردند و بیتها می گفتند و خدمت پیر را از همهٔ شرایع فاضل می‌دیدند، بل از فروض شرعیت منکر، و خدمت پیر را بر خودفرض می دیدند ، و سب علما و صلحا می‌نمودند ، علم و علما را دشمن می داشتند ، ارواح را و نفس را خدا می‌گفتند و غیر ذلک از علامات کفر اظهار کردند. چنانکه شیخ قاسم را سفید خدا می‌گفتند. نعوذ بالله من کفرهم. بعد از مدتی اتباع او را بااتباع "میان عیسی" عداوت دنیاوی نه عداوت دینی [افتاد،] چه آن طایفه هنوز بیشتر ازین بکفر و ضلالت و رفض و بدعت مشهور بودند، و چون اتباع شیخ قاسم خانه را در دوابه ساخته بودند که آنرا "مکه" می‌نامند ، اتباع عیسی هجوم نموده همهٔ آنها راکشته ، عیسی سعایت نموده تا "اکبرپادشاه" شیخ قاسم را به لاهور بردند. مدتی در آنجا بودند و چون "شاه سلیم پادشاه" بر منصب شاهی نشسته،شیخ قاسم[را در] بند ساخت و به چنار فرستاد ، دران موضع در بندیخانه مرد. چون بعضی از علما اهل هوا در لاهور باین شیخ بقصد حطام دنیا بیعت کرده بودند،ازبرای اورسالها [:رساله ها] تصنیف می نموده و بنام او مقرر می‌کرده ، بقصد آن که در ازمنهٔ متاخره مردم دانند که شیخ قاسم از ارباب تصنیف بوده. نعوذ بالله من الهوا والتضل. و ایضاً کتابی را تالیف نموده اند از برای شیخان افغانان ،که از اول تا آخر هر چه شیخان افغانان از اجناء جن چیزی گفته بودند ، همه را یک جا ساختند بقصد آنکه مردم او راگفتند که مردم دیگر را تذکرة الاولیاء آمده ، اما از افغانان هیچ ولی سر نزده که تا تذکرهٔ مانده باشد. بنابر طعن افغانان توجه نموده، این تالیف انشاکرده ، از غایت جهل ندانست که بسبب این تالیف خجالت افغانان هنوز بیشتر خواهد آمد. چه تذکرة الاولیاء

آن باشد که دران ذکر مجاهدهٔ اولیاء از طاعت و ریاضت باشد نه آنکه دران ذکر غیب گویی اولیاء گفته باشد که دعوی غیب گویی کفر است. پس ویل علما را آنکه افترا نوشتن را روا دانند و اخذه نترسند و داخل وعید آیت ربانی گردند. قال الله تعالی :« وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاٰ يَعْلَمُونَ الْكِتٰبَ إِلاَّ أَمٰانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ ○ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتٰبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذٰا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّٰا يَكْسِبُونَ ○»[1] اما درین اوان پسر او "شیخ کبیر" بعضی رسمها [ی] مبتدعه را محو نموده و لیکن در سرود شنودن بحد[ی] غلو می نماید که تعریف نتوان کرد.»[2]

محاکمهٔ شیخ قاسم در دربار اکبر و جهانگیر

چنانکه در سطور بالا یاد شده، ظاهراً در نتیجهٔ همان دیدی که آخوند "درویزه" یا سایر علما نسبت به شیخ قاسم داشتند، و این حرفها به گوش حاکمان وقت اکبر و جهانگیر رسیده بود، آنان شیخ را مؤاخذه و محاکمه کردند. خود جهانگیر ذیل وقایع و خاطرات سال ۱۰۱۵ ق می نویسد:

« به من خبر رسید که شیخ ابراهیم [کذا] نام افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی از پرگنات حوالی لاهور ترتیب داده، چنانچه طریقهٔ او باش و سفهاست. جمع کثیری از افغانان وغیره بروگرد آمده اند. فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعهٔ چنار نگاهدارد تا این هنگامه برهم خورد.»[3]

مؤلف رساله

چنانکه در دیباچهٔ رساله آمده، کسی به نام "غلام قدوس" این تذکره را از اسرار الافغانیه و رسالة الوصال گزیده است. متأسفانه دربارهٔ "غلام قدوس" اطلاعی بیشتر ندارم، اما مؤلف اسرار الافغانیه یا اسرار الافغان شخصی با تخلص "حسینی" است که

---

۱. قرآن کریم - بقره / ۷۸ و ۷۹ : برخی از ایشان بی سوادانی هستند که نمی دانند در آن کتاب چیست، جز سخنانی که شنیده اند و می خوانند. اینان، تنها پایبند گمان خویشند. ○ پس وای بر آنهایی که کتاب خود را بدست خود می نویسند، و تا سودی اندک برند، می گویند که از جانب خدا نازل شده. پس وای بر آنها بدانچه نوشتند و وای بر آنها از سودی که می برند.

۲. آخوند درویزه، نگرهاری؛ تذکرة الابرار و الاشرار؛ پیشاور: ۱۳۷۹ق، صص ۱۸۳ - ۱۸۵

۳. نورالدین محمد، جهانگیر، جهانگیر نامه؛ بکوشش محمد هاشم؛ تهران: ۱۳۵۹، ص ۴۵

در سال ۹۷۷هـ/ ۷۰ - ۱۵۶۹م در پیشاور متولد شد و در هفت سالگی پدرش را از دست داد. او مرید "شیخ قاسم قادری" بود و تخلص خود را به پاس احترام "شیخ عفیف الدین سید حسین" اختیارکرده بود. اسرار الافغانیه با عبارت : «الحمد لله الذی نوّر مصابیح قلوب الاولیاء بانوار التجلیات» ؛ آغاز و با این اشعار به پایان می رسد :

«بارخدایا بحقّ این رجال — کامده در نامه از ایشان مقال
نامهٔ عصیان "حسینی" بسوز — دیده اش از وصف دوبینی بدوز»

چنانکه از ابیات زیر به دست می آید، اسرار الافغانیه در پنجاه و سه سالگی "شیخ قاسم" یعنی در حدود ۱۰۰۹ هـ/ ۱ - ۱۶۰۰م تألیف گردیده است:

چو شد زاده از مادر آن ماه وش — ز نهصد فزون بود پنجاه و شش
بوقتی که تحریر شد این کتاب — گرفتم هم از سال عمرش حساب
سه افزون بر سال پنجاه بود — ز سال سیوم ماه یک مانده بود

مؤلف اسرار الافغانیه را در ۱۸ فصل تقسیم کرده است، بدین ترتیب : از فصل ۱ تا ۵ دربارهٔ اجداد شیخ قاسم ؛ فصل ۶ در تولد شیخ ؛ فصل ۷ در مسافرت شیخ به بغداد و بیعت با "عفیف الدین سید حسین" ؛ فصل ۸ در مسافرت شیخ به مکه و بازگشت به بغداد؛ فصل ۹ در آموزشهای "سید حسین" و بازگشت "شیخ قاسم" به وطن؛ فصل ۱۰ در زناشویی شیخ و فرزندان ؛ فصل ۱۱ در سفر لاهور ؛ فصل ۱۲ در شرح حال مؤلف ؛ فصل ۱۳ تا ۱۵ در خوارق عادات شیخ ؛ فصل ۱۶ در کرامات شیخ ؛ فصل ۱۷ در نام مریدان و پیروان شیخ ؛ فصل ۱۸ در اصل و نسل افغان . البته در گزیدهٔ اسرارالافغانیه ، ترتیب فصلها تغییر کرده است.نسخهٔ خطیّ اسرار الافغانیه در کتابخانهٔ ملّی آلمان ، در ۲۱۳ برگ به شمارهٔ Ms.orient.Oct.1250.Staatsbibliothek مضبوط است.فهرست‌نویس،نام مولف نسخه را حسین بن الشیخ الصابر بن خضر السندی متخلص "الحسینی" قلمداد کرده [1] اما نسبت او به "سند" نزد راقم سطور شک برانگیز است.

مؤلف اسرار الافغانیه مثنوی عرفانی دیگری نیز به نام تحفهٔ قاسمی ، به فارسی دارد که در بیان کرامات "میرداد" از مشایخ افغان در سدهٔ هفتم هجری و برخی دیگر از مشایخ متأخر است . سراینده درین مثنوی تخلص خود را "حسینی" و وطن خود را

1.Eilers, Wilhelm, *Persische Handschriften* , Wiesbaden,1968, Vol.I,P.142.

"پشاور" گفته است. او در ۱۰۰۹ هـ/ ۱ - ۱۶۰۰م به سرودن این مثنوی پرداخت و در ۱۰۱۲هـ/ ٤ - ۱۶۰۳م آن را به اتمام رسانید، و به مراد خود "شیخ قاسم" پیشکش نمود، نسخهٔ خطی تحفهٔ قاسمی با شماره 252 - Adر گنجینهٔ کرزن کتابخانهٔ انجمن آسیایی بنگال، در کلکته موجود است.[1]

رساله ای دیگر در اقوال و اعمال شیخ قاسم قادری

راقم سطور مجموعهٔ رسایل خطی در دست دارد که رسالهٔ اول آن با ٦٢ برگ، نه مقدمه دارد و نه نام نگارنده به وضوح دران آمده و بعد از بسمله باین عبارت آغاز می‌گردد: «فصل هفتم دربیان بعضی اقوال و اعمال حضرت پیر دستگیر غوث زمان شیخ زمان شیخ قاسم افغان القادری ادام الله تعالی عزّوجل آثار تصرف فی الدوران». مؤلف رساله از مریدان شیخ قاسم بوده، چنانکه چندین بار به این مطلب اشاره کرده است، مثلاً: «روزی این کمترین مریدان و کهترین طالبان، بخدمت صاحب زمان، افضل مشایخ اوان، حضرت غوث زمان، شیخ قاسم افغان ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق المریدین حاضر بود...» (ورق ۱ ب). در حین نگارش این رساله، شیخ قاسم زنده بوده، چنانکه مؤلف می نویسد: «در زمانی که این احقر الطلاب این کتاب را در حیز تحریر می آورد حضرت پیر دستگیر شیخ قاسم افغان ادام الله تعالی ظلال هدایة به این فقیر فرموده...» (ورق ۳۷ ب). در ورق ۱۷ الف این رساله ابیاتی آمده که این بیت را نیز دارد:

«مثل حسینی ز عطای عمیم
بُرد بَسی را بره مستقیم»

با این سه قرینه (۱. مؤلف مرید شیخ قاسم است ۲. این رساله را در حیات شیخ قاسم نگاشته، ۳. تخلص او "حسینی" است)، گمان غالب دارد که این رساله قسمتی از اسرار الافغانیه باشد. ترقیمهٔ رساله نیز کمکی در شناخت نام و عنوان رساله نمی کند. کاتب می‌نویسد: «تمت تمام [شد]، کار من نظام شد. بوقت سحرگاه، رسالهٔ پیر دستگیر

1. Ivanow, Wladimir, *Concise descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the Curzon collection Asiatic Society of Bengal*, Calcutta, 1926, no . 261.
ایوانف بااستفاده از تحفهٔ قاسمی شرح حال "حسینی" را آورده، که نگارنده نیز از همان نوشته بهره گرفته است.

غوث زمان سلطان محققان قدوة الاولیا شیخ قاسم افغان - العبد الضعیف عبد اللطیف ابن مولانا عبد الکریم مدینة الرجال ترمذی غفرالله له ولوالدیه و لاستادیه و لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین .» (ورق ٦٢ الف). و در گوشهٔ چپ ترقیمه این عبارت نیز آمده است: «العبد عبداللطیف ترمذی سنه ١٠٦١» ترقیمهٔ دومین رسالهٔ مجموعه نیز همین نام و تاریخ را دارد. اما در آنجا تاریخ تحریر را محو کرده دوباره " سنه ١٠٦١" را نوشته اند که کلاً تاریخ کتابت مجموعه را مشکوک ساخته است.

درین رساله نخست اقوال شیخ قاسم آمده که بیشتر در توضیح و تشریح نکات عرفانی و سلوک طریقهٔ قادریه است و بر خلاف کتب ملفوظات ، فواید اجتماعی و فرهنگی اندک دارد. در قسمتی که اعمال شیخ قاسم بیان شده، مؤید همان مطالبی است که در چکیدهٔ شرح احوال او آورده شد:« آن حضرت در اعمال شریعت و کردار حقیقت بسی متابع حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و قدم بر قدم حضرت سید محی الدین شیخ عبدالقادر گیلانی بودند.» (ورق ٥٤ الف /ب).« بعد ازان (مراقبه) دوگانهٔ نماز اشراق ادا می کرد و خلوت در انجمن می داشت ، و اکثر تا وقت نماز ظهر در مجلس جالس می بود و به دو زانو چنان می نشست که جنبش زانو کم می کرد ، و از غایت جلوس آن حضرت غوث زمان ، اهل مجلس عاجز می شدند ، و بعد از ادا نماز عشا اکثر اوقات تا نصف شب در مجلس نشسته به حق مشتغل می بود. بعد ازان چون از مجلس بر می خاستند و در خانه تشریف می بردند و نیز اکثر بیدار می بودند ، و طعام در مجلس می خوردند و در خانه بی ضرورت تناول نمی نمودند ، و برسیدن مهمان بسی خوشحال می شدند و بروزی که مهمان نمی رسید منتظر مهمان می بودند ، و سفرهٔ عام داشتند که از مطبخ آنحضرت غوث زمان بسی فقرا و اغنیا می آسودند ، و امداد فقرا و اعانت ضعفا به کثیر الصدقات همیشه پیشهٔ ایشان بود.»(ورق ٥١ الف / ب).«آن حضرت خلق عظیم داشت و حلم کمال داشت. تحمل جفای مردم بسی می کرد و دعای بد در حق کس نمی کرد.»(ورق ٥٧ الف / ب).

مؤلف شکل و شمایل شیخ قاسم را نیز بیان داشته است. (ورق ٥٩).[1]

١. نگارنده نسخهٔ خطی این رسالهٔ ناشناخته را روز ١٤ اسفند ١٣٧٥ / مارس ١٩٩٧م نزد مولانا محمد یعقوب فراهی کتابفروش کویته دیده است .

اهمیت تذکرهٔ شیخ قاسم

این تذکره (تحریر غلام قدوس) از چند جهت مفید است. یکی به خاطر ترجمهٔ احوال شخصی که در عصر و جامعهٔ خود مطرح بوده؛ دو دیگر گزارش سفر او به بلاد اسلامی ، که اگرچه کوتاه است ، اما از لحاظ شناخت راهها و مسیرها و اماکن و نقاط جغرافیایی پر فایده است. سه دیگر در عصر تیموریان بزرگ نهضتهای صوفیگری و ضد صوفیگری در شبه قاره در جریان بوده که ردّ پای یکی ازان نهضتها در لابلای این تذکره یافته می‌شود.نثررساله سست و از فصاحت بدور، وکلاً بشیوهٔ نگارش شبه قاره نگاشته شده‌است.

تصحیح رساله

استنساخ این تذکره یادگاری است از ایام پُر نشاط و بابرکت دورهٔ تحصیل نگارنده در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (١٣٦٨ - ١٣٧٣ش)، که بیشتر اوقاتم را در جستجو و تلاش آثار فرهنگی شبه قاره در ایران می پرداختم، و به اندازهٔ مهلت و فرصتی که داشتم ، بحمد الله موفق به دست آوردهای خوبی شدم. چندین متن خطی و منتشر نشده از مؤلفان شبه قاره یا دربارهٔ شبه قاره را در کتابخانه های تهران یافتم که به تدریج به اهتمام بنده در مجلات ایرانی منتشر شده است. تذکرهٔ مورد بحث نیز حلقه‌یی از همان سلسله است که در تاریخ ١٨ آوریل ١٩٩٣م از روی نسخهٔ خطی شماره ٥٧٧٧ "کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران" استنساخ کردم. اصل نسخه به قلم "خواجه بخش" در تاریخ ٢٧ ذیقعده ١٢٤٩ ق در گورکهپور هند، برای "یعقوب علی داناپوری " به خط متوسط نستعلیق کتابت شده است. چاپ حاضر در دانش مبتنی بر همان نسخهٔ منحصر بفرد تهران است. در حین کار با اشکالاتی که معمولاً درکار استنساخ و تصحیح تک نسخه ها پیش می آید ، مواجه شدم و بعضی کلمات به ویژه اعلام غریب جغرافیایی درست قرایت نگردیده و ناچار با درج [کذا] چاپ می شود. شماره صفحات متن اصلی در این چاپ درون [ ] آمده است. امید که بزرگان از این تسامحات چشم پوشند ، که اگر نسخهٔ اسرار الافغان (آلمان) در دسترس می بود ، اشکالات بر طرف می‌شد.

***

تذکرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قادری

بسم الله الرحمن الرحیم

بحمد الله الواحد القدیم و خالق کلیم
بکمال الحکمة و القدرة العظیم
و نصلی علی خیر البشر و شافع یوم الحشر رسول الکریم
و علی آله و اصحابه اهل التکریم .

چون فقیر غلام قدوس از رسالهٔ اسرار الافغانیه و از رسالهٔ رسالة الوصال احوال اصل و نسل قوم افغان و ازبک و به تحصیص حقیقت حال و مآل اصل و نسل حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس الله سره العزیز از ابتدای تولد و کسب علوم ظاهر و باطن به طریق اجمال تا عمر هشت و هفت سال در خانه ، و هفت سال از سیر و سفر به مُلک بیگانه ، و حصول [۲] فیض از بعض کاشانه ، و بیعت کردن او به دست پیر مردانه رحمة الله علیه ، و وصول زیارت مزارات پیشوای یگانهٔ زمانه، علی الخصوص طواف حرمین شریفین اعظم الله تعالی شأنه، و مراجعت نمودن و آمدن او به جانب وطن و کدخدایی نموده بودن و تولّد شدن بعضی فرزندان او به موطن ، و متوجّه گشتن و به طلبِ اکبر شاه پادشاه غازی آمدن [به] هندوستان و ماندن او به دارالخلافه شهر لاهور، و تولّد بعضی فرزندان او در آنجا، و

طلب کردن و مقیّد نمودن و فرستادن جهانگیر شاه پادشاه غازی او را به قلعهٔ چَنار لغایت فوت شدن او به قلعهٔ مذکور، و دفن گشتن او بیرون قلعهٔ شهر مسطور، که برسبیل ایجاز و انتخاب از آن کتاب برآورده؛ در اوراق معدود به دوازده فصل تحریر نموده تا عندالحاجت به استفسار احوال ابتدا تا انتهای وی، مجملاً به اظهار آید و یادگار باشد.

من نوشتم صرف کردم روزگار
من نمانم این بماند یادگار

فصل اول

در ذکر [۳] اصل و نسل افغان و ازبک و بزرگان حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره

ابو علی بن احمد از خواجه محمد مستوفی داد از تحقیقات دفتر قدیم مستوفیان و کتب و تواریخ مؤرخان روایت کرده که مردم افغان از نسل مَلک طالوت ـ که از پشت یهود ابن مهتر یعقوب علیه السلام است ـ هستند. [به] روایت [دیگر] از پشت بنیامین برادر حقیقی مهتر داود یوسف علیه السلام بهر تقدیر می بودند. داود هم از یهود ابن یعقوب علیه السلام اند. آخر الامر از برخیا پسری متولد شد، نام او افغان نهاد. و از اُرمیا نیز فرزندی شده، اسمش آصف کرد. و از آصف پسری شد، نامش اُزبک کرد. پس افغان و اُزبک هر دو بنی عمّ اند. و بعد مهتر داود علیه السلام عهد مهتر سلیمان در رسید. افغان و ازبک پیش مهتر سلیمان علیه السلام خدمت اختیار کردند. مهتر سلیمان افغان را ـ که مرد با هیبت و شجاع بود ـ بر کوهستان سکونت داد. و ازبک را ـ که مرد مدبّر بود ـ به بعضی تدبیر مملکت گذاشت. چون مهتر سلیمان به رحمت حق پیوستند و عهد [و] نوبت خلاصهٔ موجودات و سرورکاینات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در رسید، مردم افغان از مُلک خود هجرت نموده به لقای آن حضرت مشرف شدند، و از سردارانشان دو مرد بودند؛ یکی را خالد نام بود و یکی را عبدالرشید. هردو پسران ولید بودند. از رسیدن ایشان حضرت رسول علیه السلام

خوشحال شدند و فرمودند بیایید [٤]ای... [موریانه زده] و بعد عَلم خود به خالد بن ولید داد و فرمود که از ایشان قوّت اسلام خواهد شد. ایشان از اهل اصحاب اند و در بلاد عرب ایشان را بنی اسراییل و سلیمانی نامند ونسبت نسب به سلیمان علیه السلام می کنند از غایت قرب و نسبت نسب که به سلیمان علیه السلام داشتند و تابع او بودند.

اصل و نسل حضرت شیخ قاسم سلیمانی[1] از غری بن گند بن خرشبون بن سَرَه بَن است، و اجداد غری افغان از نسل مَلک طالوت اند. غری افغان را فرزندی پیدا شد خلیلش نام کردند و از او پسری متولد شد، شیخ عمر نام نهادند. مهتر و بهتر وقت خود شده و به اسمش یک آستانهٔ مشیخیت در دوازده آستانهٔ سَرَه بن معروف است. و از شیخ عمر پسری مسمی [به] شیخ افغان متولد شد. و از وی در [: از] نه پسر، پسری مسمی [به] شیخ متی ماند و از شیخ متی هشت پسر متولد شدند. دو پسر شیخ خواجگی و شیخ ماما از بطن بی‌بی آغا و شش پسر از بطن بی‌بی پیاری. افغان غربایی خیل و خیل متی زیی از اولاد ایشان اند. یکی شیخ عمر، دوم شیخ یوسف ظاهر بین، سیوم شیخ بهلول، چهارم شیخ محمد، پنجم شیخ حسین، ششم شیخ ابو. همه پسرانِ شیخ متی صاحبِ ولایت شدند و از شیخ یوسف ظاهر بین شیخ کته و از شیخ کته شیخ میرداد سجاده‌نشین[2] که دردانهٔ حقانی از مجمع اولیای عظام در معاملت فقربودند وآن دُردانه درصلب شیخ میردادقراریافت واز صلب او در صلب شیخ [٥]محمدزاهدواز صلب شیخ محمدزاهددر صلب قِدم و از صلب شیخ قِدم به رحم [بی‌بی نیک بخت بنت] شیخ الهداد حمید محمد زیی که اجداد ایشان مشایخ یکی آستانهٔ در دوازده آستانهٔ اولیای سره بن و ازآن دُردانهٔ حقانی درآمدند.

فصل دویم

در ذکر ولادت حضرت شیخ قاسم قادر[ی] الحنفی بن شیخ قِدَم قندهاری پیشوری بن شیخ محمد زاهد بن میرداد بن شیخ کته بن شیخ یوسف ظاهربین

---

١. این مضمون در تاریخ خانجهانی ج ٢، ص ٨۴۶ به بعد نیز آمده است. مصحح

٢. در تاریخ خانجهانی ١ : ٨۴٩ آمده که شیخ میرداد فرزند شیخ سلطان بن شیخ کته بود.

بن شیخ متی بن شیخ عباس بن شیخ عمر بن شیخ خلیل بن شیخ غری افغان بن گُند بن خرشبون بن سره [بن] افغان نورالله مرقدهم

در سنهٔ نه صد و پنجاه و شش هجری در فصل بهار به وقت نماز اشراق در خطهٔ پیشور به کنارهٔ رود بدنی از ان دردانهٔ وجود حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره به ظهور آمده. لمؤلف رسالهٔ اسرار الافغانیه:

بیت

چو شد زاده از مادر آن ماه وش — ز نهصد فزون بود پنجاه و شش
بوقتی که تحریر شد این کتاب — گرفتم هم از سال عمرش حساب
سه افزون بر سال پنجاه بود — ز سال سیوم ماه یک مانده بود
ز پشت قِدم زد قَدم پیر ما — کزو راست شد جمله تدبیر ما
چو نامش نهادند قاسم ولی — جهان شد ز انوار او منجلی

جدهٔ ایشان بی‌بی شهری و مادر ایشان بی‌بی نیک بخت ایشان را پرورش کردند و در خدمت مولانا محمد گوله زیی به علم قرآن و علم دین فایز شدند و به سن بلوغت رسیدند. بی‌بی شهری جدهٔ ایشان بی‌بی توتیا بنت [٦] شیخ نتهو ککیانی بنوزیی ساکن دوآبه را در عقد نکاح ایشان آوردند. از آن یک پسر شیخ ابراهیم و دختری بی‌بی حکیمه متولد شدند. بعد چندی بی‌بی شهری و بی‌بی توتیا و شیخ ابراهیم و بی‌بی حکیمه همه وفات کردند؛ متصل قبر شیخ محمد زاهد جدّ خود همه را دفن ساختند و چند مدت به کسب و اکتساب فقه و علم دینی مشغول ماندند. تا به بست [:بیست] و هفت سالگی عمر ایشان رسید، در آن زمان ایشان به عزم زیارت حرمین شریفین و به ارادهٔ بیعت به خدمت غوث‌الثقلین حضرت میر عفیف الدین سید حسین فرزند حضرت قطب الکونین میر محیی الدین عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه قصد سیر عربستان کردند. هر چند عالمی مانع آمد، منظور نشد. همه ها متفق شده [با] بی‌بی بَسّی بنت مغل ککیانی بنو زیی ساکن دوآبه

١. در تاریخ خانجهانی ٢: ٨٥٢ بی‌بی طوطیه بنت بتو کاکیانی بنوزیی آمده است.

منسوب کردند که از این معنی شاید عزم سفر موقوف شود و شاید بروند، زود آیند. بعد نامزد کردن بی‌بی بَتّی عزم موقوف کردند.

فصل سیوم

در ذکر متوجه شدن حضرت قاسم سلیمانی قدس سره به جانب عربستان و بیعت کردن ایشان به دست میر سید حسین حموی قدس سره

در سنهٔ نه صد و هشتاد و سه هجری از دوآبه از خانهٔ خسر خود رخصت شده با پنج کس در پیشور، و از آنجا به طرف جلال آباد و نیمله [؟] و از آنجا به مقام سنگ سفید رسیدند، و از آنجا به سرخ رُود و از آنجا به قلعهٔ چکدنی و از آنجا به کابل و از آنجا به مُلک پَروان و از آنجا به موضع [۷] اهلکران [؟] و از آنجا به کوه هندوکش و از آنجا به موضع نجان و از آنجا به شهر غور واز آنجا به شهر انیک [؟] رسیده، زیارت آستانهٔ حضرت شاه مرتضی علی علیه‌السلام [کرده] به موضع و شهر بلخ رسیدند، و از آنجا به شهر شبرغان و از آنجا به شهر میمنه و از آنجا به شهر حلمان و ححکتون [؟] و از آنجا به شهر هرپور[1] رسیده، زیارت خواجه عبد الله انصاری [کرده]، به دیه کرناوه شده، به دیه عنجور رسیدند، و از آنجا به دیه رباط رفته، باز در هرپو[ر] شده، به دیه جیور رسیده، باز به کرناوه شده، به جام رسیدند، و از آنجا به شهر کوسو و کاریز شده، به مشهد مقدس معلی رسیدند، زیارت آنجا حاصل [کرده]، در خراسان و غزنین به شرف زیارت مشرف شده در شهر باورد و نیشاپور و به شهر باغوره و ازعنچه [؟] رسیدند، و از آنجا به سواری جهاز به ولایت خروسخانه فرود آمدند، و به ولایت گیلان رسیدند، و از آنجا به طرف اردبیل شده، به ولایت شهر تبریز و کردستان و امیدیه که ـ قلعهٔ آن‌بالای کوه است ـ برسیدند. درین ضمن چارکس از رفیقان قدیم وفات یافتند. ایشان با یک رفیقِ وطن به شهر زنجیره و به شهر نصی و به شهر کوچه سرو و به شهر عرفه رسیدند. در آن شهر نمرود دعوی خدایی کرده و حضرت ابراهیم خلیل الله علیه‌السلام را بر منجنیق سوار نموده، به

۱. در اصل چنین است. منظور هرات است که در قدیم هری هم می گفته اند.

آتش سوزان انداخته و آن آتش سوزان به قدرت [۸] خدا گلزار شده. و از آنجا به شهر بتیره [؟] و از آنجا به شهر حلب و از آنجا به شهر حامه رسیده. شهر حامه از اعمال شام است. آنجا مرید حضرت عفیف الدین سید حسین، سجاده نشینِ حضرت قطب الکونین غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس الله سره العزیز شده، دستْ بیعت حاصل کرده، چند مدت وضو کنانیده و آب وضو نوشیده، تاج و کمر یافته، بعد هشت ماه برای زیارت مکه معظمه رخصت شدند.

فصل چهارم

در ذکر مسافرت حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره از شهر حامه برای طواف حرمین شریفین و باز مراجعت کردن او به جناب پیر خود

راوی گوید: چون از شهرحامه با فقرای چند برآمدند و به مزار خالد بن ولید ــ که یکی از اصحاب رسول علیه‌السلام و آبّ الاباى افغان اند ــ رفته، زیارت کردند و به شهر هرمز رسیدند، و از طرف بعلبک به شام و به مغارهٔ رسول علیه‌السلام رسیدند. آنجا قافله‌هایی از اطراف و جوانب جمع می شوند. از آنجا به قلعهٔ ستران و از آنجا به قلعهٔ سترک و از آنجا به قلعه سولک [؟] و چند زویه [؟] و از آن‌جا به نخله مریم واز آنجا به برکهٔ امام اعظم رضی‌الله‌عنه و از آنجا به مقام غایب شدن ناقهٔ صالح پیغمبر علیه‌السلام رسیدند. و از آن مقام چون مردم قافله می رسند، باهم شور و غوغا عظیم می کنند تا آواز ناقه نشنوند که در آن هم ملک است [؟]. چون از آن مقام گذشتند ایشان را مرضی لاحق شد، از قافله (۹) تنها ماندند. باری فقیری هندی بر خر سوار رسید. درویش را رحم آمد. ایشان را بر مرکب خود نشانید و خود پیاده شد و به قافله رسانید. با قافله راهی شدند. [از] حلّه به آب شور و از آنجا به مدینة العزیز زیارت رسول علیه‌السلام و حضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنهما ــ که به یک حجره آسوده اند ــ کرده، و طواف تربت حضرت بی‌بی فاطمه رضی‌الله‌عنها ــ که در حجرهٔ دیگر نهاده اند ــ بجا آورده از شهر مدینه بیرون شدند. طواف تربت حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه، و حضرت ابراهیم فرزند رسول علیه‌السلام، و

حضرت امیر حمزه عمّ رسول علیه السلام، و تربت حضرت امام مالک رضی الله عنه، و طواف تربت حلیمه دایهٔ رسول علیه السلام، و طواف دیگر اصحاب و اولیای آنجا حاصل نموده، با قافله به طرف مکّهٔ معظمه راهی شدند. از جبل عرفات گذشته، به مکّهٔ مکرّمه رفته، طواف بیت الله نموده، مدتی آنجا ماند. در این اثنا زیارت جبل و غاری که حضرت رسول علیه السلام و صدیق اکبر رضی الله عنه در آن غار پنهان شده بودند، و حضرت عمر رضی الله عنه هم در آن کوه به شرف اسلام مشرف شدند [کرده]، مراجعت نمودند. باز از مکّه به مدینه آمدند. بعد از چندگاه به قافلهٔ شام مراجعت کرده، به قلعهٔ سوبک رسیدند. چون قافله به طرف شام روانه شدند، با صد و شانزده فقرای هر قوم به ولایت قدس رسیدند.[۱۰] طواف تربت حضرت ابراهیم خلیل الله وحضرت اسحاق پیغمبر و حضرت یوسف پیغمبر و حضرت یونس پیغمبر و حضرت داود پیغمبر و طواف دیگر پیغمبران علیهم السلام ـ که در قدس آسوده اند ـ نمودند و طواف صخرهٔ مبارک ـ که آن را تخت ربّ العالمین گویند و در هوا معلق است ـ کرده، به طواف تربت مهتر موسی علیه السلام ـ که در بیابان قدس است ـ رفتند. آنجا ملایکان به لباس سبز و سرخ نمودار می‌شوند و مجاوری می‌کنند. دو شب آنجا مانده باز به شهر قدس آمله به شهر آمُد رسیدند زیارت تربت حضرت شعیب پیغمبر نمود. از آنجا برسر چاهی که یوسف علیه السلام را برادران انداخته، رسید و آب آن بر آورده نوشیده، از آنجا به جمران رسیدند، و از جمران به شهر شام و از آنجا به بعلبک و از آن‌جا به شهر هرمز و از آنجا به شهر حامه نزد پیر خود رسیدند.

فصل پنجم

در ذکر خلافت یافتن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره از پیر [و] مرشد خود و متوجه شدن او به جانب بغداد برای زیارت بزرگان آنجا و حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه پیر پیران خود

راوی گوید که چون بعد از پنج ماه و چند روز از حضرت عفیف الدین سید حسین قدس سره شجرهٔ نیابت و خرقهٔ خلافت و شمله و سجادهٔ بدن مبارک حضرت غوث

الثقلین قطب الکونین شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه یافتند،[۱۱] و از حکم پیر خود رخصت به طرف بغداد و افغانستان و هندوستان شدند، وقت رخصت سوای خلافت، کتاب [۱] قلایدالجواهر ـ که در آن مناقب غوث الاعظم رضی الله عنه بود ـ مرحمت فرمودند. چون ایشان از حامه به شهر مرسل [؟ موصل] رسیدند، میراسحاق وحاجی عیسی را فرمودند که کتاب قلاید الجواهر رابشهر بغداد برید و به [:از]عالمی خواست که عبارت عربی رابزبان فارسی ترجمه نویسند. بفرمان ایشان آن دو مرید کتاب مذکور را در کشتی نشسته به شهر بغداد بردند و به خدمت مولانا حسن المقدسی ـ که یکی از علمای بغداد بود ـ سپردند. مولانا مذکور آن کتاب عربی را به چند مدت به زبان فارسی ترجمه نوشت. هنوز آن دو مرید در بغداد بودند که ازاین [طرف] حضرت ایشان با جماعت مریدان به راه خشکی به بغداد رسیدند. زیارت حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و حضرت شیخ شبلی و حضرت شیخ ابو الحسن اشعری ـ که بیرون قلعهٔ بغداد واقع است ـ کردند و درمیان قلعه در آمدند. در آنجا زیارت روضهٔ حضرت شیخ عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه و زیارت روضهٔ شیخ شهاب الدین [۲] سهروردی و امام احمد غزالی و زیارات دیگر مشایخ رحمة الله علیهم ـ که درمیان قلعهٔ بغداد است ـ کردند. چند مدت به خانقاه حضرت غوث الاعظم رحمة الله علیه به یک حجره منزوی شده عازم زیارت بغداد کهنه و کربلای معلی شدند.

[۱۲] فصل ششم

در ذکر متوجه شدن حضرت شیخ قاسم سلیمانی به جانب بغداد و دشت کربلای معلی

راوی چنین می گوید که از خادمان روضهٔ حضرت غوث الاعظم به عزم زیارت بغداد کهنه و کربلا رخصت گرفته ، از دریای دجله عبور کردند و در بغداد کهنه درآمدند . زیارت روضهٔ حسین بن منصور حلاج و حضرت شیخ معروف کرخی و حضرت

۱. در اصل : خلافت و کتابت
۲. در اصل : بهاء الدین

سیدالطایفه جنید بغدادی و حضرت سری السقطی ـ که این دو ولی الله دریک گنبد مدفون‌اند ـ و زیارت روضهٔ شیخ بهلول و روضهٔ حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام ابو یوسف و حضرت امام محمد [تقی علیه السلام] و دیگر مزارات مشایخ رضی الله عنهم ـ که در بغداد کهنه واقع است ـ بجا آورده، باز از دریای دجله عبور نموده به سوی دشت کربلای معلی باجماعت فقرارفتند، و به زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام حسین علیه السلام و دیگر مزارات شهدای دشت کربلا مشرف شدند و باز به شهر و قلعهٔ "بغداد نو" مراجعت کرده آمدند و در خانقاه ملک الاولیا حضرت میر محیی‌الدین شیخ عبدالقادر گیلانی رحمة الله علیه چند روز و دو ماه گذرانیدند. در این مدت بسی مشهور آفاق گشتند، و به دست ایشان بسی مردم بیعت کردند. بعد ازان از شهر بغداد راهی شدند. وقت رخصت، مجاوران روضهٔ حضرت غوث الاعظم پاره ای از دستار مبارک ـ که برسر تربت بود ـ به طریق [۱۳] تبرّک دادند و وداع کردند. بعد ازان حضرت ایشان با جماعت فقرا در کشتی نشسته به شهر بصره رفتند و در جامع بصره چندی سکونت گرفتند. مردم بصره بسی مرید و معتقد شدند. از آنجا شیخ حبیب الله برادر دینی ایشان به نقد کرایه جهاز معونت کرد. چون از بصره برآمدند در جهاز نشستند. از بندر باسو بر آمده، در بندر بخیلو فرود آمدند، و قصد به سوی مولد و ماوای خود کردند.

فصل هفتم

در ذکر مراجعت نمودن و رسیدن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره در مولد و موطن خویش و کدخدایی کردن و ولادت بعضی فرزندان او در آنجا

راوی چنین گوید یا روایت کرده که چون از جهاز فرود آمدند در دیهی ـ که فقیر غیب الله یکی [از] مشایخ کبار آن دیار بود ـ رسیدند، او معتقد گشت و بیعت کرد. او را خرقه پوشانیدند. از آنجا رخصت شده با جماعت فقرا در دیار لاژ رسیدند، و از آنجا به بندر کمرو، و از آنجا به بندر براهجی، از آنجا به بندر دوسر، و از آنجا در شهر مکران به شهر خلج، و از آنجا به شهر حاران، واز آنجا به سرحد افغانستان، و از آنجا به خطهٔ

شوراوک ، و از آنجا به شهر سیران رسیدند . [از آنجا] به شهر دی ، و از آنجا به شهر آتش بر سحر ، و از آنجا به شهر بشنگ ، و از آن جا به شهر سلطان رباط درمیان مردم بانی رسیدند. و از آنجا به مقام کوکجل و به چشمهٔ دیهه سنجان ، و از آنجا در خطهٔ شیواز تانک ، و از آنجا به مقام دوغندوا کس مردم سوهانی ، و به شهر کانی کرم ، و از آنجا به الکه وزیر ، و از آنجا به دَوْر، و ازآنجا به آتش سرای چندی قیام نموده ، در پیشور به دیهه خود به موضع بدنی آمدند. والدهٔ ماجده [١٤] ایشان وفات کرده بودند ؛ فاتحه خوانده، بسی مرید کرده یک ماه کم [و] بیش مانده ، از آنجا به دوآبه جهت عروسی بی‌بی بَسّی بنت مغل ککیانی که نامزد ایشان بودند ، تشریف آوردند و در خانهٔ زکریا بن مغل ککیانی مذکور ــ که خسرپورهٔ ایشان بود ــ فرود آمدند ، بعد سیرو سفر هفت سالهٔ عربستان در عمرسی و چهار سالگی در سنهٔ نه صد و نود هجری مقدس و معلی. از [: با] بی‌بی بَسّی مذکوره عقد نکاح بستند ، و بعد از چند ماه به موضع بدنی خود بی‌بی مسطور آمدند ، و بعد از چند ماه همراه مردم قوم خلیل از دیار پیشور فرار شده به موضع هرازه ــ که درکنارهٔ دریای نیلاب است ــ باهم استقامت کردند . از بی‌بی بَسّی دختری پیدا شد. بعد چندی همانجا فوت گردید. بعد سه سال چون اکبر شاه پادشاه غازی به قلعهٔ اتک رسید ، مردم قوم خلیل را به سکونت وطن خود رخصت فرموده . حضرت ایشان در خطهٔ پیشور تشریف بردند و اقامت به موضع خودکردند .

در سنهٔ نه صد و نود و چهار هجری ، دروقت نماز عشا در شب پنجشنبه ماه شوال، از بی‌بی بَسّی مذکور فرزند چون بدر منیر شیخ کبیر بالا پیر متولد شدند. و بعد از چند مدت حضرت ایشان بی‌بی خدیجه بنت محمد خلیل اسحاق زیی افغان را نامزد خود ساخت . در حینی که سید حامد نامی ــ یکی از امرایان اکبر شاه پادشاه غازی بودند ــ به پیشور ، از دست مردم غرباخیل کشته شد . مردم غرباخیل از ترس پادشاه به کوهستان پنهان شدند. حضرت ایشان نیز با مردم [١٥] غرباخیل در مقام جوهره ــ که درمیان جبال از افغانستان واقع است ــ ماندند و بی‌بی خدیجه را در آنجا به عقد خود آوردند . چون پادشاه مذکور از خطای مردم غرباخیل درگذشت ، به فرمان پادشاه مردم غرباخیل باز در پیشور آباد شدند . حضرت ایشان نیز در موضع بدنی به مقام خود سکونت گرفتند .

---

١. ن.ک . اکبر نامه ، ص ٣٧٠ ، وقایع سال ٩٨٠هجری

همانجا از بی‌بی بَسّی صبیه‌یی زاییده، بی‌بی نور نامش کردند. بعد از آن اکبر شاه پادشاه غازی هم دران اوان از لاهور به خطهٔ پیشور بار دویم عبور کرد، و از پیشور گذشته به کابل رفت. بعد از مدت از کابل باز به پیشور آمد. ملکانِ غرباخیل را حکم کرد که شما مردم خودها را از خطهٔ پیشور جلای وطن کرده، به خطهٔ کالا پانی متوطن سازید، و مَلکان یوسف زیی را حکم فرمودند که شما از خطهٔ کالا پانی خود ها را ویران ساخته، برزمین پیشور آباد شوید. حضرت ایشان نیز با اهل [و] عیال همراه مردم غرباخیل به خطهٔ کالا پانی تشریف بردند و آنجا اقامت کردند. پس از چند مدت در سنهٔ یک هزار و یک تاریخ بست و ششم رمضان در روز پنجشنبه به وقت نماز ظهر از بی‌بی بَسّی فرزندی متولد شد، شیخ فرید نام کردند.

فصل هشتم

در ذکر توجه نمودن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره از دیار افغانستان به جانب هندوستان و رسیدن او به دارالخلافه شهر لاهور و تولد بعضی فرزندانشان درآنجا

راوی گوید [و]چنین می آرد: چون حضرت ایشان را من جانب الله معلوم بود در آن سال از بی‌بی خدیجه ـ محل[1] دیگر ـ دختری [۱۶] زایید و از بی‌بی مهی، حرم ایشان فرزندی مسمی شیخ اسماعیل پیدا شدند، بعد چندی همانجا فوت شدند، و در سنهٔ یک هزار و دو به تاریخ ششم ماه شعبان بی‌بی خدیجه را باجماعت فقرا به جانب دارالخلافه شهر لاهور رخصت کردند، و بی‌بی مهی حرم خود را نیز در خدمت بی‌بی خدیجه روان ساختند، و فرمودند که بیرون قلعهٔ لاهور در محلهٔ ملک خواجه در خانهٔ نوروز خان افغان خلیل [کذا: خیل] ـ که از ارباب آنجاست ـ سکونت خواهند کرد. ان شاءالله تعالی بعد رمضان المبارک فقیرنیز می‌رسد. بی‌بی خدیجه باجماعت فقرادرشهرلاهوررسیدند و در محلهٔ ملک خواجه خلیل به حویلی [:خانه‌بزرگ]شیخ یوسف بن فتح خان خلیل وری زیی

۱. مؤلف "محل" را مترادف "حرم" به کاربسته، یعنی همسر.

سکونت گرفتند و از آن طرف حضرت ایشان در استعداد مسافرت بودند که جماعت سواران مغل نوبان حضرت اکبر شاه پادشاه غازی رسیدند و به خدمت ایشان عرض نمودند که چون اوصاف شما به سمع شاه رسیده که ولی با کرامت در مُلک افغانستان برخاسته ، هزاران مرید گرفته و عالم رابه نظر مجذوب می‌سازد و دیوانه ومست و صاحب حال می‌گرداند، و از فرزند و از مادر و پدر بیگانه و ترک دنیا می کند و خلایق بر دروازهٔ او ازدهام [: ازدحام] دارد ، بنا بر آن حکم فرمود که این ولی را به درگاه حاضر آرند . حضرت ایشان فرمودند که فقیر پیشتر ازین [1] ... پس هم دران روز در همان سال بی‌بی بسی و شیخ فرید را به مقام کالا پانی گذاشته ، حضرت ایشان همراه مردمِ پادشاه [۱۷] باچند فقرا در سنهٔ یک هزار و دو هجری به غرهٔ ماه ذیقعده در لاهور رسیدند. حکم پادشاه شد که این درویش را در حویلی شیخ ابوالفضل بدارند . ابوالفضل حقیقت دریافته عرض خواهد کرد . ابوالفضل پرسید که شما از کدام سلسله اید ؟ واز اجداد شما [کسی صاحبِ] سجاده بود یا شما همین [صاحبِ]سجاده شدید ؟ حضرت ایشان جواب دادند که نسبت سلسلهٔ خانوادهٔ قادریه دارم ، و بیعت به دست حضرت پیر میر حسین شامی الحموی ام. وی فرزند و [صاحبِ] سجادهٔ حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه اند. تا به کرسی اجداد من صاحب تمکین و سجاده شده آمده اند. بعد ازین چند مدت حضرت ایشان مقیّد درآن خانه بودند، و به عبادت حق و به ذکر خفی و جلی اشتغال داشتند. مردمان می گفتند که اکثر مشایخ [و] پیر[ان] ، مرید پادشاه و نوکر پادشاه اند، شما هم مرید شوید یا نوکری کنید. حضرت ایشان از هر دو یکی را روا نداشتند . بعد هشت ماه پس از دریافت حال بعون الله تعالی ، پادشاه حکم فرمود که درویش قاسم افغان را بگویند که سکونت به شهر نمایند. از امر پادشاه به تاریخ بیست و نهم شهر ربیع‌الاخر سنهٔ یک هزار وسه وقت عشا در خانهٔ خود به محلهٔ خلیل نزد عیال خویش تشریف آوردند. به اندک فرصت از بی‌بی بسی فرزندی به مقام کالا پانی متولد شد. چون خبر در لاهور رسید، آن حضرت شیخ عبد الکریم نام نهادند. بعد چندی فوت شد. به تاریخ آخر ماه محرم در لاهور [۱۸] از بی‌بی خدیجه صبیه شد مسمات بی‌بی دردانه . و به تاریخ سیوم ذیقعد از بی‌بی مَهی فرزندی متولد شد، شیخ نور نام کردند. و به تاریخ بست و دویم ماه

۱. در اصل جمله ناتمام و ناقص است.

صفر سنهٔ یک هزار و شش از بی‌بی خدیجه دیگر صبیه شد مسماة بی‌بی مرجانه. بعده آن حضرت در حویلی نو احداث خود سکونت گرفتند. آنجا از بی‌بی خدیجه به تاریخ سلخ ربیع الاول به روز دوشنبه وقت چاشت به سنهٔ یک هزار و هفت، فرزندی پیدا شد، شیخ محمد واصل نام نهادند. بعده به سنهٔ یک هزار و نه از بی‌بی خدیجه صبیه شد مسمات بی‌بی هاجره. بعده بی‌بی مرجانه وفات یافت. بعده بی‌بی هاجره نیز فوت شد. در موضع شوری هر دو [را] مدفون کردند.

فصل نهم

در ذکر طلب فرمودن نور الدین محمد شاه سلیم جهانگیر پادشاه غازی حضرت شیخ قاسم سلیمانی را از بلدهٔ لاهور به ارسال ابراهیم خان کلال [و] ملازمت کردن او پادشاه بلند اقبال

حاکی حکایت می آرد که چون جهانگیر پادشاه غازی برسریر سلطنت نشست، سلطان خسرو بن پادشاه موصوف به دارالسلطنت لاهور رسید و قلعه لاهور را به عمل خود در آورد.

جهانگیر پادشاه با امرای عظیم، فوج قاهرهٔ خود را از اکبر آباد متوجهٔ لاهور کرد. سلطان خسرو در میدان کوندوال [: گوبندوال] مقابل شد[1]. بعد وقوع جنگ عظیم هزیمت خورد. جهانگیر پادشاه بعد فتح نمودن، به لاهور آمد و سلطان خسرو را قید کرد. اکثر رفیقانش را به قتل رسانید و بعضی را به دار کشید [۱۹] و بعضی را از هندوستان بدر کرد، وبعضی مشایخ را ـ به جهت آنکه به فتح سلطان خسرو دعا کرده بودند ـ قید کرد که در اثنای قید مُردند. بعضی از امرایان مقرّب به عرض شاه رسانیدند که در این زمان شیخ قاسم افغان درویشی کلان است و هزارها مرید می کرد [: می کند] و از نظرش بسا خلایق مجذوب و دیوانه می شوند و تَرکِ خانمان نموده اند. پادشاه گفت: بلی، ما می دانیم که پدرم محمداکبر شاه پادشاه غازی، از دیار افغانستان از جهت کثرت ازدهام [: ازدحام]

۱. ن.ک. جهانگیر نامه، طبع هند؛ ص ۱۷، طبع تهران، ص ۳۶

خلایق او را طلب نموده بود. او به مطالبهٔ پادشاه در بلدهٔ لاهور حاضر شده ، اکنون کجاست ؟ گفتند: در همین بلده سکونت دارد. گفت : او را حاضر آرید. روز یکشنبه بتاریخ بست و هشتم ربیع الاخر سنهٔ یک هزار [و] پانزده هجری به بلدهٔ لاهور چون بعد از نماز شام وقت عشا رسید که ابراهیم خان کلال به حکم پادشاه با چند سوار و فیل عماری دار رسید. حضرت ایشان به خانهٔ بی‌بی بسی زوجهٔ کلان نشسته بودند که خبر رسید تا فلان کس از طرف پادشاه به این منوال به طلب شما آمده و برای بُردنْ شما را می طلبد. بی‌بی بسی و بی‌بی خدیجه و فرزندان ، حضرت شیخ فرید و شیخ محمد واصل و تمام اهل خانه و فقرای ایشان در گریه شدند. پس نماز عشا ادا نموده و فاتحه خوانده برخاستند و همه را به خدا سپردند و برعماری فیل نشستند و ابراهیم خان کلال نیز برآن عماری نشست. در اثنای راه از ابراهیم خان پرسیدند که ما را پادشاه به چه موجب طلبیده‌اند ؟ [٢٠] گفت : بعضی اعیان مملکت به سمع شاه رسانیده اند که شیخ قاسم افغان چند لک مرید دارد و لکها مرید می کند. حضرت ایشان گفت : ما هیچگاه به دربار پادشاه آمد و شد نکرده ایم. شما که [از] ارکان پا [د] شاه اید ، سخن مصلحت اندیشی بگویید که جواب این معنی چه گویم ؟ گفت : مصلحت آنست که شما منکر شوید که مرید نمی کنم و ازدهام [: ازدحام] خلق نمی خواهم . حضرت ایشان جواب دادند که دروغ نمی توانم گفت ، هرچه شود ما به تقدیر حق تعالی راضی هستیم . تا به درگاه پادشاه رسیدند. قضا را پادشاه از مسند خود برخاست و به درون حرم رفت. ابراهیم خان گفت : الحمد لله که درین زمان پادشاه برشما در غضب و قتل شما بود. باری این وقت بخیر گذشت تا ساعت دیگر چه پیش آید ؟ وقت دیگر به ابراهیم خان حکم شد که این شیخ را پیش میر عدل برید تا از حال او استفسار نماید و خبر دهد. پیش میر عدل رفتند. میر عدل گفت : یا شیخ ! شما را می بایستی به دعای فاتحهٔ فوت محمد اکبر شاه پادشاه غازی و مبارک بادی جلوس جهانگیر پادشاه غازی در اکبرآباد می‌آمدید ، یا به لاهور ملازمت می‌کردید. حضرت ایشان گفتند : فقرا را این امر مناسب نبود . باز میر عدل پرسید که یا شیخ ! شما مرید می گیرید و شجره می دهید ؟ گفتند : بلی . گفت : ازکدام سلسله ؟ گفتند: از قادریه . چون میر عدل این معنی به عرض شاه رسانید ، حکم شد که وی را حوالهٔ فرزندم سلطان پرویز بکنید. همچنان کردند. سلطان پرویز چون ایشان را دید که درویش

است ، پاره شفقتی به او راه یافت. به ابراهیم کاکر ـ که [از] امرای پادشاه بود ـ گفت که تو از اهل افغانی ، نزد پادشاه مغل ضامن شو، تا باشد که پادشاه ایشان را خلاص کند.او انکار کرد. بعد از آن تخته بیگ خان جغتایی کابلی ـ که [از] امرای اعظم پادشاه بود ـ خصوصاً منت به حضرت پادشاه حاضر آورد، به این مضمون :« من که تخته بیگ خان این مریم بیگ ام، با اولاد و عیال خود ضامن شیخ قاسم افغان شدم. اگر از شیخ مذکور خروجی و عدولی سرزند، به موجب آن این فقیر با اولاد خود در معرض عتاب شاهنشاهی آید و مجرم عقوبت گردد». چون پادشاه بر مضمون این خط مطلع شد ، فرمود که از قتلش درگذشتم . در آن شب ندایی از غیب به گوش حضرت ایشان رسید که ای قاسم ترا از این قید خلاصی نیست. این قید خدایی است نه قید پادشاهی.تو به جای قید خود خواهی رفت و آن دوشنبه مقید را رهایی است. پس هم دران روز یعنی صباح آن شب واقعه‌یی دیده ، وقت ظهر پادشاه برمسند شاهی نشست. فرمان شد که هر سه شیخان قیدی را حاضر آرند. ابراهیم خان ، سید گوهر شاه و سید علی لاهوری و شیخ قاسم افغان را حاضر آورد. خانجهان [1] بن دولت خان سوری ـ که از امرای کبیر پادشاه بود ـ عرض کرد که شیخ قاسم افغان صاحب نظر است .چنانچه بسا مردم از نظرش دیوانهٔ مطلق شده اند و می گردند. جناب اقدس حجابی [۲۲] درمیان بگیرند تا نظر و نگاه وی بر شاه عالم پناه نیفتند و نه صورتش در نظر اقدس درآید. پیش حجابی درمیان آوردند. در آن وقت پادشاه به بعضی امرا فرمود که از قاسم افغان بپرسند

که اخذ بر بیعت می کنند و مرید می‌گیرند و شجره می دهند و از کدام سلسله اند ؟ امرا از ایشان پرسید[ند]. حضرت ایشان جواب دادند که بلی ماأخذ بر بیعت می کنیم ومرید می‌گیریم و شجره می دهیم و از سلسلهٔ قادریه ام. بعد از آن از سید گوهر شاه و سید علی هم ازاین معنی پرسیدند . ایشان منکر شدند و گفتند که مرید نمی گیریم و نخواهیم کرد و مایان از سلسلهٔ پنج تن ایم . چون تقریر حضرت ایشان و آن دو سیّد به سمع پادشاه رسید، فرمود:آنانکه از سلسلهٔ پنج تن [اند] از جمله شیعه اند ، رجوع خلایق به اینها نیست و نخواهد بود، اینها را بگذارید و قاسم افغان درویشِ سُنّی است و از سلسلهٔ قادریه است. رجوع خلق و ازدهام [: ازدحام] خلق بر وی بسی خواهد شد و مریدان بیشمار داشته باشد.

۱.خانجهان همان کسی است که تاریخ خانجهانی به نام او نگاشته شده است.

وی را باز حوالهٔ فرزندم سلطان پرویز بکنید تا او را به حصار چنار فرستد. ابراهیم خان کلال حضرت ایشان را پیش سلطان پرویز برد و حواله کرد.

فصل دهم

درذکر حواله نمودن سلطان پرویز حضرت شیخ قاسم سلیمانی را به دست خلیفه باقی خان که ایشان را به قلعهٔ چنار برند و در زندان "شیر منزل" نگاهدارند

ناقل چنین نقل می نماید که سلطان پرویز [۲۳] خلیفه باقی خان را ـ که یکی از امرای او بود ـ حاکم چنار ساختند و حضرت ایشان را حوالهٔ او کرده، به روز یکشنبه به تاریخ بستم شهر جمادی الاول سنهٔ یک هزار و پانزده هجری از بلدهٔ لاهور به طرف چنار روان ساخت. به سرای خان اعظم رسیدند. صباح آن راهی شدند. حضرت ایشان فرمودند که ای اسماعیل! امشب ندای غیب به من رسیده که امر خدای تعالی همچنان، و قسمت تو به روز ازل درعالم ارواح همچنین بود، و تو به جای خود می روی. ازاین عبارت چنان دانستم که جای کنایت از محل مدفن [: دفن] من است. مرا بدان طرف می‌برند. پس از سرای خان اعظم کوچ کرده به خان پور و از آنجا به مقام تلوندی واز آنجا به سرای طوطی رسیدند. در آن سرای مقصود بیگ و شهسوار بیگ ترکمان و درویش بیگ افشار هر سه ترکمان را ـ که از امرای سلطان خسرو بودند ـ به تحویل خلیفه باقی خان سپردند که اینها را نیز به حصار چنار ببرید. از آنجا به سرای مکون [؟] و از آنجا به سرای بلور و از آنجا بر لب دریای لودهیانه و از آنجا کوچ کرده به شهر سرهند رسیدند. آنجا شاطری از طرف پادشاه در رسید و گفت: شیخ قاسم افغان را در این مقام بدارید که یک احدی فرمان پادشاه برای تخلیص ایشان می آرد. خلیفه باقی خان به خدمت ایشان گفتند: الحمدلله که پادشاه حکم به تخلیص شما کرده اند. حضرت ایشان فرمودند که ما

خلاصی جان به هیچ وجه [۲٤] نمی بینیم. اگر خلاصی بالوجهی بودی ما را از جانب حق اعلام آن می شد. احدی که می آید برای تأکید استحکام قید ما فرستاده. روز دیگر همچنان به ظهور آمد که فرمان مشعر تأکید قید ایشان بود. بعده ازسرهند کوچ کرده به کوت گنجه واز آنجا به شهر انباله [و از آنجا] به شهر سهتا [؟] رسیدند. آنجا به خاطر فقیر خطور کرد که تصرف باطن حضرت ایشان از آفتاب روشنتر است. این چیست که زنجیر از پای حضرت جدا نمی شود؟ به مجرد این خطور، زنجیر از پای ایشان جدا شد و برزمین افتاد. به فقیر توجه کرده فرمودند که ای اسماعیل! التماس تو اینک قبول شد، اما چه سود که ما را از این قید خلاصی مقدر نیست. پس از آنجا بر پل تهانیسر و از آنجا به شهر کرنال و از آنجا به شهر پانی پَت و از آنجا بعد دومنزل به شهر دهلی رسیدند. آن شب جمعه وقت چاشت فرمودند که ای اسماعیل! جمله ارواح مقدس در این شب بر من حاضر شدند و گفتند که به مرگ این ظالم تکبیر کن یا ماتکبیر کنیم. گفتم: به مرگ هیچکس تکبیر نگفته ایم ونخواهیم کرد. دو شب در دهلی مانده به فرید آباد و از آنجا [به] بهلول و از آنجا روز چهارم به اکبر آباد رسیدند. خلیفه باقی خان به خانهٔ خود ـ که آنجا داشت ـ رفت و کسی از احوال منزل حضرت ایشان [خبرنـ]داشت، حتی که چراغ هم نیفروخت. شش روز در آنجا مانده. خلیفه باقی خان شیخ احمد قادری [۲۵] ـ که از جمله امرای مقرب جهانگیر پادشاه بود ـ به حکم شاه او را مقید ساخته، به طرف قلعهٔ چنار همراه حضرت ایشان روان کرد. بعد شش روز منزل به منزل به اتاوه رسیدند. بعد پنج روز داخل کوره و ... جهان آباد شدند. از آنجا کوچ به کوچ به شهر فتح پور و تهکاتو [؟] و گرهـ [؟] شده، به اله آباد در رسیدند. بعده از آنجا منزل به منزل تا قریب دریای چنار رسیدند و از آنجا کوزهٔ وضو [ی] حضرت ایشان از دست خادمی برزمین افتاد و بشکست. حضرت ایشان را پارهٔ ملالتی روی داد. فرمودند: دلیل آنست که چنانچه کوزه بر زمین رسید و شکست، همچنان این کوزهٔ صورت خاکی ما نیز در حصار چنار خواهد شکست. از دریا عبور کرده به تاریخ بست و پنجم ماه رجب سنهٔ یک هزار و پانزده هجری به دروازهٔ قلعهٔ چنار درآمدند. متصل دروازه مسجدی بود. نماز شام ادا کردند.

پس شب حضرت ایشان [را] به محل خان اعظم ـ که درون قلعه واقع است ـ بردند. بعد ازان حضرت ایشان فرمودند که ای اسماعیل ! به محل خان عالم [: اعظم] که رسیدم ، ندایی شنیدم که : خوش آمدی و به جای خود رسیدی . بعد از آن موکلان حضرت ایشان را به زندان ـ که آن را شیر منزل می نامند ـ بردند و به خانهٔ وسیع و صحن فراخ نشاندند ، و خانهٔ دیگر برای سید احمد قادری ، و خانه یی برای آن سه ترکمان معین کردند. فی الجمله چون حضرت ایشان در آن زندان در آمدند معتاد ایشان آن بود که اوقات را به طاعت و عبادات مصروف می داشتند. چنانچه بعد نماز فجر تا اشراق به ذکر جلی ـ که وظیفهٔ مدام او بود ـ مشغول می بودند ، و بعد نماز اشراق به ذکر خفی می کوشیدند ، و اوقات باقی را به اشتغال ذکر خفی و استغراق و ادای نماز فرض و سنن به سر می بردند . و چون نوبت نیم شبی می نواختند ، حضرت ایشان تجدید وضو کرده دوگانهٔ تحیّت الوضو گزارده ، مستقبلِ قبله می نشستند [و] تا نماز صبح به یاد حق می بودند و به استغراق و سکوت به سر می بردند.

فصل یازدهم

در ذکر تفویض نمودن حضرت شیخ قاسم سلیمانی قدس سره
سجادهٔ مشیخت را به شیخ کبیر بالا پیر فرزند کلان خود

مبیّن بیان می کند که بعد نیمه ماه و چند روز ، شبی از شبهای ، بیتی افغانی را خواندند و به زبان فارسی معنی آن را فهمانیدند و فرمودند که فردا به وقت بانگ فقیر از دنیا سفر خواهد کرد؛ تا وقت سحر در این جهان مهمانم. این سخن در خاطرات اثر کرد. همه در گریه و واویلا شدند و آه و فریاد برآوردند و حضرت ایشان نیز چشم پر آب شدند. در این اثنا خلیفه باقی خان آمدند و گفتند که یا حضرت ! رنگ روی و تازگی سیمای شما اگرچه از حالت صحت تجاوز ندارد و نه او را تبدّل شده ، چرا چنین

می‌فرمایند؟ در جواب آن فرمودند که من صورت [۲۷] خود را در ملک خود دارم. تغییری و تبدیلی تا دم آخر نخواهد شد و من فقیری کرده ام . خلیفه باقی خان به معذرت شدند و گفتند که من از جانب پادشاه مأمور بوده ام و آن حضرت را تا به اینجا آورده ام ، از من نرنجید ودعای بد نکنید . فرمودند که من هیچگاهی از جهانگیر پادشاه نرنجیده ام ودعای بد در حق او نکرده ام ؛ چه جای آن دارد که از شما برنجم ودعای بد کنم. باقی خان باز گفت : یا شیخ من نیّت دارم که مقبرهٔ آن حضرت به طریق احسن بناکنم وباغی به اطراف آن نشانم. در جواب فرمودند که مالْ شما را از وجه حلال نیست ، شما را می باید که بعد از وفات من خصمانهٔ خادم من ـ که شیخ اسماعیل است ـ کرده باشید ، مقبرهٔ ما، فرزندان و مریدان ما بنا خواهند کرد. بعده باقی خان رخصت گرفت و برفت. بعد از آن فرمودند که ای اسماعیل ! سید احمد قادری و مقصود بیگ و شهسوار بیگ و درویش قلی بیک را طلبیده پیش من بیارید . من رفتم ؛ هر چهار کس را آوردم. و سیّد داود بن سیّد فتوچناریی که پیشتر حاضر بودند، [در] حضور این چند کس و این فقیر فرمودند که من سجادهٔ مشیخت و مسند ارشاد و هدایت و دستار درویشی و پیری خود را به شیخ کبیر بالا پیر فرزند کلان خویش دادم و او راقایم مقام خود [و] جای نشین خود گردانیدم،[۲۸] و این جامه های آخرین که در بردارم به نام کسوت مشیخت خویش از مصلاّ و جبّه و پیراهن ودو دستار ـ یکی آنکه برسر من است، دوم آنکه برتابوت من خواهند نهاد ـ و دو متکه ودوکمربند و عصای و دو مسواک و شانه و ابریق و کچکول و دو جفت نعلین به وی ارزانی داشتم ، و بخش ظاهر و بهرهٔ باطن خویش همه را به وی عطا نمودم ، و شجرهٔ اجازت سجادگی ـ که نسبت به ما از پیر طریقت شیخ عفیف‌الدین سید حسین الشامی الحموی قدس سره رسیده است ـ از روی شجره ، شجرهٔ دیگر به نام فرزندم بفرستید ، به مُهر ما ثابت کنید و به وی تسلیم نمایید. حاضران مجلس جمله مبارکبادی گفتند . حضرت "آمین" گفتند. شیخ کبیر بالا پیر فرزند کلان سجاده نشین خود را حضرت ایشان و پیش از متوجه شدن از لاهور به حصار چنار به طرف موطن و ماوای خود به ملک پیشور به تاریخ بست [و] دویم ماه ذیقعده وسنهٔ یک هزار و چهارده هجری رخصت نموده اند و به

سکونت آن دیار نامور کردند که کد خدا شده متأهل شوند . چنانچه به تاریخ هشتم ذی الحجه معز الیه از وطن خود به ملک پیشور رسیدند. ولادت ایشان بالا مذکور شده است.

فصل دوازدهم

در ذکر حالت [نزع] و تاریخ وفات و مقبرهٔ شیخ قاسم سلیمانی قدس سره

[۲۹] مع وفات شیخ محمد واصل و فرزند وبنیره قدس سرهم

راوی روایت می کند که همان شب بعد [از] تمام کلام [و] تفویض خلافت و سجادگی به شیخ کبیر بالا پیر ، فرمودند که ای اسماعیل ! چون فردا وقت مرا بعد از تجهیز و تکفین در تابوت کنید زنهار چادر برو نیندازید. ژندهٔ [: خرقهٔ]خود را بر تابوت من خواهی انداخت که ما فقیریم و فقیر را ژندهٔ خویش است . بعد از آن فرمودند که ای اسماعیل ! من شبی در بلدهٔ لاهور مجلس داشتم. شخصی از من پرسید که ذاکر کراگویند؟ خواستم که جواب دهم .ناگاه هاتفی گفت که جواب آن چنین باشد که : ذاکر آنست که دَم اخروی به ذکر الهی برآید و نفس اخیر تو هم به ذکر الهی منقطع خواهد شد. برهان اینست که اکنون نفس من به ذکر حق منقطع خواهد شد. نفسم از جانب پای می آید . مرا از نفس فرود آری و سرم به جانب قطب کنی و بر سر زانوی خود بدار تا ذکر نیکو توانم کرد و انقطاع نفس من تا تکبیر مؤذن برابر خواهد شد. کلام آخر ایشان این بود. باز در ذکر آرّه درآمدند تا نیم گهری، [1]پاهای ایشان سرد شد و نفس ایشان تا به ناف رسید. ذکر آرّه گذاشتند و به ذکر حق ، حق درآمدند تا نفس اخیر. ناگاه مؤذن تکبیر اذان گفت که حضرت ایشان یکایک جبّ [؟]نفس واقف کرده از دهان فرو گذاشتند. دیدم که نفس حضرت انقطاع یافته [۳۰] و به جوار رحمت حق پیوسته، خود بخود اعضای ایشان ترتیب یافت. احتیاج کسی نبود که اعضای ایشان را ترتیب دهد. بعده در پی به غسل

۱. مقداری از وقت

ایشان شدیم. فقیر غسل می داد و شهسوار بیگ آب می ریخت . بعده آن حضرت را هفت کفن تکفین نمودیم. به صحن خانه بر نعش آوردیم . قاضی مصطفی به امامت صلوة جنازه قیام نموده. جوق [گروه] خاص و عام شهر به وی اقتدا کردند. به موجب وصیت ، ژنده بر تابوت انداخته به مدفن با ازدهام [: ازدحام] خلق رسیدم . مدفن ایشان که به حیات معین کرده بودم اعیان شهر آن را نپسندیدند . دیگر جا را پسندیده کندیدند. چون قبر مهیا شد ، فقیر و محمد مراد و ابو طالب ما سه کس درون قبر در آمدیم ، اعیان شهر جنازه برسر قبر آوردند. مایان از دست آنها گرفته به قبر نهادیم . خلق مشتاق لقا شدند. صندوق بر کندیدیم و پردهٔ کفن از روی ایشان برگرفتیم . روی ایشان چون ماه تابان و خورشید درخشان بود. ناگاه از قبر ایشان بوی مشک وزید و روایح آن به مشام حاضران رسید. پس همهٔ مردم فاتحه خوانده ، جدا شدند.

ولادت ایشان در سنهٔ نه صد و پنجاه و شش هجری در فصل بهار به وقت نماز اشراق در خطهٔ پیشور به کنارهٔ رود بدنی ، و وفات ایشان در شب چهارشنبه وقت اذان فجر به تاریخ نوزدهم جمادی الاول سنهٔ یک هزار و شانزده هجری ، و عمر ایشان [۳۱] شصت و شش سال بود ، و قبر ایشان بیرون قلعه و شهر چنار ، طرف جنوب متصل دریاست ، واین غزل در تاریخ وفات ایشان مسمی "حسینی" مؤلف رساله اسرار الافغانیه ـ که یکی از مریدان ایشان بوده ـ گفته است:

رفت شاه فقر و سلطان جهان و انس وجان — غوث اعلی شیخ قاسم هادی صاحب زمان
در جماد الاول و در هژدهم تاریخ سعد — در هزار و شانزده شد وصل آن غوث جهان
بامداد و چار شنبه بود وقت رحلتش — کوس رحلت کوفتندش زین سرای کاروان
چون نبود او ساعتی بی یاد حق در عمر خویش — ذکر حق می گفت هم در ساعت نزع روان
کوچ کرده زین سرای ظلمت و ناپایدار — از سرای ذات نورانی به ملک جاودان
بود چون زین سجن عالم مرغ جانش در ملال — کرد پرواز از مکان ، شد لامکانش آستان
شصت و شش سال عمر بود [و] اندرین عمر قلیل — کرد کار عالم از تصریف نام خود روان

تاریخ وفات حضرت شیخ محمد واصل قدس سره ، نوزدهم شوال روز جمعه میان

دو نماز در سنهٔ یک هزار و هشتاد وسه در دارالخلافهٔ شاهجهان آباد، و تاریخ ولادت ایشان بالا مذکور شد، و عمر ایشان هفتاد و سه سال و روضهٔ ایشان متصل [به] روضهٔ پدر است، یعنی حضرت شیخ قاسم سلیمانی [۳۲] قدس سره. تاریخ وفات شیخ افضل الدین بن شیخ محمد واصل، بیست و یکم شهر شعبان روز پنجشنبه در سنهٔ یک هزار و هشتاد و دو هجری، و قبر ایشان در گنبد پدر است. تاریخ وفات شیخ اعظم‌الدین بن شیخ محمد افضل‌الدین ولد شیخ محمد واصل قدس سره هفتم ماه ذیقعده روز شنبه سنهٔ یک هزار و یک صد و یک هجری و قبر ایشان در گنبد جدّ پدر ایشان است.

* * *

تمام شد رسالهٔ حضرت شاه قاسم سلیمانی قدس سره به تاریخ بست [و]
هفتم شهر ذیقعده ۱۲٤۹ هجری به دولت سرای داروغه فتح علی
صاحب به مقام گورکهپور به قلم خواجه بخش برادر
مزاجی علی بخش خان متوطن نندور تعلقه
گورکهپور، مِن مریدان حضرت صاحب
سلطانی متعنا مدظله العالی برای جناب
شاه یعقوب علی صاحب
داناپوری زادالله اسرارهم. [کذا]
تحریر یافت.

*****

اندیشه
و
اندیشه مندان

دکتر محمد مهدی توسلی
استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان

از دیدگاه باستان شناسی (۳)

فلات بزرگ ایران

کهن ترین نشانه ای که از ردپای ایرانیان باستانی در فلات ایران تا به امروز باقی مانده است، دور نمای یک تاریخ باستانی و یک سرگذشت طولانی را نشان می دهد. "ایران ویجه" نامی است که در قدیمی ترین متون ایرانی یعنی اوستا به این سرزمین داده شده وبه احتمال قوی نام اقوام ایرانیان باستانی است که منشا نخستین آنها قطعاً معلوم نیست. بدون شک ایرانیان باستانی غرب ایران، طوایف "ماد" و "پارس"، سده‌ها پیش از آنکه در مجاورت ملل آن روز یعنی "عیلام" و "آشور" به صحنهٔ تاریخ پای نهند، می‌بایست مانند اقوام اوستایی شرق ایران افقهای ناپیدای آن را در پشت سر گذاشته باشند.[۱]

متون اوستایی و آشوری، مهم ترین منابعی هستند که دانسته های گرانبهایی دربارهٔ این اقوام ارائه می دهند. از مجموعهٔ این متون و آثار مورخان بعدی به ویژه "هرودوت"، "بقراط"، "بطلمیوس" و دیگران که دربارهٔ اقوام پیش از خود نوشته‌اند چنین بر می‌آید که در عصری بسیار کهن، اقوامی از سرزمین های سرد شمالی آسیا طی چندین مرحله به سوی فلات ایران مهاجرت کردند، و در نواحی غربی و شرقی آن فرود

---

۱. تاریخ مردم ایران، ص ۱۵

آمدند؛ اینان بایستی نیاکان آریایی های ایرانی و هندی بوده باشند که در برهه‌ای از زمان (شاید هزاره چهارم پ .م.) از یکدیگر جداگشته و هر یک راهی سرزمین جدید شدند. شاید به همین دلیل است که سرزمین جدید، از آن سوی جیحون و هندوکش تاکناره های زاب و دامنهٔ زاگرس و از کناره های سند و خلیج فارس تا بخشی از دریای خزر، "ایرانشهر" خوانده شده است. بنظر می رسد این تفکراز خود آگاهی این اقوام به اصل مشترک وخویشاوندیشان بایکدیگر بوده باشد. بهرحال این ریشهٔ مشترک نژادی مهاجران ایرانی و هندیهای عصر ودایی ، که در سالهای آغازین هزارهٔ دوم پیش از میلاد از جانب سند یا هندوکش به سرزمین هند (بهارات) رفته بودند، توسط همه مورخان تأیید می‌شود. تنهانکته ای که همچنان ـ به باور نگارنده ـ در تاریکی مطلق مانده و مجهول است، نخستین منشاو مهد آریایی ها می باشد که هیچ نوری و چشم اندازی از خاستگاه اولیه و واقعی آنان پیش رو نیست. هرچند گمانها و پندارهای فراوانی از سوی تاریخ‌نگاران غربی و شرقی درکتب تاریخی نقل شده ، اما به نظر می رسد پای فشردن به اینگونه باورداشت ها بی تعصب نخواهد بود. ازاین دیدگاه ، پیش از ورود آریایی ها به این سرزمین ، تاریخ غرب ایران را جز منابع آشوری منبع دیگری تأیید نمی کند. در خصوص شرق ایران ، بجز اوستا، منبع معتبر دیگری در دست نیست و ناگزیر بایستی به داده های باستان شناسی بسنده کرد.[1]

قدیمی ترین محل سکونت بشری که در دشت شناخته شده ، تپه "سیلک" (شکل ۱) نزدیک کاشان در استان قم می باشد که نشانه های نخستین استقرار انسان در این تپهٔ مصنوعی به دست آمده است.[2] در این دوره که از آن با نام دورهٔ "پیش از تاریخ" ایران یاد می‌کنند ، انسان هنوز طرز ساختن خانه را نمی دانست و در زیر آلونک هایی که از شاخسار درختان درست شده بود ، بسر می برد.

در این عصر نخستین پیشرفت انسان در فن کوزه گری وساخت ظروف منقوش بود. در پایان این عهد است که انسان ، نخستین فلزی راکه می بایست به کار بَرَد، شناخت

۱.ایران از آغاز تا اسلام ، ص ۱۰ به بعد.
۲. همان ، ص ۱۰

و دریافت که مس قابل تورق است ، هر چند می بایست سالها بگذرد تاشیوهٔ ذوب کردن آن را بیاموزد. او مرده را به گونهٔ درهم پیچیده ای در کف اتاق دفن می‌کرد.

شکل ۱ : نقشه ایران پیش از تاریخ

در مرحله دوم ، یعنی آغاز هزارهٔ چهارم پیش از میلاد ، خانه ها وسیع تر شده و چینه جای خود رابه خشتِ گلی داد که تازه اختراع شده ، در آفتاب خشک می کردند. همچنین، کوزه گر با خطوطی ساده موجوداتی رابه تصویر کشیده که حاکی از جنبش و واقع پردازی کامل است و سبک این دوره را مشخص می سازد. تجارت همزمان با فن کوزه گری و تلاش انسان در تولید فراورده های کشاورزی گسترش و رونق یافت و دادوستد با دنیای غرب و شرق آغاز گردید. جو و گندم ــ که بومی ایران است ــ به مصر و اروپا راه یافت و ارزن ــ که اصل آن از هند بود ــ از طریق ایران به غرب رسید.[۱]

مرحله سوم در روند تکامل تمدن ایران ، مجدداً با "سِیَلک" مشخص می شود و آن بکارگیری آجر صاف و مستطیل ساخته شده از خاک نرم ، به جای آجر بیضی شکل و ناصاف است. همچنین اختراع چرخ کوزه گری و کورهٔ آجر پزی است. نگاهی به مجموعهٔ ظروف سفالی منقوش "سِیَلک" و مجموعه های یافته شده از "شوش" ، "تخت‌جمشید" و "حصار"، تنوع و تکامل هنری این عهد را روشن می سازد. صنعت

۱.تاریخ اجتماعی ایران ، ج ۱ ، ص ۱۱

فلزکاری با ذوب مس و ریخته گری ترقی کرد. ساخت لوازم آرایشی مانند آیینه و سنجاقهای کوچک و بزرگ رواج یافت، استفاده از انواع سنگهای بلور و لاجورد و عقیق و فیروزه و به کار بردن صدف ویشم سبز که از نقاط مختلف وارد می شد، برای ساختن زینت آلات متداول گردید و در نتیجه دادوستد توسعه یافت. برای تضمین بسته های کوچک و بزرگ تجاری، و تشخیص مالکیت آنها، مُهر مورد استفاده قرارگرفت. یافتن مُهرهای فراوان و نقوش آنها و زیور آلات مشابه در ایران و سرتاسر حوضهٔ وسیع سند و نواحی بین النهرین و آسیای میانه دال بر این گستردگی تجاری در فلات بزرگ ایران درهزارهٔ چهارم پیش از میلاد است.[1]

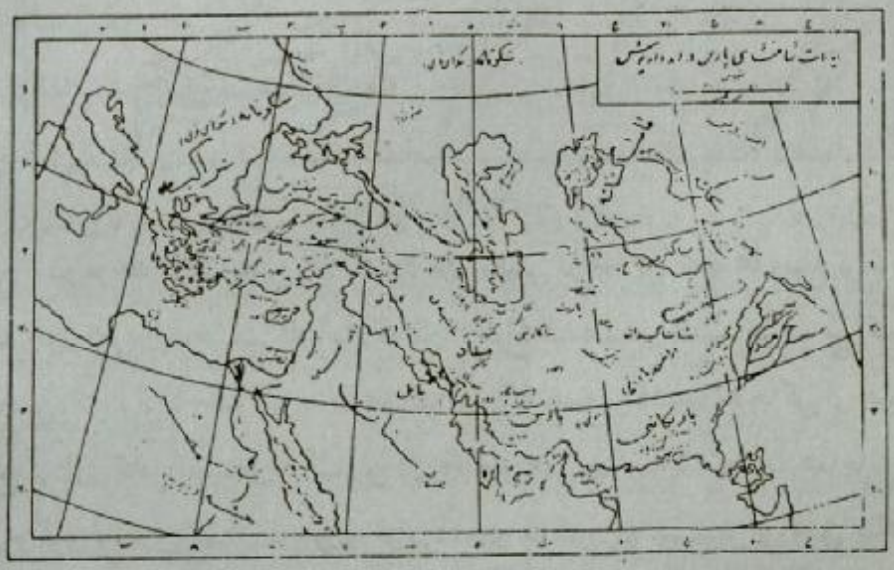

شکل ۲ : استانهای شاهنشاهی هخامنشی در زمان داریوش

ویژگی مهم هزارهٔ سوم پیش از میلاد اختراع خطی است که به "عیلامی مقدم" شهرت دارد. تغییر سبک در ساختن ظروف قرمز و خاکستری یکدست به جای ظروف منقوش پیشین از دیگر ویژگی های این عهد است. همچنین مهر کلوخی جای خود را به مهر استوانه ای داد. مُرده را هنوز در کف اتاقها همراه با اشیا و ظروف دفن می کردند. باید افزود اهمیت تمدنی که در این دوره، به ویژه در "شوش" شناخته شده و تا درون فلات ایران نفوذ یافته، در رواج و بکاربردن خط است. نمونه های بسیاری از این الواح

1. See: *Mohenjo-daro and the Indus Civilization*. Vol:3.

در "شوش" و "سیلک" وسایر محوطه های باستانی ایران به دست آمده اند. این مناطق و به ویژه "سیلک" تنها نقطه‌ای است در فلات ایران که پیش از دوران هخامنشی مدارک کتبی به دست داده اند. تا پایان این دوره و تا پیش از ورود آریایی ها به ایران، منطقهٔ وسیع فلات ایران شاهراهی برای انتقال هنر و اندیشهٔ ملل و میانجی و رابط بین شرق و غرب دنیای آن روز بود.

در هزارهٔ دوم پیش از میلاد ـ هرچند تاریخ آن دقیقاً مشخص نیست ـ رویداد بسیار مهمی در تاریخ فلات ایران پدیدار گشت که چهرهٔ این سرزمین را از نظر فرهنگی و سیاسی تغییر داد. آمدن اقوام جدید ـ آریایی ها ـ به فلات ایران باعث ورود شماری عناصر فرهنگی نو به فرهنگ بومی منطقه بود که بعدها در آثار فرهنگی آن ظاهر شد. دسته های بزرگی از سواران جنگجوی اقوام آریایی که در واقع شعبه بزرگی به نام شعبهٔ شرقی بودند، و امروزه به "آریاییان هندوایرانی" معروف هستند، به سمت جنوب غربی ایران در طول چین خوردگی های "زاگرس مرکزی" حرکت کردند و با اقوام بومی منطقه ـ کاسیان ـ در آمیختند و در سرزمین آنها مستقر شدند.

"کاسیان"، از دوران دیرین که کس به یاد ندارد،[1] در ناحیهٔ "زاگرس" زندگی می‌کردند و همسایه و شاید خویشاوند "عیلامی" ها بودند. این مردم از دیرباز با اسب آشنا بودند و هنر سفالگری و فلزکاری را به خوبی می شناختند. موزه‌های معروف و بزرگ جهان از آثار مفرغی "کاسیان" که از محوطه ها و مکانهای باستانی "لرستان" به دست آمده وبه "مفرغ های لرستان" معروفند،[2] انباشته، و نام پادشاهان کاسی ها به خوبی در تاریخ ثبت است. بنابراین مهاجران آریایی باورود به بخشی از فلات ایران بامردمی آشنا شدند و در آمیختند که خود دارای فرهنگ و پیشینه ای باارزش و غنی بودند.

در آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد، همانند هزارهٔ پیشین، دوباره مهاجرانی از سوی شمال وارد فلات ایران شدند و به پادشاهی حکومت های قبلی (مانند هیتیان) خاتمه دادند؛ اما ترکیب نژادی واصل و ریشهٔ مردمی که در بخش غربی ایران بعدها متحد شدند

---

۱. تاریخ ماد، ص ۱۶۰ به بعد.

2.See. *The Luristan Bronzes*

و حکومت "ماد" را به وجود آوردند، به درستی روشن نیست. ولی با اطمینان می‌توان گفت که دامداری درمیان ایشان بسیاررونق داشت؛ اسب راپرورش می دادند و از فلزکاری بامفرغ به‌خوبی اطلاع داشتندوهنرسفالگری درنزدآنان پیشرفت‌بسیاری کرده‌بود.

شکل ۳ : نقشه شاهنشاهی ساسانی

باید یاد آوری کرد که بیش از پانزده سدهٔ تاریخ ایران را تقریباً دوران تاریخی تشکیل می دهد که از ابتدای ایجاد نخستین حکومت در ایران شروع می شود و تا مرگ آخرین فرمانروای ساسانی ، یزدگرد سوم (۶۵۱م.) به طول می انجامد. در این دورهٔ طولانی هرکدام از سلسله ها به نحوی با ملل تابعه و همجوار رابطهٔ فرهنگی و تجاری و سیاسی داشته اند که حد اقل بدون اشاره به آنها ، این گفتار ناقص خواهد بود.بی شک برای پرداختن به تمامی ویژگی های این دورهٔ طولانی می توان کتابهانوشت ، ولی در اینجا هدف این است که فقط به موضوع اصلی ، یعنی «همبستگی های فرهنگی ایران و پاکستان» از دید باستان شناسی ، نظری افکنده شود و به ارائهٔ اطلاعاتی کلی بسنده گردد.

چون درمیان اقوام گوناگون نژاد آریایی ، تمدن آریاییان ایرانی و هندی از تمدن اقوام دیگر کهن تر است، چنین بنظر می رسد که این دو طایفه می بایستی پیش از اقوام دیگر به مرحله تمدن گام نهاده باشند. این دو طایفه ، به گواه اوستا[1] از یک سرزمین نشأت

1. *Le Zand - Avesta*, p.47 on Ward.

گرفته ، ناگزیر داستانها و اساطیرشان تا حدود زیادی شبیه بهم بوده و از واژگان همانند و مشترک بسیاری برخوردار گشته اند و این مهم نشان می دهد که این دو طایفه از یک ریشه و از یک سرچشمه ، مایه گرفته اند.

هرچند امروز کتب تحقیقی بسیاری دربارهٔ ریشه های قومی این دو طایفه بزرگ آریایی نوشته اند،[1] اما کتاب مقدس زرتشتیان ، اوستا، بویژه بخش سرودهای آن یعنی "گاثاها"، همچنان موثق ترین منبع موجوداست. در اوستا، نام شانزده ناحیهٔ ایران برده شده که پراکندگی قوم آریایی را در سرزمین آن روز ایران نشان می دهد.[2] این شانزده ناحیه بدین ترتیب هستند:

۱.آیرینه ویجه، ۲.سوغده (سرزمین سغد)، ۳.مورو(مرو)، ٤.باخذی (باختر)، ٥.نیسایه (شهرنسا در ترکمنستان امروز)، ٦. هرایوه (هری یا هرات در افغانستان)، ۷. وایکرته (کابل امروز)، ۸. اورو (غزنین) ، ۹. وهرگان (گرگان)، ۱۰. هرهواتی (رخج یا رخد در جنوب افغانستان)، ۱۱.ای تومنت (وادی هیرمند)، ۱۲.رگه (ری)، ۱۳. شخره یا چخره (ناحیه شاهرود)، ١٤. ورن (ناحیه البرز)، ۱۵. هپته هیندو (پنجاب پاکستان)، ١٦. وسره (که دقیقاًمعلوم نیست کجا بوده است) .

بنابرین اوستاکهن ترین سندی است که رابطهٔ ایران و سرزمین های خاوری بویژه ملل تابعه را تا هزارهٔ پنجم پیش از میلاد تأیید می کند ؛ به عبارت بهتر می توان بیان داشت که نواحی "پنجاب" و "سند" و "بلوچستان" ـ بخش اعظم پاکستان امروزی ـ در هزاره‌های پیش ازمیلاد وحتی بعد از میلاد (شکل های ۲ و ۳) جزیی از "فلات بزرگ ایران" بوده[3] و ناگزیر در تطور و تکامل فرهنگ و تمدن ایران شرقی جایگاهی رفیع داشته و جا دارد در فرصتی مناسب این سهم مورد مداقهٔ بیشتر پژوهشگران قرارگیرد.

دنباله دارد.

***

1. *The History of the Persian Empire*& *History of Early Iran*.& *Die Iranier*

۲-تاریخ اجتماعی ایران ، صص ۷ و ۶

3.See: *Iran & Pakistan* , P.XIV - XX.

کتابنامه

۱. دیاکونف ، ا.م.؛تاریخ ماد؛ ترجمه کریم کشاورز؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه نشر کتاب ، ۱۳۴۵خ / ۱۹۶۶م.

۲. زرین کوب ، عبد الحسین؛ تاریخ مردم ایران؛ چ ۱، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۷۳خ .

۳. گیرشمن ، رمان؛ ایران از آغاز تا اسلام؛ ترجمه محمد معین؛ چ ۱ ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۳۶خ.

۴. نفیسی ، سعید؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ چ ۱ ، تهران : دانشگاه تهران ، ۱۳۴۲خ.

5.Ahmad Nabi Khan. *Iran & Pakistan* .Karachi, 1971.

6. Cameran, C.G. *History of Early Iran*. Chicago: 1936.

7.Christensen, A. *Die Iranier*. Munich: 1937.

8.Damsteter, J. *Le Zand - Avesta*. Paris: 1893.

9. Minorshi,V. *The Luristan Bronzes*. Apollo: 1931.

10. Olmstead, A.T. *The History of the Persian Empire*. N.Y. 1948.

*****

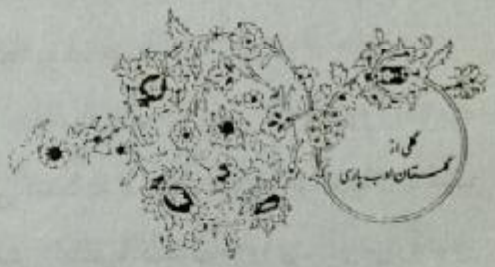

گل نخستین

هنوز همنفسی در چمن نمی‌بینم — بهار می‌رسد و من گل نخستینم

به آب جو نگرم خویش را نظاره کنم — به این بهانه مگر روی دیگری بینم

بخامه‌ئی که خط زندگی رقم زده است — نوشته‌اند پیامی به برگ رنگینم

دلم بدوش و نگاهم به عبرت امروز — شهید جلوه فردا و تازه آئینم

ز تیره خاک دمیدم قبای گل بستم

وگرنه اختر وامانده‌ئی ز پروینم

پیام مشرق علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی
دانشگاه آزاد علامه اقبال
اسلام آباد - پاکستان

شیخ کمال خجندی

"شیخ کمال خجندی" یکی از شعرای بزرگ عرفانی قرن هشتم بشمار می رود. وی معاصر "حافظ شیرازی" بود. می گویند "حافظ" دربارهٔ غزلیاتش نظر خوبی داشت. نسخه های خطی دیوان کمال درکتابخانه های معروف جهان نگهداری می شود. کلامش در جُنگها بسیار نقل شده و یاد وی در تذکره های مهم مسطور است. همچنین در کتب ادب و تاریخ و عرفان، حکایاتی دربارهٔ او نوشته اند. همهٔ اینها می رساند که "کمال" یکی از بزرگان ادب و عرفان عهد خویش بوده است. در ششصد سال اخیر نیز اگرچه قلمرو فارسی دچار تغییر بوده، ولی شهرت و مقبولیت کمال همچنان برقرار مانده است.

بعد از فرو پاشیدگی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای مسلمان نشین آسیای میانه، دورهٔ تازه ای در آن سرزمین ها آغاز شده و مردم را فرصتی برای ارزیابی و تقدیر از مآثر ادبی و فرهنگی پیش آمده است. دولت مستقل و فارسی زبان تاجیکستان امسال همزمان با مراسم استقلال خود جشن باشکوهی برای تجلیل این شاعر بزرگ در زادگاهش ترتیب داد که "مجمع بین المللی دانشمندان" هم جزو آن جشن برگزار شد. همچنین در تبریز نیز که "کمال خجندی" قسمت عمدهٔ زندگانی خود را در آن شهر بسر برد و همانجا وفات یافت، مراسم بزرگداشت آن شاعر را بجا آوردند.

بااین عظمت و شهرت شیخ کمال، راجع به احوال و آثارش اطلاعات زیادی در دست نیست. حتی در تعیین اسم و تاریخ تولد و وفاتش اختلافاتی وجود دارد.

نام شیخ

در بیشتر تذکره ها و در نسخه های خطی دیوان کمال ، نام کامل شیخ را ننوشته‌اند و به نوشتن "کمال خجندی" یا "خواجه کمال خجندی" اکتفا کرده اند. عزیز دولت آبادی مصحح نخستین چاپ دیوان کمال ، اسم او را کمال الدین مسعود خجندی نوشته است، ولی در بعضی نسخه های قدیم خطی دیوان کمال ، نامش کمال الدین ابو احمد الخجندی ثبت شده است.[1] گرگوریف ، خاورشناس شوروی و ملا احمد مقصود، محقق معاصر تاجیک هم برای شاعر همین اسم را قبول داشته اند.[2] ولی مسلم است که شیخ کمال خجندی از همهٔ نام های شیخ رایج تر ومعروفتر بوده است.

زادگاه شیخ

شیخ در شهر "خجند" بدنیا آمد. خجند در قدیم از شهرهای معروف ماوراءالنهر بوده و امروز هم شهر بزرگ و معروف جمهوری تاجیکستان در آسیای میانه است. در رژیم شوروی این شهر را لنین آباد نامیدند،[3] ولی خجند هیچ وقت از ذهن مردم محو نشد. جغرافی نویسان عرب نام این شهر را "خجنده" ضبط کرده و از آب و هوا و منظره ها و میوه های آن بسیار ستایش کرده اند حتی امروز هم در سراسر تاجیکستان بفراوانی میوه‌ها شهرت دارد.

تولد شیخ

دربارهٔ تاریخ تولد شیخ بطور قطع چیزی نمی شود گفت. اکثر تذکره نویسان متفق‌اند که شیخ در سال ۸۰۳ هـ درگذشت. خودش نیز در ابیات مختلف اشاراتی به طول عمر و پیری خودکرده است:

گفتی که به پیری طرف عشق رها کن
چون عشق در آید چه جوانی و چه پیری

---

۱. مرزاملااحمدبدرالدین مقصوداوف؛ «نگاهی به نشر دیوان کمال خجندی»؛ آشنا، ۵، ش ۳۰، (مرداد و شهریور ۱۳۷۵)

۲. همان.

۳. دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه ، ص سه

که اگر شیخ درین بیت و مانند آن مضمون آفرینی نکرده و واقعاً به پیری خود اشاره کرده باشد، می رساندکه وی ۷۰ تا ۸۰ سال عمر کرده است، در آن صورت می توان گفت تولد وی میان سالهای ۷۲۵ - ۷۳۰ هـ است.[۱]

ترک وطن و اقامت در تبریز

به نوشتهٔ تذکره نویسان ، او در عنفوان جوانی یعنی در اواسط قرن هشتم هجری خجند را بقصد حج ترک گفت . موقع برگشت چندی در تبریز اقامت کرد. از سازگاری آب و هوای آن شهر چنان خوشش آمد که برای همیشه در تبریز رخت اقامت افکند و به خجند بازنگشت.[۲] تصمیم به ترک وطن تصمیم بزرگی است که نمی شود سبب آن را فقط سازگاری آب و هوا گفت.ولی ازتذکره نویسان کسی به عوامل دیگر اشاره نکرده است. در قرن هشتم همهٔ ماوراء النهر صحنهٔ تاخت و تاراج سپاهیان و سرداران سرکش و وحشی مغول و تاتار شده بود و هرج مرج ، زندگی مردم را مشکل کرده بود. ممکن است شیخ به این علت در جستجوی گوشهٔ عافیت بوده و این گوشه در تبریز نصیب او شده باشد.

در زمان شیخ مسلک "نقشبندیه" سراسر ناحیهٔ ماوراء النهر را گرفته بود. ولی در نقشبندی بودن او دلیل قطعی در دست نیست. ممکن است شیخ استیلای این مسلک را از دل دوست نداشته و به همین علت خجند را ترک کرده باشد .البته با شیوخ نقشبندیه روابط خوبی داشته است و نقشبندیها نیز شیخ را محترم داشته اند.

تذکره نویسان برسر این نیز اختلاف دارند که شیخ در چند سالگی خجند را ترک کرد.بعضی ها نوشته‌اند که در بچگی از موطن خود برآمد، ولی به نوشتهٔ روضات الجنان، شیخ به اصرار پدر خود در خجند ازدواج هم کرده بود.[۳] او چون به تبریز رسید از طرف مردم مورد استقبال قرار گرفت. گویی شهرت شیخ قبل ازو به تبریز رسیده بود. روشن می‌شود که شیخ خجند را در خورد سالی ترک نکرده است. زیرا که در بچگی هیچ کس باین اندازه شهرت و ارادتمند ن دارد.

---

۱. تذکرة الشعراء، ص ۳۶۴

۲. دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه ، ص سیزده

۳. روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۵۰۰

کمال خجندی در تبریز طرف توجهٔ سلطان حسین بن سلطان اویس جلایری (٧٦٦ - ٧٨٤هـ) قرارگرفت. سلطان بشیخ خیلی ارادت داشت و برای تعمیر باغ و خانقاه زمینی در ولیان کوه به او بخشید.[1] شیخ آنجا را خیلی دوست داشت و در اشعارش هم آن را یادکرده است:

از بهشت خدای عزو جل تا به تبریز نیم فرسنگ است
زاهدا تو بهشت جو که "کمال" ولیانکوه خواهد و تبریز

شیخ به زهد و ورع وعبادت و ریاضت معروف بود وبنابراین مورد احترام و ارادت مردم قرارگرفت. او در عرفان مقام بلندی داشت. در شعر هم شهرت بسزایی کسب کرده بود. مواعظ او از تاثیر خالی نبود. خانقاهش بزودی مرجع خلایق شد. عدّهٔ کثیری از امرا و علما در حلقهٔ ارادت او آمدند. اهل تبریز در حق شیخ حسن اعتقاد زیادی داشتند و شیخ نیز باتبریز و اهل تبریز بستگی تمام داشت.

مسافرتهای شیخ

در ٧٨٧ هـ تقتامش خان پادشاه دشت قبچاق به تبریز لشکرکشید. شهر را غارت کرد وبه پیروی از سنت پادشاهان آن زمان عده ای از دانشمندان تبریز راکه کمال نیز جزو آنها بود،به "سرای" پایتخت خود برد.[2] شیخ کمال چهار سال در "سرای" دور از شهر عزیز خود تبریز بادلتنگی بسر برد. پس از چهار سال دوباره به تبریز برگشت ومورد استقبال اهالی شهر قرارگرفت. آن موقع میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور بر تبریز حکومت داشت و شیخ مورد توجه وی واقع شد. مؤلف طرایق الحقایق می نویسد:«روزی میرزا میرانشاه پسر امیرتیمورکه از جانب پدر ایالت آذربایجان داشت بدیدن شیخ آمد. چرگان پادشاه بر باغچهٔ شیخ دویدند وبغارت درخت آلوچه و زرد آلو مشغول شدند. شیخ تبسمی کرد و چرگان راگفت: مغولان! غارتگری را در باغ دیگر کنیدکه کمال بیچاره قرض دار شده و بهای این باغچه وجه قرض خواهان کرده است. سلطان گفت مگر شیخ را قرض است؟ شیخ فرمود: ده هزار دینار. پادشاه حکم داد ده هزار دینار بیاوردند و در همان مجلس

١.تاریخ حبیب السیر، ج ٣، ص ٥٤٦
٢.دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه، ص پنج

تسلیم شیخ نمودند و اوبه وامخواه داد.»

در روضات الجنان مسطور است:«خواجه شیخ محمد ثانی کججی ، جهت شیخ خانقاهی [و] مدرسه ای در حوالی عمارت خواجه علی شاه ساخت ـ چنانکه گنبد و بعضی عمارات هنوز باقی است ـ وتکلیف بسیار نموده اند به استقرار ایشان در آنجا. قبول ننموده اند و فرموده اند : کمال سر به گنبد فلک فرو نمی آرد، می خواهید فریب خورده وباین گنبد سر فرود آرد؟»[2]

از دیوان شیخ بر می آید که او در قلعه ای سنگ نام هم اسیر ماند:

کی باشد ازین تنگ برون آمدنم　　نامت ازین تنگ برون آمدنم
گویی مگر از سنگ برون می آید　　پروانهٔ از سنگ برون آمدنم

از بیت دیگری معلوم می شود که به شهر "بارشکند" هم رفته و چندی آنجا بسر برده، ولی از آن شهر خوشش نیامد است:

چنین مرغ خوش الحانی که من باشم رواباشد
که خارستان بارشکند باشد گلستان من؟

جامی در نفحات الانس روایتی از خواجه عبید الله احرار درباره شیخ کمال آورده است که :« شیخ کمال گوشت نمی خورد. پدر خواجه عبید الله احرار از شیخ سبب این عادت پرسید. شیخ گفت اگر شما گاو فربهٔ خود ذبح کنید من می خورم. پدر خواجه، گاو را ذبح کرد و شیخ گوشت آنرا خورد.»[3] چون خانوادهٔ خواجه عبید الله احرار در شهر شاش (تاشکند) زندگی می کرد ، این روایت می رساند که شیخ به آن شهر هم رفته و اقامت کرده است. ولی تعیین زمان اقامت وی در آنجا خیلی مشکل است.

فرزندان شیخ

تذکره نویسان دربارهٔ زن و فرزند شیخ چیزی ننوشته اند و بعضی از سکوت آنها به این نتیجه رسیده اند که شیخ ازدواج نکرده و فرزندی نداشته است و در تأیید گمان

۱.طرایق الحقایق ، ص ۶۳۹
۲.روضات الجنان ، ج ۱، ص ۵۰۲
۳.نفحات الانس ، ص ۶۱۱

خود ابیاتی از کمال نقل می کنند که حکایت از تنهایی و بی مونسی وی می‌کند:

گـله کـردی که ز رنـجور نکـردی پـرسش تو بپرس از مـن بـی دل کـه روزان و شبـان
مونسی نیست مـرا دربـر و مشـهورست ایـن دلبـری هست تـرا در بـر و مـعروفست آن

ولی هم دلیل و هم نتیجهٔ آن اشتباه آمیزند. اول؛ اینکه در ابیات فوق اشارهٔ صریح به زن نداشتن شیخ نیست. چون انسان باوجود زن و فرزند هم در بعضی احوال احساس تنهایی می کند. دوم؛ چنانکه آمد مولف روضات الجنان دربارهٔ ازدواج شیخ صـریحاً نـوشته است. سوم؛ دانشمند و ادیب معروف "رضا قلی هـدایت" در تذکره مجمع الفصحاء، خود را از اخلاف "کمال خجندی" شمرده است.[1] پس معلوم می شود که شیخ بدون زن و فرزند نبوده است.

مسلک شیخ در تصوف

دربارهٔ طریقت شیخ هم روایات مختلفی است. بـه نـوشتهٔ "جـامی" شـیخ پـیرو مسلک "نقشبندیه" بود. اما بنظر بعضی شیخ به سلسلهٔ "حلاجیه" بستگی داشت. مؤلف طرایق الحقایق او رااز خلفای بایزید بسطامی شمرده،اماخودشیخ درین مورد به صراحت چیزی نگفته و خود را به سلسله ای مربوط نکرده است. در کلام شیخ به نام عرفای نامدار مثل "خواجه عبد الله"، "شیخ زین الدین خوافی" و "شیخ اسمعیل سیسی" بر می خوریم که او در طی مقامات تحت تأثیر آنها قرارگرفته است. ولی بیت زیر می‌رساندکه کمال برای خودمرشد و مسلک خاصی بر نگزیده و در تصوف براه خودش رفته است:

خلق گویند که بی پـیر مـبر رنـج "کـمال" سـالخورده مـی امـروز بـه از صـد پـیرم

شیخ در مشرب خویش بیشتر از هر چیز دیگر، بر رندی خوداصرار دارد:

کس بـوی ریـا نشـنید از خـرقهٔ مـا رنـدان چون دور به صد فرسنگ از زاهـد مـغروریم

*

گـر شـیوهٔ "کـمـال" بـپرسد کسـی ز تـو گـو صـوفیی است رنـد، ولی آشنـا نمـاست

*

"کـمـال" عـاشق و رنـداست حـالیا ز ازل زهـی سعـادت اگـر تـا ابـد چـنین بـاشم

---

١. مجمع الفصحاء ج ٢، ص ١٢٠٩

کمال از عارفانی بود که به وحدت وجود اعتقاد قوی داشته اند. این عقیده در شعرش هم جلوه گر است :

قطره قطره ز دریا جو بساحله ای گر بدریا برسی قطره نیی دریایی

*

می‌خروشد بحر و می‌گوید بآواز بلند هرکه در ما غرقه گردد عاقبت از ما شود

تذکره نویسانی از عظمت عارفانهٔ شیخ چنان مرعوب شده اند که از اینکه شیخ را در ردیف شاعران محسوب داشته اند عذر می خواهند، چنانکه در تذکرهٔ مخزن الغرایب مذکور است: «وی سرخیل مشایخ و اکابر و صاحب ارشاد زمان خود بوده. چون طبیعت شریفش به فن شاعری مبادرت نموده، بدان جهت ذکر شریف در آن جرگه مذکور می شود، والاّ شیخ درجهٔ ولایت داشت و شاعری ادنی مراتب او، اگرچه پایهٔ شاعری نیز رفیع و بلند است.»[1]

حکایات دربارهٔ شیخ کمال

شیخ از شخصیت های بسیار معروف زمان خودبود و دربارهٔ او حکایاتی درکتب ادب و تاریخ نوشته اند. صرف نظر از درستی یا نادرستی آنها ــ که قضاوتی بسیار مشکل است ــ معلوم می شود که شیخ در زمان خودچقدر عظمت و شهرت داشته است.

"جامی" در نفحات الانس چنین می نویسد :«گویند در آنوقت که در "سرای" می‌بوده است، موضعی بوده است که در آنوقت که آب طغیان می کرده در آن موضع خرابی بسیار می کرده. چون وقت طغیان آب نزدیک رسیده، قصه را با وی گفته‌اند. فرموده است که خیمهٔ مرا در آن موضع بزنید. خیمهٔ وی را آنجا زدند. در آنجا می بوده است چندانکه وقت طغیان آب گذشته است، و در آن موضع هیچ خرابی واقع نشده.»[2]

"ملا حشری" در سامی الاسامی می نویسد:«گویند که مردم تبریز هفته‌ای یکبار فرزندان خود را بنظر شیخ مشرف می کرده اند و اگر احدی درین باب اهمال می کرد،

۱-تذکرهٔ مخزن الغرایب، ج ۴، ص ۶۹۸
۲- نفحات الانس، ص ۶۱۲

فرزندش درد چشم می گرفت.»[1]

مولف روضات الجنان می نویسد :«... روی در آن بادیه نهاد. هر چند مردم منع کردند که این بادیه ای است خونخوار و از آبادانی بر کنار ، فرمودند :« می رویم، توکلت علی الله .» چون قدم در بادیه نهادند ، هر روز وقت شام شتری پیدا می شدو پیش ایشان می آمده و زانو می زده و سفرهٔ طعامی و مشک آبی برو بسته، ایشان طعام می خوردند و آب می آشامیدند و وضو می ساختند و آنچه نیز از طعام و آب بود برمی داشتند و شتر ناپدید می شد.»[2]

وفات شیخ

شیخ در روزهای آخر زندگانی خلوت گزین شده بود. مریدی که هر شب آب ونان برایش می برد ، شبی شیخ را دید که این شعر را می خواند:

«با صبح بگویید که بی وقت مزن دم — امشب شب وصل است ، نگهدار نفس را
چون دید "کمال" آن سر کو ترک وطن کرد — بلبل چو چمن دید رها کرد قفس را»[3]

روز دیگر صبح شد ولی شیخ از خلوت خودبیرون نیامد. مردم بسراغش رفتند و دیدند که خشتی زیر سر نهاده و روی بقبله کرده ، از مرجع خاک بعالم پاک انتقال نموده بود. چون اهل تبریز این خبر وحشت اثر را شنیدند از خانه ها بیرون آمدند ومتوجهٔ خانقاه شیخ شدند و مراسم عزا بجا آوردند و شیخ را همانجا بخاک سپردند.

در تذکره ها سال وفات شیخ به اختلاف ذکر شده است. در تذکره الشعراء ، آتشکده آذر، ریاض العارفین ، ریاض الجنه و قاموس الاعلام سال ۷۹۲ هـ، در مجمع الفصحا سال ۷۹۳هـ ، و در مجالس العشاق سال ۸۰۸ هـ آمده است. بنظر "ایرج گلسرخی" مصحح آخرین چاپ دیوان کمال خجندی ، شیخ تا سال ۸۲۱ هـ ـ موقع جمع آوری دیوان ـ زنده بوده است . "جامی" وفات شیخ را در سال ۸۰۳ هـ نوشته است که قطعه های تاریخ وفات شیخ هم، همه قول "جامی" را تایید می کنند.

---

۱. دیوان کمال الدین مسعود خجندی - مقدمه ، ص چهارده
۲. روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۵۰۲
۳. همان ، ص ۵۰۹

خواجه عبدالرحیم خلوتی (م۸۵۹هـ) در تاریخ مرگ او این قطعه را سروده است :

«عارف حق شناس شیخ کمال — که جهان را به شعر تر بگرفت
تا سخن از دهن برون افتاد — کس سخن مثل آن بزرگ نگفت
هشتصد و سه گذشت کان خورشید — همچو مه در سحاب غیب نهفت»[1]

شعر شیخ

شیخ عارف پاک نهادی بود که قلم خود را بمدح کس نیالود. دیوانش فقط دو قصیده دارد که قسمت عمدهٔ آنها در حمد و نعت و پند و اندرز است. شیخ در حقیقت شاعر غزل بود و در تاریخ شعر فارسی شاید اولین شاعری باشد که التزاماً غزل هفت بیتی گفته است. غزل جامی هم از هفت بیت بندرت تجاوز می کند و چون او به شیخ ارادت داشت ، ممکن است در این کار پیروی غزل شیخ را کرده باشد. علاوه بر غزلیات ، دیوان شیخ شامل رباعیات ، مقطعات و معمیات نیزهست . مردم اصرار داشتند که شیخ دیوان خود را ترتیب دهد، ولی او برای این کار حاضر نبود، چنانکه می فرماید:

گفت صاحبدلی به من که چرا است — که تو را شعر هست و دیوان نیست
گفتم از بهر آن که چون دگران — سخن من پُر و فراوان نیست
گفت هر چند گفتهٔ تو کم است — کمتر از گفته های ایشان نیست

جنبه اخلاقی شعر عارفانه هم خیلی اهمیت دارد و شیخ مطالب اخلاقی را هم در شعر می آورد. او زاهدان و صوفیان ریاکار را مورد انتقاد سخت قرار می دهد.برای اینکه وجود آنها تعادل اجتماعی را در خطر می اندازد.

در "کمال"، عرفان و شعر جمع شده بودند. ولی شعرش به هیچ وجه از عرفانش ضعیف تر نبود و گاهی حتی بر آن می چربید. کمال خود را با شعرای معاصر هم مقایسه کرده است . چنانکه دربارهٔ خود و "کمال اصفهانی" می گوید :

دو کمالند در جهان مشهور — یکی از اصفهان یکی ز خجند
این یکی در غزل عدیم المثل — و آن دگر در قصیده بی مانند
فی المثل درمیان ایندو "کمال" — نیست فرقی مگر بمویی چند

۱. روضات الجنان ، ج ۱ ، ص ۵۱۰

"عصار تبریزی" که از معاصران شیخ بود او را در شعر متهم به سرقه کرد و شیخ دربارهٔ او گفت:

عاقبت "عصار" مسکین مردو رفت
خون دیوان هابه گردن برد و رفت

ازین ابیات بر می آید که شیخ هم شاعری توانا بود و هم از مقام و مرتبه خود در شعر آگاه.

***

کتابنامه

۱. جامی، عبد الرحمن؛ نفحات الانس؛ بکوشش مهدی توحیدی پور؛ چ ۱، تهران: کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۷خ.

۲. خجندی، کمال؛ دیوان کمال الدین مسعود خجندی؛ به تصحیح و اهتمام عزیز دولت آبادی؛ چ ۱، تبریز: کتابفروشی تهران، ۱۳۳۷خ.

۳. خواند میر؛ تاریخ حبیب السیر؛ چ ۱، تهران: کتابخانه خیام، ۱۳۳۳خ.

۴. سمرقندی، دولت شاه؛ تذکرة الشعرا؛ به تحقیق و تصحیح محمد عباسی؛ چ ۱، تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۷خ.

۵. شیرازی، محمد معصوم؛ طرایق الحقایق؛ به تصحیح محمد جعفر محجوب؛ چ ۱، تهران: کتابفروشی بارانی، ۱۳۳۹خ.

۶. کربلایی تبریزی، حافظ حسین؛ روضات الجنان؛ به تصحیح محمد جعفر سلطان القرایی؛ چ ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴خ.

۷. مقصود اوف، مرزا احمد بدرالدین؛ «نگاهی به نشر دیوان کمال خجندی»؛ آشنا؛ ۵، ش ۳۰ (مرداد و شهریور ۱۳۷۵).

۸. هاشمی سندیلوی، احمدعلی خان؛ تذکره مخزن الغرایب؛ باهتمام محمدباقر؛ چ ۱، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۱خ.

۹. هدایت، رضا قلی خان؛ مجمع الفصحا؛ بکوشش مظاهر مصفا؛ چ ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰خ.

*****

دکتر مهر نور محمد خان
استاد بخش فارسی
مؤسسهٔ ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

نفوذ و رواج تذکرةالاولیای عطار در سرزمین پاکستان

برای یاد آوری سوابق ذهنی خوانندگان ، لازم است نگاهی اجمالی به چگونگی گسترش اسلام و نشر و اشاعت تصوف و عرفان اسلامی در شبه قارهٔ پاکستان و هند بشود. تفکر وعرفان اسلامی در شبه قاره به همان اندازه قدیمی است که وجود مسلمانان در این سرزمین . اگرچه در اثر حملهٔ محمد بن قاسم ثقفی در اواخر قرن اول هجری (۹۲هـ ق) دین مبین اسلام وارد شبه قاره شد ، اما مرحلهٔ اساسی و بنیادین ورود اسلام به هند از اواخر قرن چهارم هجری باورود غزنویان آغاز گردید. غزنویان در نتیجهٔ فتوحات پیاپی خود دروازهٔ هند را بر روی جهان اسلام گشودند و راه ورود اسلام را به آن سرزمین همواره کردند. در دوره های بعدی غوریان ، سلاطین دهلی و بابریان سراسر هند را تصرف کرده ، پایه های حاکمیت چند صد سالهٔ مسلمانان را بنا نهادند.

هنگامی که پادشاهان وجنگاوران مسلمان جهت تسخیر شهرهاوتوسعهٔ مملکت، مشغول به لشکرکشی ها بودند، عرفا و صوفیه به تسخیر قلب ها و گسترش بنیادهای فکری درمیان مردم توجه خود رامبذول داشتند.در اثر تشکیل حکومت اسلامی در هند ، عارفان و مبلغان مسلمان فرصتی یافتند که بدون دغدغه به نواحی مختلف کشور بروند و به تبلیغ دین مبین اسلام بپردازند. در نتیجهٔ کوشش های این صوفیه و عارفان متعهد ، دین اسلام به صورت یک نهضت قدرتمند و پویا در اقصی نقاط هند نشر و اشاعت یافت و

هندوستان ، دارالسلام نامیده شد.[1]

برعکس عقیدهٔ برخی نویسندگان که جنگهای غزنویان و غوریان را دستاویز قرار داده، عامل نشر و توسعه اسلام در هند را زور و جبر معرفی می کنند، اشاعت و گسترش اسلام بطور طبیعی و عادی و مسالمت آمیز صورت گرفت. از اطلاعات و حقایق مربوط به مراکز قدرت و نفوذ مسلمانان در هندوستان مانند دهلی و آگره می توان به خوبی بر عدم تاثیر زور در انتشار اسلام پی برد. در حال حاضر مسلمانان در این ایالات اکثریت ندارند. مسلمانان دهلی به دشواری یک دهم و در آگره یک چهارم جمعیت را تشکیل می‌دهند و بنابرین می توان قضاوت نمود که انتشار اسلام خیلی کم تحت تاثیر زور و اجبار صورت گرفته است.[2]

بی شک اسلام بزرگترین موقعیت های تبلیغاتی خود را در زمانها و مکانهایی به دست آورده است که مسلمانان از نظر قدرت سیاسی ، در ضعیف ترین موقعیت خود بوده اند مانند جنوب هندوستان و بنگال شرقی .به عقیدهٔ شهید استاد مطهری اگر در جوهر یک دعوت دینی قدرت اقناع وجدانها وجود نداشته باشد ، محال است که زور و جبر بتواند در مردم ایمان و علاقه و شور و احساسات به وجود آورد.[3] تنها عامل نشر و گسترش اسلام ، نفوذ تعلیمات اسلامی و فعالیت های تبلیغاتی صوفیهٔ کبار و عارفان بوده است. از شرح حالها و تذکره های موجود درباره اولیا و صوفیه می توان پی بردکه این فعالیت ها کاملا جدا و مستقل از حیات سیاسی کشور صورت گرفت. آنها در اطراف و اکناف کشور خانقاهها و زوایه هایی دایر کرده ، به آرامی دست به تبلیغ اسلام زدند و باحسن اخلاق و کردار توانستند قلوب مردم را به دست بیاورند. در اثر وعظ و ارشاد آنها عده زیادی از مردم به اسلام گرویدند و تصوف و عرفان اسلامی جایگاهی بسیار بلند را در این سرزمین کسب نمود.

بیشتر صوفیان و عارفانی که اسلام را در شبه قاره گسترش دادند ، ایرانی بودند. یکی از اولین مبلغان ایرانی "سید محمد اسماعیل بخارایی" است که در سال ۳۹۵ هـ ق، در دوره غزنویان وارد لاهور شد. در اثر وعظ و تبلیغ وی هزارها هندو مشرف به اسلام

۱-تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ، ج ۱ ، ص الف
۲-تاریخ سیاسی اسلام ، ج ۱ ، ص ۳۸۹
۳-خدمات متقابل اسلام و ایران ، ص ۵۵۹

شدند.[1] بعد از او، "شیخ علی بن عثمان هجویری" صاحب کشف المحجوب، در سال ۴۳۱ هـ ق وارد این شهر شد و در اثر تعلیمات پاکیزه و اعمال خوب چنان دلهای مردم را تسخیر نمود که تا امروز آرامگاهش در لاهور، مرجع خلایق و زیارتگاه خاص و عام است. از عارفان بزرگ دیگر دوره غزنوی می توان "شیخ صفی الدین کازرونی" که مزار او در اوچ است، "شاه یوسف گردیزی"، که در ملتان مدفون است و "سید احمد سلطان سخی سرور"، که در دیره غازی خان به خاک سپرده شده، را نام برد.

در قرنهای هفتم و هشتم هجری، هند به چند علت جولانگاه بزرگ زبان و ادب فارسی و معارف و عرفان اسلامی بود. از جمله علل یکی مهاجرتهای بزرگ ایرانیان از طبقات مختلف رجال، مستوفیان، دبیران، علما و مشایخ صوفیه است که از ترس حمله مغول و فتنه های متعاقب آن، از ایران فرار کرده بودند. این مهاجرتها در نشر زبان و فرهنگ فارسی و معارف و عرفان اسلامی ایرانی بسیار موثر بوده است. علماء، صوفیه و عرفای بیشمار ایرانی که در تلاش جای امن به هند پناه بردند، هر یک در نواحی مختلف مراکز روحانی و معنوی ایجاد نموده، به ارشاد و هدایت خلق پرداختند و باعث و عامل مهم نشر و گسترش فرهنگ عرفانی اسلامی ایرانی شدند.

از جمله مراکز روحانی و معنوی صوفیه ملتان، لاهور، اوچ، تته، دهلی، دولت آباد دکن، بنگال و کشمیر قابل ذکرند. در ملتان "شیخ بهاءالدین زکریا" و در اوچ خلیفهٔ او "سید جلال الدین" و بعد "مخدوم جهانیان جهانگشت" و خلفای وی شمع رشد و هدایت را فروزان نگه داشتند. در سند "مخدوم لعل شهباز قلندر" و معاصرانش در نشر و اشاعت اسلام سهم عمده‌ای ایفا کردند. "خواجه معین الدین سجزی چشتی" در اجمیر صدها هزار نفر را به اسلام مشرف کرد. از خلفای وی "خواجه قطب الدین بختیار کاکی" در دهلی، "خواجه فرید الدین گنج شکر" در پنجاب و سپس خلفای او "خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی"، "نظام‌الدین اولیا دهلوی"، "شیخ یعقوب" و "شیخ کمال" در مالوه، "شیخ حسام‌الدین" در گجرات، و "شیخ برهان الدین غریب" در دکن یکی بعد از دیگری به مردم فیض رساندند. در بنگال، "شیخ جلال الدین تبریزی" فعالیت تبلیغ و اشاعت اسلام را آغاز نمود. بعد از وی "شیخ سراج آینه بند"، "شیخ علاءالدین" و

۱. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۱۳، ص ۲۰۲

"علاءالحق" و "نور قطب عالم" آنرا توسعه بخشیدند. در سلهت، "شیخ جلال سلهتی" نه تنها در زمینهٔ تبلیغ و اشاعت اسلام فعالیت کرد، بلکه در فتح سلهت نیز مساعدت نمود. شهر "پتن" در سر زمین گجرات واقع در جنوب هند پیش از هرجا به صورت مرکز معارف و عرفان اسلامی در آمد. در کشمیر، هر چند این فعالیت های تبلیغی کمی دیرتر آغاز گردید، ولی باموفقیت های چشمگیری همکنار شد. "میر سید علی همدانی" تنها در چهل روز چهل هزار نفر را مسلمان کرد. از همراهان او هفتصد نفر درکشمیر ماندند و فعالیت‌های تبلیغی خود را در سراسر کشمیر گسترش دادند.[1]

علاوه بر این گروه، مشایخ و عارفانی هم بودند که به شبه قاره نیامدند، ولی افکار و آثار آنان بطور غیر مستقیم مسلمانان این سر زمین را تحت تاثیر قرارداد. از جمله آنها یکی "خواجه فرید الدین عطار" است. تمام آثار عطار در شبه قاره و بویژه در پاکستان از شهرت و اعتبار بسیاری برخوردار بوده و نویسندگان و سرایندگان در تتبع و استقبال آنها تالیفاتی به وجود آورده اند. "بابا داوود مشکواتی" سرایندهٔ قرن یازدهم هجری در تاثیر پذیری از منطق الطیر منظومه ای به عنوان اسرار الاشجار و نیز تحت تاثیر تذکرة الاولیا، تذکره ای بنام اسرار الابرار، درباره اولیا و عارفان کشمیر تحریر کرد.[2] "عبدالقادر خان" سرایندهٔ پشتو زبان قرن یازدهم هجری در پیروی از پندنامه عطار منظومهٔ نصیحت نامه را به زبان پشتو سرود.[3] "مولانا محمد رفیق" پشتو سرای سدهٔ سیزدهم هجری خلاصه و گزیدهٔ پند نامه رابه زبان پشتو منظوم کرد و در اول دیوانش بنام شمس الفلک آورد که نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ دانشکدهٔ اسلامیهٔ پیشاور وجود دارد.[4] همین طور آقای "نذیر احمد" فرزند نعمان الدین، به فرمایش پدر، مجموعه اقوال و پند و نصایح شیخ فرید الدین عطار را گرد آوری و به چاپ رسانید.[5] شاعر ملی پاکستان "علامه اقبال لاهوری" هم در نظر داشت همانند گلشن راز جدید در استقبال منطق الطیر نیز منظومه ای به نام منطق الطیر جدید بسراید. از متن بعضی نامه های وی معلوم می شود که کتاب مزبور را در دست تالیف داشته، ولی کسالت ممتد و سر انجام

۱.تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۳، صص ۹۵ و ۹۶
۲.پاکستان مین فارسی ادب، ج ۲، ص ۴۴۸
۳.تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۱۳، ص ۹۰
۴.همان، ص ۱۳۶
۵.همان، صص ۱۴۷ و ۱۴۸

مرگ نابهنگام اجازه نداد که این اثر رابه پایان برساند[1].

این آثار به مانشان می دهد که عطار در سرزمین پاکستان از شهرت و اعتبار زیادی بر خوردار بوده، بویژه برای تذکرة الاولیاء، بین صوفیان و صاحبدلان مقبولیت فراوانی داشته است. تذکرة الاولیاء یکی از مشهور ترین آثار اوست که درمیان عارفان وصوفیهٔ شبه قاره اثر فراوان گذشته است. این تاثیربه اندازه ای بود که بشیوهٔ آن چندین تذکره به رشته تحریرکشیده شد. بایک بررسی اجمالی بخش فهرستوارهٔ زندگینامهٔ پیران و بزرگان فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی، می توان صدها تذکره رایافت که به سبک تذکرة الاولیاء عطار نوشته شده یا بگونه‌ای تحت تاثیر این شاهکار جاویدان عرفانی قرار داشته است. "دکتر علی رضا نقوی "تعدادکتابهایی راکه در موضوع زندگینامهٔ عارفان و اولیابا نام تذکرة الاولیاو یا نامی دیگر نوشته شده صد و پنجاه و هفت تا ذکرکرده است."[2] به عقیدهٔ "دکترظهورالدین احمد" استاد دانشگاه پنجاب لاهور، تعدادکتابهای تذکرة الاولیاء که تنهادرمدت صدو پنجاه سال، یعنی از ۱۷۰۷م تا ۱۸۵۷م به تحریر رسید، بالغ برنودتا است.[3] "سید حسام الدین راشدی " درمقدمهٔ کتاب حدیقة الاولیاء تالیف "عبدالقادرتتوی"، هشتاد ودوتذکره رانام برده که تنها در منطقهٔ سند راجع به احوال بزرگان وپیران نوشته شده‌اند."[4]

نظر به اهمیت تذکره های عارفان و اولیا، جز آثار منثور تذکره های منظوم نیزنوشته شد. از جملهٔ آنها تذکرة الاولیای کشمیری است که "ملا بهاءالدین کشمیری" سرایندهٔ سدهٔ سیزدهم هجری دربارهٔ زندگینامهٔ بزرگان سلسله قادری به نظم کشیده است. تذکرة الاولیای منظوم دیگری ازناشناس که در قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم می‌زیست در دانشگاه پنجاب لاهور در مجموعهٔ شیرانی با شمارهٔ ۶۲۳۰ وجود دارد.[5] ممکن است تذکره های دیگری نیز درکتابخانه های شخصی باشد که نام و مشخصات آنها در دست نیست. همچنین امکان دارد بعضی تذکره‌ها در اثر حوادث روزگار از میان رفته باشند.

---

۱. فارسی گویان پاکستان، ج ۱، ص ۱۷۸
۲. تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۷۵۰
۳. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۵، ص ۲۲۴
۴. حدیقة الاولیاء، صص ۱ - ۵۳
۵. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان، ج ۱۱، ص ۱۰۰۹

کتابهای تذکرة‌الاولیاء که در شبه قاره تالیف گردیده عموماً بر دو نوع انفرادی و عمومی بوده است. در تذکره های انفرادی ضمن ذکر جنبه‌های مختلف عارف ، از کمالات ، مقامات و آثارش نیز صحبت شده است . این تذکره ها را عموماً "نویسندگان معاصر اولیا تحریر کرده و دربارهٔ آنها حقایق و وقایع راباکوشش و تحقیق جمع آوری و بیان نموده اند . سکینة الاولیاء داراشکوه دربارهٔ حضرت "میان میر"،زبدة اللغات محمد هاشم راجع به"شیخ احمد سرهندی" و مراة مداری عبدالرحمن چشتی دربارهٔ "بدیع الدین شاه‌مدار" از این جمله اند . نوع دیگر تذکره‌های انفرادی به صورت ملفوظات می باشد . نویسنده در مجالس مرادخود مرتب می نشست و با ترتیب تاریخی ، ارشادات وی را به رشتهٔ تحریر می کشید و بدین طریق شخصیت و مقام علمی ، دینی و روحانی او را متجلی می ساخت .

تذکره های عمومی نیز چند نوع بوده است . بعضی تذکره ها دربارهٔ اولیا و عارفان ناحیهٔ خاصی می باشند مانند حدیقة الاولیاء عبدالقادر تتوی و تذکره مشایخ سیوستان عبدالغفور بن حیدر راجع به اولیای سند ، اسرار الابرار بابا داوود مشکوتی و چلچلة العارفین خواجه اسحاق قادری دربارهٔ اولیای کشمیر ، وکلمات صادقین محمد صادق در خصوص اولیای دهلی و.... بعضی تذکره های عمومی هم در مورد سلسله‌ای خاص نوشته شده مانند سیر الاقطاب الله دیا چشتی و جواهر فریدی علی اصغر راجع به سلسلهٔ چشتیه ، حضرات القدس محمد بدرالدین و مقامات احمدیه خواجه محمد امین دربارهٔ اولیای سلسلهٔ نقشبندیه . از میان تذکره‌های عمومی سیرالاقطاب ، اخبار الاخیار ، معارج الولایة و مجمع الاولیاء دارای اهمیت زیادند ، چون ذکراولیا از آغاز عهد اسلامی تا عهد مولفان در آنها آمده و برای ترتیب و تدوین تاریخ تحول تصوف و عرفان اسلامی منابعی بسیار مفید و لازم بشمار می آیند . بعضی تذکره ها به وضع اجتماعی ، فرهنگی و روحانی عصر خود اشاره دارند و بدین طریق بعضی نکات مبهم و مجهول اجتماعی آن عهد را روشن می سازند . مثلاً داراشکوه در سفینة الاولیاء اوضاع علمی ، فرهنگی و معنوی لاهور را چنین بیان می کند:

«لاهور شهریست معظم و متبرک ، نفائس ربع مسکون درین شهر بهم می رسد . امروز مجمع اولیا و صلحا و فضلاست و مزارات متبرک بسیار دارد . از مردم صحیح القول شنیده شد که در یک محله ملا(شاه بدخشی) که از محلات این شهر است ،

قریب به سی هزار حافظ قرآن مجید از مردوزن،صغیر و کبیر، پیش از و با-که درین شهر شده -، بوده اند. مر اکنون نیز در آن محله حفاظ بسیارند.»[1]

در این تذکره ها راجع به فقر و استغنا، تجرید و تفرید، و زهد وتقوای عارفان و صوفیه چنان نمونه های جان پرور و ایمان افروزی ارائه شده که مثال آن در تاریخ عالم بندرت دیده می شود. مثلا عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار دربارهٔ زهد و تقوای شیخ حسام الدین می‌نویسد: «شیخ حسام الدین در سایهٔ دیوار مقبره شیخ بهاء الدین زکریا نایستادی که آن را از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده و انتفاع به آن درست نباشد.»[2]

هدف اساسی این تألیفات تخلیق ادب نبود، بلکه ابلاغ مسائل طریقت، تصوف و عرفان به عوام و خواص است. این آثار از نظر ادبی کم مایه به نظر می آیند، اما به عنوان نمایندهٔ نگارش های عرفانی، نامشان در تاریخ ادب همواره برده خواهد شد. سبک انشای این تذکره ها ساده و هیچ نوع صنعت لفظی در آنها بکار نرفته است.

در پیروی از تذکرة الاولیاء عطار، سنت تذکره نویسی اولیا و عارفان به زبانهای بومی پاکستان مانند پشتو و اردو نیز وارد شد. در ادب پشتو اولین اثر منثور که در دست است، تذکره‌ای عرفانی است که سلیمان ماکو (زنده در ۶۱۲هـ ق) آنرا تحت عنوان تذکره الاولیاء تالیف کرد.[3] به زبان اردو نیز چند تذکرة الاولیاء از جمله تذکرة الاولیای پاک و هند تالیف میرزا محمد اختر دهلوی و تذکرة الاولیای لاهور اثر محمد وارث کامل به وجود آمد.

وجود این همه تذکره، نقش عظیم شاهکار عرفانی عطار در گسترش فرهنگ اسلامی و عرفانی را در این سرزمین آشکار می کند و امروز هم سنت او ادامه دارد. دوستداران عرفان اسلامی جز تالیف تذکره ها و زندگینامه ها بشیوهٔ تذکرة اولیاء عطار، از آن به صورتهای دیگری مانند نسخه برداری، چاپ و انتشار، خلاصه نویسی و ترجمه به زبانهای بومی استقبال به عمل آوردند که معرف و بیانگر عشق و علاقهٔ مردم مسلمان پاکستان به این اثر عرفانی است.

---

۱. سفینة الاولیاء، ص ۱۶۵

۲. اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، ص ۲۱۴

۳. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۱۳، صص ۵۹ و ۶۰

الف) نسخه برداری :

از نظر تعداد نسخه های خطی درمیان تمام متون منثور عرفانی در پاکستان ، تذکرة‌الاولیاء بعد از لوایح عبدالرحمن جامی که ۹۵ نسخه از آن در فهرست مشترک نسخه‌های خطی معرفی گردیده،باداشتن ۷۲ نسخه در ردیف دوم قرار دارد. البته مختصر بودن لوایح در رواج بیشتر آن کمک کرده است[۱]. قدیمترین نسخهٔ تذکرة‌الاولیاء موجود در پاکستان به سال ٦٩٧ هـ‌ق تعلق دارد و با شمارهٔ ۲۷۷۵ در کتابخانه گنج بخش "مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان "، در اسلام آباد محفوظ است . چون تاریخ نگارش آن با پایان روزگار عطار هفتاد و چند سال فاصله دارد، به زمان وی بسیار نزدیک و ازین نظر شایستهٔ اعتبار زیادی است . جدید ترین نسخهٔ آن هم متعلق به سده چهاردهم و در موزهٔ پیشاور است . بدین طریق تعداد نسخه ها معرف و بیانگر رواج تذکرة‌الاولیاء میان مردم و تاثیر آن در جامعه عرفانی پاکستان است.[۲]

ب) چاپ و نشر :

دوستداران و علاقمندان ادب عرفانی برای نشر و اشاعت تذکرة‌الاولیاء بین عامه مردم ، بارها دست به چاپ و انتشار آن زدند ،که یکی از قدیمی ترین چاپ های آن به سال ۱۲۸۳ هـ‌ق تعلق دارد که سنگی است و به وسیلهٔ مطبع محمدی در بمبئی منتشر شده است .

پ) خلاصه نویسی :

چون مختصر بودن کتاب در رواج آن زیاد کمک می کند ، دوستداران تذکرة‌الاولیاء دست به تهیهٔ گزیده های آن به سبک ساده و سهل زدند، و عبارات مشکل و مغلق را حذف کردند ، تا کسانی که به سبب گرفتاریهای زندگی و ضیق وقت ، فرصت خواندن کتابی قطور و احیاناً مشکل راندارند ، بتوانند منتخبات آن را مطالعه کنند . برخی گزیده های این کتاب به قرار زیر است :

۱. منتخبات از تذکرة‌الاولیای عطار که سرخوش دهلوی آن را در شعبان ۱۲۹۷هـ‌ق

---

۱. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ، ج ۳ ، ص ۷

۲. همان ، ج ۱۱ ، صص ۷۸۶ - ۷۹۱

تهیه و به اتمام رساند.[1]

۲. خلاصهٔ تذکرة‌الاولیا تألیف جمیل بیگ بن شاهباز خان ختک ،برادر شاعر ممتاز و معروف پشتو خوشحال خان ختک که مولف آن رابه عنوان تبرک و سعادت به فارسی آسان و ساده برشتهٔ تحریر کشید . وی در این خلاصه بزرگان سرزمین خود را نیز معرفی کرده است . به عنوان مثال در ابتدای کتاب راجع به زندگی ، اخلاق، عادات ، عبادات ، نوافل و کارنامه های پیر و مرشد خود ، شیخ رحمکار افغان ختک شرحی نوشته است . راجع به انگیزهٔ تهیه و تدوین این گزینه ، مولف در مقدمه کتاب اشاره نموده که مشاهدهٔ تذکرة‌الاولیاء او را برای نگارش احوال و زندگینامهٔ اولیا و عارفان تشویق و وادار ساخت: «این کتاب نوشته شد از نفس تذکرة‌الاولیاء ، ... در دل تذکرة‌الاولیاء نام کرده شد تا اهل خسران ، روزگار اهل دولت را فراموش نکنند ، و گوشه نشینان و خلوت گرفتگان را طلب کنند و بر ایشان رغبت نمایند.» نسخهٔ خطی این کتاب در کتابخانهٔ آکادمی پشتو در پیشاور وجود دارد .[2]

ت) ترجمه ها :

نظربه شهرت و محبوبیت بسیاری که تذکرة‌الاولیاء در سر زمین شبه قاره مخصوصاً در پاکستان داشت ، ترجمه هایی نیز ازآن بعمل آمد که به اختصار به معرفی چندتا از ترجمه های اردوی آن می پردازیم :

۱ .انوار الاتقیاء از محمد برکت الله ، چاپ کانپور، مطبع قیومی ، سال ۱۳۳۰ هـ ق .

۲ .انوار الازکیاء از میرزا جان ، به اهتمام محمد سعید کتابفروش ، چاپ کانپور ، سال انتشار ۱۳۳۷ هـ ق .

۳ . ترجمه از ملک محمد عنایت الله ، به اهتمام ملک دین محمد و پسران ، چاپ لاهور ، سال انتشار ندارد .

٤ . ترجمه از حکیم محمد عبدالرشید صدیقی فرزند پیر محمد سعید صدیقی ، چاپ لاهور ، ناشر شیخ غلام حسین و پسران ، سال چاپ ندارد .

۵. ترجمه از زبیر افضل عثمانی ، ناشر مدینه پبلشنگ کمپنی ، کراچی ، سال چاپ ندارد.

۱.تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، ص ۷۵۰

۲.پاکستان مین فارسی ادب ، ج ۲ ، صص ۵۸۴ - ۵۸۶

٦ . ترجمه از قاری محمد عادل خان ، به اهتمام و تجدید نظر طفیل احمد جالندهری ، چاپ کتابخانه (کتابفروشی) خورشیدیه ، سال انتشار ندارد .
٧ . ترجمه از عطاءالرحمان صدیقی،که درترجمه‌های متون فارسی‌به زبانهای پاکستانی ذکر نشده است .[1]

ث) تدریس در مراکز آموزشی وحوزه های دینی :

در تمام ادوار ادبی ، تذکرة‌الاولیا علاوه بر محافل عرفانی در مراکز آموزشی شبه‌قاره همواره مطرح و درس عطار جزو دروس اصلی رشتهٔ ادبیات فارسی بوده است . بعد از استقلال پاکستان نیز در تمام مراکز آموزشی و دانشگاهها جزو دروس اصلی رشته فارسی به شمار می آید . همچنین عطار و تذکره اش مورد توجه محققان و پژوهشگران پاکستانی بوده و آنها در این زمینه تحقیقاتی به عمل آورده اند .

با مروری در این مبحث می توان پی برد که نفوذ تذکرة‌الاولیاء از همان اواخر قرن هفتم هجری آغاز گرفت و قریب هشتصد سال در محافل عرفانی ، ادبی و مراکز آموزشی شبه قاره به اندازه ای مورد توجه و استقبال بوده که در هیچ جای دیگر نظیر آن وجود ندارد ، و نظربه این واقعیت که در این سرزمین، اسلام توسط صوفیه و عارفان اشاعت و توسعه یافت ، شگفت نیست اگر استقبال زیادی از تذکرة‌الاولیاء به عمل آمد و مردم عشق و علاقهٔ زیادی به این شاهکار عرفانی نشان دادند .

در پایان برای مزید استفاده مناسب خواهد بود که در میان مطالب تذکرة‌الاولیاء چاپ ایران و چاپ شبه قاره مقایسه ای اجمالی به عمل آید . تعداد اولیای تذکرة‌الاولیاء که به اهتمام "دکتر محمد استعلامی" در تهران چاپ شده ، هفتاد و دو و تعداد عارفان نسخه های چاپ شبه قاره نود و شش تا است . به عقیدهٔ دکتر استعلامی، اصل کتاب هفتاد و دو بخش دارد که نخستین بخش درباره امام صادق علیه‌السلام و آخرینش راجع به حلاج است ، و بقیهٔ بخشهارا کاتبان دیگر اثر عطار دانسته و در دستنویس های بعدی بر کتاب افزوده اند . تنها نسخهٔ خطی تذکرة‌الاولیاء موجود در پاکستان که بانظر دکتر استعلامی

١.فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ، ج ١١ ، ص ٧٨٥

مطابقت دارد، همان نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۷۷۵ کتابخانهٔ گنج بخش است، که هفتاد و دو بخش دارد و حلاج آخرین پیری است که درآن از او گفتگو می شود و سپس کاتب به ختم کتاب و تاریخ کتابت اشاره کرده و سخن از آنهایی راکه پس از حلاج، در ملحقات تذکره یاد شده اند، به صورت تتمهٔ تذکرة الاولیاء آورده و در فهرست مشایخ و اولیا هم تتمه اسامی آن بیست و سه عارف را ذکر کرده است. ولی در سایر نسخه های دستنویس و چاپی شبه قاره، این ملحقات نیز جزو اصل کتاب شده است و تعداد تمام اولیا به نود و شش تن می رسد. این تعداد در قسمت الحاقی تذکره های چاپ ایران از بیست تا بیست و پنج نفر فرق می کند. بعلاوه مطابق نسخهٔ چاپ دکتر استعلامی آخرین بخش ملحقات، نوشته ای کوتاه دربارهٔ امام محمد باقر علیه السلام است، در حالیکه در تمام دستنویس های کهن و نسخه های چاپی شبه قاره، فهرستی که عطار در آغاز کتاب آورده، یکپارچه و نود و شش نام داردکه آخرینش به جای امام محمد باقر علیه السلام، ابوالعباس سیاری است.[1]

در آخر با تقدیم بیتی از شیخ محمود شبستری که شاعر نامدار پاکستان علامه محمد اقبال لاهوری، بانقل آن در مثنوی گلشن راز جدید به عطار ابراز ارادت نموده وبدین طریق نفوذ عارف نیشابور را در فرهنگ سر زمین پاکستان متجلی ساخته است، این گفتار را به پایان می رساند:

مرا زین شاعری خود عار ناید
که در صدقرن یک عطار نـاید[2]

باتوجه به مشترکات و پیوندهای عمیق عاطفی و فکری میان دو ملت مسلمان پاکستان و ایران از بدو ورود اسلام به شبه قاره، امیدواریم که این دو ملت اکنون هم تحت لوای اسلام،بیش از پیش همبستگی خود راتحکیم بخشند و یار و پشتیبان هم باشند.

***

۱. ن.ک. تذکرة الاولیاء عطار،به اهتمام دکتر محمد استعلامی ونسخه‌های خطی و چاپی شبه‌قاره بویژه شماره های ۲۷۷۵ و ۹۲۳۶ کتابخانهٔ گنج بخش " مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در اسلام‌آباد.

۲. زبور عجم، ص ۸۶

کتابنامه

فارسی

۱. اختر راهی ؛ ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستانی ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۵خ / ۱۹۸۶م.

۲. اقبال لاهوری ، محمد (علامه)؛ کلیات اقبال ـ فارسی ؛ چ ۱ ، لاهور : اقبال اکادمی پاکستان ، ۱۹۹۰م.

۳. تتوی ، عبد القادر ؛ حدیقه الاولیاء ؛ باهتمام سید حسام الدین راشدی ؛ چ ۱ ، حیدرآباد : سند ادبی بورد ، ۱۹۶۸م.

۴. داراشکوه ؛ سفینة الاولیاء ؛ چ سنگی ، لکهنو: ۱۸۷۲م.

۵. دهلوی،عبدالحق؛اخبارالاخیارفی اسرارالابرار؛چ سنگی،دهلی:مجتبایی،۱۳۳۲هـ ق.

۶. رضوی ، سبط حسن ؛ فارسی گویان پاکستان ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳خ.

۷. عطار؛تذکرة الاولیاء؛بکوشش دکتر محمد استعلامی ؛ چ ۱ ، تهران : زوار، ۱۳۴۶خ.

۸. مطهری ، مرتضی (علامه)؛ خدمات متقابل اسلام و ایران ؛ چ ۱ ، تهران : شرکت سهامی انتشار ، ۱۳۴۹خ.

۹. منزوی ، احمد ؛ فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ؛ چ ۱ ، اسلام‌آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۶۹خ / ۱۹۹۰م.

۱۰. نقوی ، علیرضا ؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ؛ چ ۱ ، تهران : علمی ، ۱۳۴۷خ / ۱۹۶۸م.

اردو

۱۱.ظهورالدین احمد؛پاکستان مین فارسی ادب؛چ ۱، لاهور: مجلس ترقی ادب ، ۱۹۷۴م.

۱۲. میرزا مقبول بیگ بدخشانی ، و دیگران ؛ تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ؛ چ ۱ ، لاهور : دانشگاه پنجاب ، ۱۹۷۱م.

عربی

۱۳. حسن ابراهیم حسن ؛ تاریخ الاسلام ؛چ ۷ ، قاهره : نهضة المصریه ، ۱۹۶۴م .

*****

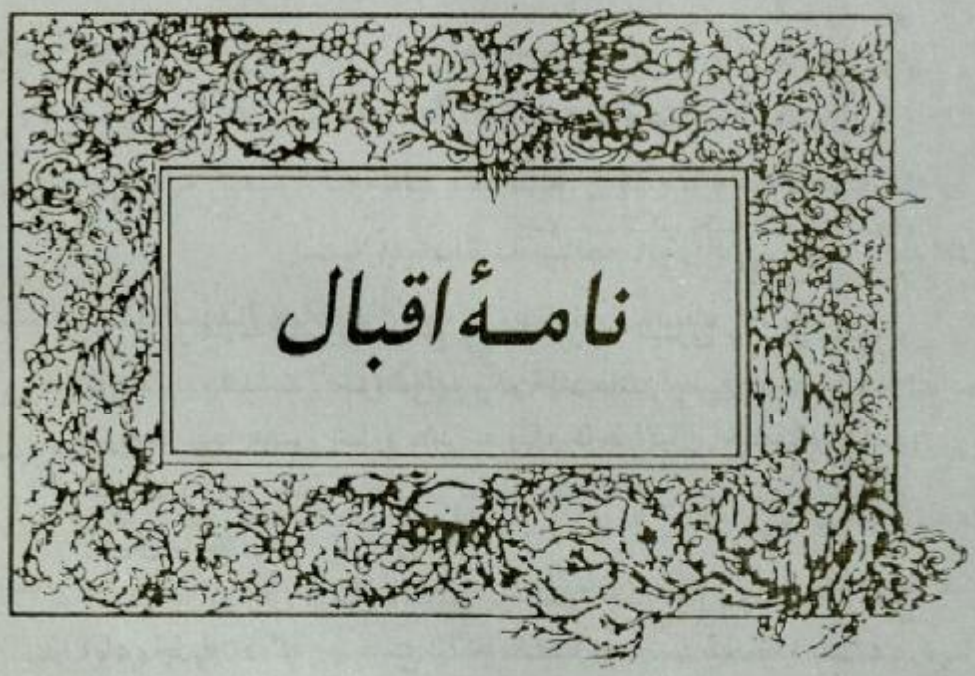
نامۂ اقبال

سایلی وا گفت آن پیر کهن
چند از مودان حق گویی سخن
گفت خوش باشد زبان را بسر دوام
تا که گوید ذکر ایشان را مدام
گر نیم ز ایشان از ایشان گفته ام
خوشدلم کاین نکته از جان سفته ام

«رسایل اخوان الصفا»

از علامه اقبال، مصلح و متفکر بزرگ شرق بسیار گفته و نوشته‌اند و شنیده و خوانده‌ایم و در آینده نیز چنین خواهد بود. هر چند پنجاهمین شماره دانش به ویژه نامهٔ اقبال اختصاص داده شده اما در این شماره هم در تعظیم جایگاه وی تلاشی در توان خویش داشته‌ایم نه در خورد او.

جز گزارش مفصل «همایش بین المللی افکار اقبال» چند مقالهٔ هم آماده چاپ شد که به علت تراکم مطالب به چاپ سه مقاله بسنده می‌شود و دیگر مقالات در دانش شماره ۵۰ ـ ویژه‌نامه اقبال وپاکستان ـ بچاپ خواهد رسید. انشاءالله

علی ذوعلم
رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان

منشور علامه اقبال در برابر غرب[1]

درمیان آثار مکتوب بجای مانده از متفکر، شاعر و مصلح بزرگ مشرق زمین در قرن حاضر، علامه اقبال، اشعار فارسی او جایگاه ویژه ای دارد، زیرا قالب شعری، برای همهٔ متفکرانی که برخوردار از اندیشه ها و یافته های عمیق عرفانی و معنوی بوده‌اند، قالب مناسبی برای بیان مطالب بلند شان بوده است.

یک متفکر، در قالب نثر آموخته های خود را که آثار اندیشهٔ دیگران است، همراه‌با استنتاجات منطقی و ابداعات احتمالی ذهن خود، به رشتهٔ تحریر در می‌آورد، ولی شعر، این مجال را به شاعر می دهد که لطایف یافته های خود را، بدون اینکه ملزم باشد که مبادی استدلالی و منطقی آن را نیز تبیین کند، به دیگران منتقل سازد. علاوه براین، شاعر می تواند احساسات خود را نیز ابراز نماید و آنچه در درون دارد، از قبیل شور وشوق، دغدغه و اضطراب، امید به آینده و نگرانی و بیم را به مخاطب خود برساند.

اشعار فارسی علامه اقبال، بخصوص بخاطر اینکه او فارسی را زبان فطرت و احساسات خود می دیده، و یافته های متعالی خود را در قالب الفاظ و اصطلاحات فارسی دریافت می کرده است، از بلندی و عمق ویژه ای برخوردار است.

معمولاً برای بیان دیدگاه علامه اقبال در موضوعات مختلف، اشعار مربوط به آن

---

۱. نگارنده این مقاله را در "همایش بین المللی فکر اقبال" که روزهای ۱۷ و ۱۸ آبان ماه ۱۳۷۵ / ۷ و ۸ نوامبر ۱۹۹۶ به همت "رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان"، باهمکاری "اقبال آکادمی پاکستان"، "بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب - لاهور"، و "خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور" برگزار گردید، ارائه داده است.

موضوع، انتخاب می شود و بابررسی و تجزیه و تحلیل آن، نظر اقبال بیان می گردد. البته برداشت های بدست آمده از این شیوه، اگر با تتبع کافی در اشعار وی انجام گیرد، و باانصاف علمی و بدون دیدگاه خاص مفسر، همراه باشد، برای بیان افکار علامهٔ اقبال، راه درستی است و اگرچه بیش از نیم قرن است که اقبال شناسان و اقبال دوستان، عمدتاً با استفاده از این شیوه به بیان دیدگاه های علامه اقبال پرداخته اند، ولی همچنان ضرورت استفاده از این شیوه برای بهره برداری های بیشتر و برداشت های کامل تر و عمیق تر ازکلام حکیم امت، احساس می شود.

اما درکنار این شیوه، شیوهٔ دیگری را هم می توان برای غواصی در اقیانوس افکار اقبال، مورد بهره برداری قرار داد. این شیوه، تجزیه و تحلیل وبررسی افکار اقبال، باغور و تأمل در یک قطعهٔ خاص از غزلیات یا مثنوی های او است. معمولاً شاعر،بخشی از اندیشهٔ خود را در قطعه ای از اثر خود، جلوه گر می سازد و هر قطعه، تجلّی بُعدی از ابعاد اندیشهٔ شاعر است که عناصر مختلف آن، دریک مجموعهٔ معنی دار و سازمان یافته، مرتبط شده اند و تجزیه و تحلیل آن قطعه، این ارتباطات را نیز می تواند نشان دهد. چیزی که در شیوهٔ بررسی موضوعی، معمولاً از نظر دور می ماند. هنگامی که باانتخاب ابیاتی خاص از غزلیات یامثنوی‌های یک‌شاعر،موضوع خاصی مورد تجزیه وتحلیل قرار می گیرد، رابطهٔ آن موضوع با موضوعات دیگری که در هر قطعه، مورد نظر شاعر بوده است، مورد غفلت قرار می گیرد و مجموعهٔ منسجم و مرتبطی که ذهن خلاق شاعر، آن را اراده و القاکرده است، از نظر پنهان می‌ماند.

همچنین در شیوهٔ "بررسی موضوعی"، این مفسر است که بادیدگاه ونظر خود، موضوعی را مورد توجه قرار می دهد و در آثار شاعر، به دنبال دیدگاه او می گردد! اینجا دیگر شاعر درانتخاب و القای موضوع، نقشی نداشته است و چه بسا موضوعات مهمی در آثار شاعر مدنظر قرارگرفته باشد که اگر بررسی افکار شاعر،در این شیوه منحصرشود، آن موضوعات، هیچگاه مورد توجه و تأمل، واقع نشود.

بهرحال، دو شیوهٔ بررسی متمایز برای بررسی افکار یک شاعر، وجود دارد: یکی؛ "شیوهٔ بررسی موضوعی" و دیگری؛ "شیوهٔ بررسی ترتیبی". پرداختن به مزایا و

معایب هر کدام از این دو شیوه، نه در این مقدمهٔ کوتاه می گنجد و نه هدف این مقاله است. ولی بر این مهم تاکید می شود که در بررسی اشعار علامهٔ اقبال، باید از "شیوهٔ بررسی ترتیبی" نیز بهره جست و به "شیوه بررسی موضوعی" نباید اکتفا کرد.

در این مقاله، یکی از مثنوی های بلند و عمیق علامه اقبال، مورد بررسی کوتاه و گذرا قرار می گیرد. این مختصر را نمی توان تفسیر ترتیبی این قطعه دانست. زیرا آن کار، مجالی وسیع ومفسری شایسته را می طلبد. اقبال این قطعه را به نام یکی از دیوان های شش گانهٔ فارسی خود، یعنی پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ نامیده است. نام و عنوانی هشدار دهنده و برانگیزنده که کمتر همانندی را در سراسر اشعار علامه اقبال، برای آن می توان یافت. سئوالی از سر درد و احساس مسئولیت، در شرایطی که "اقوام مشرق" مورد هجوم همه جانبه ای قرار گرفته اند. این پرسش امروز نیز همچنان درمیان متفکران و روشنفکران متعهد مشرق زمین، مطرح است و پیدا کردن پاسخ و به کار بستن آن برای نجات خاور اهمیت حیاتی دارد.

در این مثنوی که دارای ٦٥ بیت است، موضوعات و نکات مهمی مورد توجه اقبال بوده که شاید در این مقاله، فقط بتوان فهرستی از این نکات را مرور کرد. این مثنوی، اینگونه آغاز می شود:

آدمیت زار نالید از فرنگ — زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟ — باز روشن می شود ایام شرق
در ضمیرش انقلاب آمد پدید — شب گذشت و آفتاب آمد پدید [1]

این ابیات، آمیزه ای از بیم و امید را در خود دارد. ضمن بیان تاثیر مخرب و تاسف بار "فرنگ"، برآمدن نور بیداری و آگاهی در مشرق زمین را نیز مورد توجه قرار می دهد و از همان ابتدا، این توهم را که در برابر هجوم فرنگ و برچیده شدن هنگامهٔ زندگی، باید سرسازش وتسلیم فرود آورد و چاره ای نمی توان اندیشید، از بین می برد و به موازات بیان اثر تخریبی غرب، پیدایش انقلاب در ضمیر و درون مشرق زمین، و

---

۱. پس چه باید کرد ای اقوام شرق ؟، ص ۳۷ شماره دیگر ابیات این مثنوی که در مقاله به آنها استناد شده است، درمیان [ ] در کنار آنها آورده شده است. نگارنده.

سپری شدن ایام تاریکی و جهالت را مورد تأکید قرار می دهد.

در این مثنوی ،«فرنگ»و«یورپ»،دربرابر«شرق »و« آدمیت» قرار گرفته و دو موضوع اصلی،محور کلام اقبال است:یکی؛«معرفی غرب»ودیگری؛«چارهٔ شرق».

از نظر اقبال ، هدف و آرمان غرب ، رواج بی دینی و جداکردن رسم و راه زندگی از آیین ومرام دینی است. او از اندیشهٔ "لادینی " غرب می نالد و غرب را بنیانگذار رسم بی دینی و ترویج فرهنگ لاابالی گری در جهان می خواند.اگرچه ، سلاح بی دینی، خود غرب را نیز از پا در می آورد و سقوط آن را موجب خواهد شد:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد　　زیر گردون رسم لادینی نهاد[۴]

از دیدگاه اقبال ، غرب نه فقط از نظر آیین زندگی ، "لادین"است ، بلکه اساساً " اندیشهٔ فرنگ" ، اندیشهٔ لا دینی است:

آه از افرنگ و از آیین او　　آه از اندیشهٔ لادین او [۱۷]

و اشکال اساسی تفکر غربی ، همین است که ریشه و زمینهٔ انحراف آن از مسیر انسانیت ، موجب " مشکلات حضرت انسان" شده است:

مشکلات حضرت انسان از اوست　　آدمیت را غم پنهان از اوست[۶]

مبنای جهان بینی غرب در دو محور کلی خلاصه می شود که هر دو ، خطای غرب را در شناخت " انسان " نشان می دهد. یکی ؛ اینکه انسان فقط دارای بعد مادی است و «در نگاهش آدمی آب و گل است» و دیگر ؛ اینکه حیات وزندگی انسان ، مقصود و غایتی ندارد و «کاروان زندگی بی منزل است»، وهنگامی که اساس یک جهان بینی در مورد انسان ، به این دو خطای بزرگ دچار باشد ، نمی تواند تکلیف انسان را درمیان مبدا و مقصد روشن کند ، غربی ، مبدا انسان را نشناخته و مقصود انسان را نیز نشناخته است. پس چگونه می تواند " جهانبانی" و هدایت انسان را بر عهده بگیرد؟

در نگاهش آدمی آب و گل است　　کاروان زندگی بی منزل است[۷]

آن جهانبانی که هم سوداگرست　　برزیانش خیر واندر دل شرست[۴۸]

غرب،که در نگاه برخی غرب زدگان ، پیشتاز علم و فرهنگ و تمدن است، از نگاه اقبال ، سوداگری است که دو رویی و تظاهر پیشه ساخته و باقدرت و قهری که از راه فن بدست آورده ، در صدد اسارت نوع بشر است. بنظر اقبال ، جهانبان ـ به معنی

کسی که بخواهد جهان را هدایت کند و رهبری نوع بشر را بر عهده بگیرد ـ نمی تواند و نباید "سوداگر" باشد. زیرا برای سوداگران، فقط منافع شخصی و ملی خودشان مطرح است و نمی توانند خیر کل بشر را لحاظ کنند:

خود بدانی پادشاهی قاهری است — قاهری در عصر ماسوداگری‌است[۴۶]

تختهٔ دکان شریک تخت و تاج — از تجارت نفع و ازشاهی خراج[۴۷]

آن جهانبانی که هم سوداگرست — برزیانش خیر واندر دل شرست[۴۸]

علم غربی ها نیز شمشیری است که برای هلاکت بشر بر دوش خود انداخته اند و در جهت تحقق هدف خودشان که همان "لادینی" است، از آن استفاده می کنند. زیرا غرب، بین علم و دین، و علم و اخلاق فاصله افکنده و قدرت ناشی از علم را، خارج از چار چوب دینی و اخلاقی، بکار گرفته است:

علم اشیا خاک ما را کیمیا است — آه! در افرنگ تاثیرش جداست[۱۲]

عقل و فکرش بی عیار خوب و زشت — چشم او بی نم، دل او سنگ وخشت[۱۳]

دانش افرنگیان تیغی بدوش — در هلاک نوع انسان سخت کوش[۱۵]

غرب، با استفادهٔ نابخردانه از علم، موجب بدنامی و رسوایی علم شده است و به تعبیر علامه اقبال، جبرئیل علم و دانش، از همنشینی و تأثیر پذیری از لادینی غرب، به ابلیس تبدیل شده، و علم و فن از نقش اصلی خود خارج شده است:

علم ازو رسواست اندر شهر و دشت — جبرئیل از صحبتش ابلیس گشت[۱۴]

از نظر اقبال، غرب با جلوه گری و آراستن ظاهر خود، توانسته است شرقیان را فریب دهد. آنچه در غرب است و زیبا می نماید، آب و رنگ و بو است نه حقیقتی که دارای زیبایی واقعی باشد. شرقیان، اسیر این رنگ و بو شده اند و بنا بر این، به غرب ایمان آورده‌اند و این ایمان به غرب، آنان رابه خودکافر کرده است! و کفر به خود، البته با کفر به خدا، همراه است. زیرا کسی که خود را بشناسد وبه "خود" ایمان آورد، خدا را نیز شناخته است، که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، وبقول اقبال:

از همه کس کناره گیر، صحبت آشنا طلب — هم زخداخودی طلب، هم زخودی خدا طلب[۱]

در اینجا نیز اقبال، ریشهٔ اساسی گرایش شرقیان رابه غرب، که ناشی از اسارت در

۱. زبور عجم، ص ۶۷

آب و رنگ است، موجب کفر به خود می داند:

ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو　　مؤمن خود، کافر افرنگ شو[۲۸]

به تعبیر او، سرمایهٔ غرب، رنگ و بو است، و چشم ظاهر بین شرقیان، به فریب این افسونگر سوداگر، گرفتار شده و میدان را برای غرب، خالی کرده است:

تاجران رنگ و بو بردند سود　　ما خریداران همه کور و کبود[۵۹]

رهزن چشم تو خواب مخملش　　رهزن تو آب و رنگ مخملش [۵۴]

چشم تو از ظاهرش افسون خورد　　رنگ آب او ترا از جا برد[۶۴]

و به فرمایش قرآن: «یعلمون ظاهراً من الحیوه الدنیا و هم عن الاخره هم غافلون ○»[۱]

بنظر اقبال، اگر شرق به استعمار آشکار و پنهان غرب گرفتار آمده و اگر راه نفوذ غرب درشرق، باز شده، ناشی از این نیرنگ بزرگ است. سرچشمهٔ استعمار، تأثیر افسون غرب در چشم و دل شرقیان است. راه و روش غرب، استثمار را پایه گذاری کرده و در این راه و روش، رابطهٔ «گرگ و میش» حلال و جایز شمرده شده است.

اقبال، به استعمار فرهنگی هم اشاره دارد که بدون «حرب و ضرب»، حیات و معنویت انسان را مورد تهدید قرار می دهد، و کسانی را که باید بیدارکنندهٔ دیگران باشند، به خواب خرگوشی فرو می برد!

کشتن بی حرب و ضرب آیین اوست　　مرگها در گردش ماشین اوست[۵۱]

فاجعه این است که کسانی که از خُم غرب نوشیده اند، بدون اینکه خودبدانند،معنویت، شعور و آگاهی خود را در همان میخانهٔ غرب از دست داده و تسلیم جهان بینی و نگرش غربی شده اند:

هوشمندی از خم او می نخورد　　هر که خورد اندر همین میخانه مرد[۵۶]

اقبال همچنین به استعمار اقتصادی غرب توجه دارد که با «چرب دستی» منابع غنی شرق را می رباید و با تبدیل به کالاهای مصرفی و عرضهٔ مجدد آن به شرقیان، بنیهٔ اقتصادی آن را روز بروز تضعیف می نماید:

ای زکار عصر حاضر بی خبر　　چرب دستی های یورپ را نگر[۶۲]

---

۱. قرآن‌کریم - روم / ۷ :آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی خبرند.

قالی از ابریشم تو ساختند　　باز او را پیش تو انداختند[۶۳]

چهرهٔ دوگانه غرب ، هنوز برای شرقیان شناخته نشده است و اقبال با تشبیه و تمثیل و تعابیر مختلف سعی می کند این چهرهٔ نفاق آمیز ودوگانه را معرفی کند. غرب، گرگی است در لباس بره که « بر زبانش خیر و اندر دل شر است.» غرب اگر ظاهری خندان و کم خروش دارد، بدان سبب است که می خواهد در سوداگری و تجارت خود ، ما را فریب دهد. آری ؛« ما چو طفلانیم و او شکر فروش» :

گرگی اندر پوستین بره ای　　هر زمان اندر کمین بره ای[۵]

آن جهانبانی که هم سوداگر است　　بر زبانش خیر و اندر دل شر است[۴۸]

وقت سودا خند خند و کم خروش　　ما چو طفلانیم و او شکر فروش[۵۷]

اگر غرب در دفاع از حقوق بشر، گسترش صلح و صفا ، دفاع از مظلومان و غیره، مجامع بین المللی رابنا می نهد،از سر خیر خواهی نیست، بلکه«مکر و فن» دیگری است برای اینکه بتواندشرقیان رادر چراگاه خود،برای شکاری بهتر و فربه تر، پرورش دهد:

در "جنیوا" چیست غیر از مکر وفن　　صید تو این میش و آن نخچیر من [۲۶]

بنظر اقبال ، نکته ها وظرایف فراوانی در تبیین چهرهٔ غرب هست که باید این نکته‌ها ، روشن شود و شرقیان ، به چهرهٔ واقعی غرب ، پی برند و خود را از اسارت این بلای خانمانسوز و دشمن انسانیت ، رها سازند. آری:

نکته ها کو می نگنجد در سخن　　یک جهان آشوب و یک گیتی فتن[۲۷]

اما چارهٔ شرق چیست؟ پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟

۱. شناخت غرب

از دیدگاه علامهٔ اقبال ، شرقی ها و بخصوص روشنفکران و علمای آنان باید بینش خود را دربارهٔ غرب اصلاح کنند. به همین دلیل در این مثنوی ، اقبال با بیان برخی ویژگی های غرب ، سعی می کند وظیفه خود را انجام دهد. او پس از این معرفی است که هرگونه امید و دل بستن به غرب را برای اصلاح و تکامل و رشد شرق ، منتفی می داند:

زخم ازو ، نشتر ازو ، سوزن ازو　　ما و جوی خون و امید رفو؟[۴۵]

۲. شناخت شرق

بنظر اقبال، شرقیان باید شرق را هم بشناسند، زیرا مکر وفن وآب و رنگ غربیان، اجازهٔ شناخت شرق و توجه به نقش عظیم آن را در تمدن بشری،نداده است، در حالی که:

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست　　هم شراب و هم ایاغ از آسیاست[۳۳]

عشق را ما دلبری آموختیم　　شیوهٔ آدم گری آموختیم[۳۴]

هم هنر هم دین ز خاک خاور است　　رشک گردون خاک پاک خاوراست[۳۵]

وانمودیم آنچه بود اندر حجاب　　آفتاب از ما و ما از آفتاب[۳۶]

توجه به سرمایه های فرهنگی و معنوی شرق ، و بررسی نقش آن در علم و هنر و فلسفه و عرفان ، وشروع تفکرات انسانی و الهی از مشرق زمین ، و اینکه مشرق،خاستگاه انبیا بوده است، نکات مهمی است که شرق باید به آنها توجه کند.

۳. اتکا به خود

اقبال ، بعد از آنکه هر گونه امید به غرب را منتفی می کند وباصراحت ، چارهٔ دردهای شرق را در دست خود شرقیان می بیند، شروع حرکت را در ایمان به خود، خودشناسی، خداشناسی ونیز تلاش برای پیدا کردن قدرت و قوت ، معرفی می کند. او ، وحدت را مایهٔ قوت می داند و باالهام از حدیث نبوی که «یداللهمع الجماعه» ، " قوت هر ملت " را از "جمعیت " می داند:

اهل حق را زندگی از قوت است　　قوت هر ملت از جمعیت است[۳۱]

"جمعیت " درکلام اقبال ، به همان معنی اجتماع ، وحدت و هم جهتی است. بنظر وی، رای و نظر حق یگانه ، بدون قدرت و وحدت و جمعیت ،کارساز نیست . بنابراین ، شرق باید در پی کسب قدرت و قوت باشد،وبرای پرهیز از« جهل وجنون» و«مکر و فسون»، بین این دو باید تلفیق کرد:

رای بی قوت همه مکر و فسون　　قوت بی رای جهل است و جنون [۳۲]

بدست آوردن علم غربیان ، برای شرقیان نیز یک فریضه است، شرقیان باید ابزار را از دست غرب بگیرند و از شمشیری که غرب ، برای هلاکت انسان استفاده می کند، در

راه سعادت بشر، بهره برند:

هر طرف صد فتنه می آرد نفیر　　تیغ را از پنجهٔ رهزن بگیر[۱۹]

همچنین باید علم و ایمان را پیوند، و عقل را در زیر حکومت دل قرار داد تا روح اصیل شرقیان، به کالبدشان بازگردد:

روح شرق اندر تنش باید دمید　　تا بگردد قفل معنی را کلید[۲۱]

عقل اندر حکم دل یزدانی است　　چون ز دل آزاد شد شیطانی است[۲۲]

٤. توجه به جهان بینی الهی و اسلامی

اقبال، در برابر بینش الحادی و بنای "لادینی" که غرب نهاده است، توجه به جهان بینی الهی را لازم می داند. اصل پی بردن به اسرار وجود از راه توجه و دقت در آیات الهی را مطرح می نماید و با الهام از آیهٔ: «انما یخشی الله من عباده العلماء○»[۱] علم و دانش و معرفت را موجب خشیت بیشتر و خضوع عمیق تر بندهٔ مومن در پیشگاه خدا می داند:

علم چون روشن کند آب و گلش　　از خدا ترسنده تر گردد دلش[۱۱]

غرض اقبال از طرح این مسئله، ضرورت توجه به سوق دادن متفکران و اندیشه‌مندان شرق به حکمت الهی و جهان بینی توحیدی است. در حقیقت سرمایهٔ معنوی شرقیان، همان برخورداری آنان از عقیدهٔ توحیدی وعبادت خداوند است که بدون آن، ایستادگی و مقابله با بینش غرب، میسر نخواهد بود.

اقبال، حریت را در نظر به آیات الهی می داند و با الهام از آیات مکرر قرآن که با واژهٔ «انظر»، انسان مسلمان را به دقت و توجه در طبیعت، تاریخ، انسان و پدیده های مختلف جهان، امر می کند، توجه به علم حقیقی را لازم می شمارد:

هر که آیات خدا بیند حُر است　　اصل این حکمت، ز حکم انظر است [۹]

حکیم امت، در برابر نگاه غرب، که «در نگاهش آدمی آب و گل است»، نگاه قرآن را مطرح می کند که «علّم آدم الاسماء کلها○»[۲] و این علم و آگاهی است که آب و

۱. قرآن کریم - فاطر / ۲۸: هر آینه از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان ازو می ترسند.
۲. قرآن کریم - بقره / ۳۱: و نام ها را به تمامی به آدم بیاموخت.

گل انسان را روشنی می بخشد . آری ؛ بعد مادی انسان، همان آب و گل است ،ولی روشنی بخش و حیات دهنده به این آب و گل ، «علم» است، نه علم طیعی و مادی ، بلکه علم آیات الهی بانگرش توحیدی به جهان هستی . همین بینش است که انسان مؤمن را به بهروزی می رساند و حس مسئولیت در برابر سرنوشت دیگران و دلسوزی برای آنان را نیز در او برمی‌انگیزد:

علم چون روشن کند آب و گلش — از خدا ترسنده تر گردد دلش[۱۱]

بنده مومن ازو بهروز تر — هم بحال دیگران دلسوزتر [۱۰]

و این برخلاف روحیهٔ سوداگری غرب است که هم خودش را به هلاکت می کشاند، و هم دیگران را به هلاکت و اسارت سوق می دهد:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد — زیر گردون رسم لادینی نهاد[۴]

دانش افرنگیان تیغی بدوش — در هلاک نوع انسان سخت کوش[۱۵]

۵. استغنای اقتصادی از غرب

اقبال با تأکید بسیار در ضمن هفت بیت ازاین مثنوی[۱] بر قناعت‌به‌دستاوردهای خودی وبی نیازی ازکالای فرنگ، تأکید می کند. او یکی از جنبه های «فلسفهٔ خودی» را که در سراسر آثارش موج می زند، همین جنبهٔ اقتصادی می داند، و توصیه می‌کندکه‌به همانچه خود بدست آورده‌اید اکتفا کنید و فریب ظاهر فریبا و آب ورنگ محصولات غرب را نخورید .به بوریای خود قناعت کنید وسراغ قالی نرم غرب نروید. دستار خود را از پارچهٔ غرب تهیه نکنید ، وگرنه : «صدگره افکنده ای در کار خویش» [۵۵] این توصیه های اقبال ، سفارش "مدرس" ـ روحانی آزاد مرد ایرانی و مبارز بزرگ علیه

۱.این ابیات :

گر تو می دانی حسابش را درست — از حریرش نرم تر کرباس توست[۴۹]

بی نیاز از کارگاه او گذر — در زمستان پوستین او مخر[۵۰]

بوریای خود به قالینش مده — بندق خود را به فرزینش مده[۵۲]

آنچه از خاک تو رست ای مرد حُر — آن فروش و آن بپوش و آن بخور[۶۰]

آن نکو بینان که خود را دیده اند — خود گلیم خویش را بافیده اند[۶۱]

قالی از ابریشم تو ساختند — باز او را پیش تو انداختند[۶۳]

استعمار ــ را بخاطر می آورد که تقریباً معاصر اقبال هم بوده است. او می گفت: «ما باید به مصنوعات و دستاوردهای خودمان قناعت کنیم تابتوانیم در برابر غول غرب بایستیم.» اقبال هم می گوید:

آنچه از خاک تو رست ای مرد حُر　　آن فروش و آن بپوش و آن بخور[۶۰]

۶. نقش علمای امت

اقبال، علما را گره گشای کار امت مسلمان می داند. او باالهام از حدیث شریف: «العلماء امناء الرسل»، آنها را مخاطب قرار می دهد و از آنان می خواهد که برخیزند و نخست خود را از «نشئهٔ فرنگ» رها کنند. بنظر اقبال، کسانی که می خواهند مسئولیتی اجتماعی را ایفا کنند، ابتدا بایدخود را از دست شیطان رها سازند و تهذیب نفس و خودسازی را به عنوان مقدمهٔ لازم برای اصلاح جامعه، انجام دهند. این تهذیب و خودسازی، از هر دو جنبهٔ فکری و عملی باید باشد و روشنفکرانی که خود، نشئهٔ فرنگ‌اند، و در میخانهٔ آن «می» خورده اند، نمی توانند نجات دهندهٔ امت باشند:

ای امین دولت و تهذیب دین　　آن ید بیضا بر آر از آستین[۴۱]

خیز و از کار امم بگشا گره　　نشئهٔ افرنگ را از سر بنه[۴۲]

نقشی از جمعیت خاور فکن　　واستان خود را ز دست اهرمن[۴۳]

هوشمندی از خم او می نخورد　　هرکه خورد،اندر همین میخانه مرد[۵۶]

و آخرین بیت این مثنوی، تأکید بر این امر مهم است که شرق، همچون دریای عمیق و پرگوهر، باید با امواج خروشان خود، گوهر خود را، خود برون آورد و از آن بهره برداری نماید. هم مواریث فرهنگی و علمی و عرفانی خود را، خود در اختیار داشته باشد و از آنها بهره برد و هم خزاین اقتصادی و مادی خود را از دستبرد بیگانگان محفوظ دارد، تا چنان نشود که از غواصان بیگانه، گوهر خود را خریداری کند:

وای آن دریا که موجش کم تپید　　گوهر خود را ز غواصان خرید[۶۵]

***

با توجه به فهرستی که از موضوعات ونکات فراوان این مثنوی بلنداقبال، ارائه شد و نگاهی به علل و عوامل نفوذ غرب در جوامع اسلامی، می توان براستی آن را

منشور عملی و کاملی برای چاره اندیشی در برابر غرب بشمار آورد. آنچه امروز نیز در جوامع اسلامی ، مورد غفلت است، همان است که حکیم امت بدان اشاره می کند. و نکات مورد توجه علامه اقبال در این مثنوی ، همچنان اتقان و صحت و ضرورت خود را حفظ کرده است.

آری ، نسل های امروز و آینده ، همچنان به اقبال و اندیشه های اقبال نیاز دارند و باید که بانگ این جرس را با گوش دل بشنوند و حکیم امت را مقتدای خود قرار دهند تا هنگامهٔ زندگی و حیات معنوی آنان تجدید شود:

نغمهٔ من از جهان دیگر است — این جرس را کاروان دیگر است
ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد — چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
رخت باز از نیستی بیرون کشید — چون گل از خاک مزار خود دمید

*****

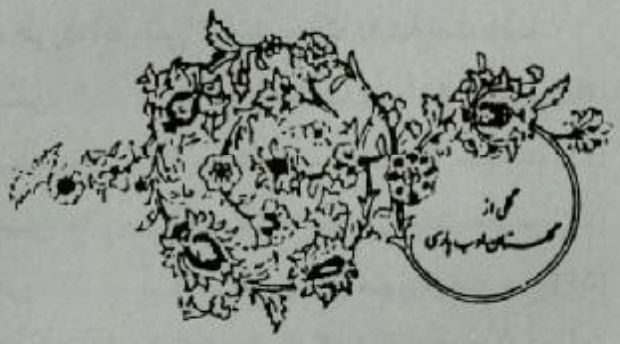

«میلاد آدم»

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد — حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور — خودگری خودشکنی خودنگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شبستان ازل — حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد
آرزو بیخبر از خویش به آغوش حیات — چشم و گردو جهان دگری پیدا شد
زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر
تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

پیام مشرق علامه اقبال

دکتر عصمت نسرین
استاد بخش فارسی دانشگاه پیشاور
پاکستان

خطوط اصلی اندیشهٔ اقبال

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد
حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد
فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور
خود گری خود شکنی خود نگری پیدا شد
خبری رفت ز گردون به شبستان ازل
حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

"علامه اقبال"

درگاه نگاری پاکستان، ماه نوامبر (آبانماه) بمناسبت سالروز تولد حکیم امت، دانای راز، علامه اقبال ماه بزرگی است. سخن گفتن دربارهٔ اندیشه، عقیده، و فلسفهٔ اقبال که سر تا سر اشعار او را در بر گرفته، کاری بس بزرگ است و در این فرصت کوتاه پرداختن به آن میسر نیست.

قبل از اینکه به موضوع مورد بحث بپردازم باید مصیبت بزرگ مسلمانان را بررسی کنم که قلب اقبال لاهوری را بدرد آورد. اصلاً شعر هدف اقبال نبوده، بلکه وسیله‌ای برای ابراز مکنونات ضمیر و اندیشه های رهایی بخش او بوده است:

او حدیث دلبری خواهد زمن — رنگ و آب شاعری خواهد زمن
کم نظر بی تابی جانم ندید — آشکارم دید و پنهانم ندید
برگ گل رنگین ز مضمون من است — مصرع من قطرهٔ خون من است[1]

---

۱. پیام مشرق، ص ۲۳

اوضاع کشورهای اسلامی به گونه ای است که چندان غرور آفرین نمی نماید. به لحاظ سیاسی اگرچه بیشتر آنها در گروه غیر متعهد ها جا گرفته اند اما رشته های پنهان و آشکار زیادی آنان را به ابرقدرتها متصل می سازد ، و همزمان از یک بیماری پر رنج فرهنگی همچون عقدهٔ حقارت آزار می بینند ،بشدت در مقابل فرهنگ شرق و غرب خود را خلع سلاح شده احساس می کنند و همین باعث می شود که کمترین اعتقاد و تکیه بر شخصیت و هویت ملی در آنان از میان برود . اقبال می فرماید :

سرگذشت آدم اندر شرق وغرب — بهر خاکی فتنه های حرب وضرب
یک عروس و شوهر او ما همه — آن نسونگر بی همه ، هم با همه
عشوه های او همه نکر و فن است — نی از آن تو نه از آن من است[1]

همچنین به تحریک بیگانگان با مسایل اقلیتهای نژادی ، روبرو هستند. اقبال در همین مورد گفته است:

هنوز از بند آب و گل نرستی
تو گویی رومی و افغانیم من
من اول آدم بی رنگ و بویم
از آن پس هندی و تورانیم من

*

نه افغانیم و نی ترک وتتاریم — چمن زادیم وازیک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است — که ما پروردهٔ یک نو بهاریم[2]

شخصیت منفی بسیاری از رهبران کشورهای اسلامی نیز بر اتحاد مسلمانان اثر منفی گذاشته و آنان را به سوی غرب و شرق کشانده است. در جهان امروزبیش از یک میلیارد مسلمان ، در بهترین و حساسترین مناطق زمین زندگی می کنند و از ثروت قابل توجهی برخوردارند، اما اسیر سه میلیون صهیونیست هستند ! این ننگ بزرگ و عبرت آموز چرا؟ چون آن سه میلیون یهودی با آن همه اختلافاتی که در داخل خودشان دارند ،

۱.جاوید نامه ، ص ۷۳
۲.پیام مشرق ، صص ۶۳ و ۴۷

برای سرکوب کردن مسلمانها یکپارچه اند ، اما مسلمانها با این همه عده ای که دارند ، آنگونه دچار اختلافات مذهبی، فقهی ، کلامی ، وطنی و... هستند که نمی توانند در برابر دشمن مشترک بایستند. به همین احوالِ مسلمانها اقبال می گوید :

ہے ترے آثار میں پوشیدہ کس کی داستان
تیرے ساحل کی خموشی میں ہے انداز بیاں
درد اپنا مجھ سے کہہ میں بھی سراپا درد ہوں
جس کی تو منزل تھا میں اس کاروان کی گرد ہوں[1]

در اثر این اختلافات بود که کشور بزرگ "انـدلـس" از جهان اسلام گرفته شد؛ که کشورآباد "فلسطین" نیز از دست رفت و ساکنان آن دربدر وآواره شدند و قدس شریف و مسجد اقصی ـ نخستین قبله مسلمانان ـ ،بدست صهیونیسم افتاد؛ که اینک هم "لبنان" اسلامی زیر تجاوز صهیونیسم است و در آن،آن همه جنایت می‌کند؛ که کشور اسلامی "افغانستان" بوسیلهٔ مزدوران کفر اشغال شد و آینده اش معلوم نیست. در یک سخن ؛ سلطهٔ همه جانبهٔ استعمار گران شرق و غرب بر کشورهای اسلامی زاییدهٔ همین ناآگاهی و اختلاف و چند دستگی است.

اقبال نه فقط برای اتحاد اقوام و کشورهای اسلامی ، بلکه بازگشت جلال و شکوه اسلام می کوشید و آرزو داشت که جهان اسلام از تسلط اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی غرب نجات پیدا کند. از این رو به مسلمانان چنین می گوید :

خاور همه مانندغبار سر راهی است — یک نالهٔ خاموش و اثر باخته آهی است
هر ذرهٔ این خاک گره خورده نگاهی است — از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز[2]

ثروت ملی در حکومتهای استبدادی که نظارت ملت بر آنها اعمال نمی شود، در اختیار خاندان حاکم قرار می گیرد و به میل آنان خرج می شود . اقبال علیه این ستم و استبداد گری علم برداشته است و مسلمانها را بیدار می کند:

ز محکومی مسلمان خود فروش است — گرفتار طلسم چشم و گوش است

۱- بانگ درا، ص ۱۴۴
۲- زبور عجم ، ص ۵۱

ز محکومی رگان در تن چنان سست که ما را شوع و آیین بار دوش است[1]

دریای اندیشه اقبال چنان مواج است که به برهان نیازی ندارد. وی باافکار انقلابی خود، اساس ضعف و انحطاط مسلمانان را در تفرقه و فراموش شدن ارزشهای اصیل اسلامی می داند، و بردگی و غلامی فکری را خطرناکتر از بردگی اقتصادی و سیاسی می شمارد. او خود چون با فرهنگ غرب آشنایی کامل داشت، فریفتهٔ آن نگردید و مکتب اسلام را بر فرهنگ غرب ترجیح داد. می دانست که فرنگ دشمن سرسخت مسلمانان است و با حیله های گونا گون خود از هر سه جبههٔ اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به شرق تاخته و به نابودی مسلمانان کمر بسته است:

آدمیت زار نالید از فرنگ زندگی هنگامه برچید از فرنگ
پس چه باید کرد ای اقوام شرق باز روشن می شود ایام شرق
... ای که جان را باز می‌دانی ز تن سحر این تهذیب لادینی شکن[2]

اضطراب اقبال از خطر غرب در مثنوی های پس چه باید کرد ای اقوام شرق، جاوید نامه و منظومه های خضر ره و طلوع اسلام وی، کاملاً آشکار و هویدا است:

ترا نادان امید غم گساریها ز افرنگ است
دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است[3]

اقبال می دید که اگر دشمن بر مسلمانان جهان مسلط گشت نه بر سنیِ مالکی و حنفی و شافعی و حنبلی رحم خواهد کرد و نه بر شیعه، پس می کوشید با تکیه بر "خودی" و "خودشناسی" مردم را بیدار و حقایق اسلام را بازگو کند. بدینگونه است که اندیشه‌های اقبال یک رشتهٔ نامتناهی است که از لحاظ معنی در هم پیچیده و بر پایهٔ "خودی" است و هیچکدام از اندیشه هایش را نمی شود معنی کرد مگر اینکه آن را از ارکان کل فکر او دانست، که خود بخود با مطالعهٔ کلام او معنی می شود. او خود می‌گوید:

ساز تقدیرم وصد نغمهٔ پنهان دارم هر کجا زخمهٔ اندیشه رسد تار من است[4]

---

۱. ارمغان حجاز، ص ۲۶
۲. پس چه باید کرد ای اقوام شرق، صص ۳۷ و ۳۹
۳. زبور عجم، ص ۷۳
۴. همان، ص ۱۶

اندیشه "خودی" که نخست به عنوان یک تفکر اجتماعی و انقلابی به ذهن اقبال رسیده و تنها راه تعمیر و محکم ساختن شخصیت افراد استعمار زدهٔ شرقی است، بر پایه‌های اسلام و فرهنگ ایرانی قرار دارد. اساس اصلی پیام اقبال قوی ساختن شخصیت فردی شرقی ها و محترم داشتن سایر افراد است. می‌گوید؛ مسلمانان سالهاست که از عمق حیات درونی شان باز مانده اند، و به آنها باورانده‌اند که نمی توانند بر نیروهای استعمارگر غلبه کنند. خداوند وضع هیچ ملتی را تغییر نخواهد داد مگر اینکه خودشان ابتکار تغییر و تبدیل را در دست گیرند:

در دشت جنون من جبریل زبون صیدی
یزدان بکمند آور ای همت مردانه[1]

بدون ایمان راسخ به استقلال فکر، هیچ کاری انجام پذیر نیست. ایمان است که ملت ها را متوجه هدف شان می سازد تا از گذشتهٔ خود درس بگیرند وبا بازگشت به "خویش" آرزوهای خود راتحقق بخشند. آنهابایدگل کوزه خودشان رامردانه‌بادست خود آماده سازند، سخت‌باشند و سخت بکوشند. این است راز کلی حیات فردی که اقبال می‌گوید:

مثل شرر ذره را تن به تپیدن دهم — تن به تپیدن دهم بال پریدن دهم
سوز نوایم نگر، ریزهٔ الماس را — قطرهٔ شبنم کنم خوی چکیدن دهم[2]

"خودی" که از لحاظ اصل یک نقطه نوری است و در بدن ماحکم شرار زندگی را دارد، از عشق محکم می شود و جوهرش می درخشد؛ خداوند در خودی انسان صلاحیت بیکران پنهان کرده است واسلام آن ضابطه ای است که اگر انسان بر آن ضابطه، باقوهٔ انسانی عمل کند آن صلاحیت ها از قوه به فعل تبدیل می شوند و حتی "خودی" از عشق استحکام می گیرد. آنوقت است که با قوه های مخفی و ظاهری نظام عالم را مسخر می کند و برکائنات حاکم می شود. خود اقبال می گوید:

خویشتن را چون خودی بیدار کرد — آشکارا عالم پندار کرد

---

۱. پیام مشرق، ص ۱۳۰
۲. زبور عجم، صص ۷۰ و ۷۱

صد جهان پوشیده اندر ذات او خیر او پیداست از اثبات او[1]

شعلهٔ حیات را نمی توان از دیگران بعاریت گرفت. این شعله باید در معبد روح هر فردی برافروخته گردد:

پیکر هستی ز آثار خودی است هر چه می بینی ز اسرار خودی است

... نقطهٔ نوری که نام او خودی است زیر خاک ما شرار زندگی است[2]

خودی از دسترس عقل هم بالاتر است و در این آیهٔ قرآن ریشه دارد: «اِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ ○»[3] پس هر چه اقبال از "خودی" گفته و تفسیر کرده است، از قرآن حکیم گرفته است. اگر دربارهٔ مثنوی معنوی گفته شده:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

ایجاز اقبال هم کمتر از آن نیست. چون او هم حقایق را مثل الهام بیان می کند. تشریح و توضیح اندیشه اقبال، سرانجام ما را به زمانی خواهد رساند که فقط یک فلسفه باقی بماند و آن "فلسفه خودی" است. در آن موقع تمام فلسفه ها مرده خواهند بود. مکتب اقبال به عالم انسانیت متعلق است. بنظر نگارنده بهترین راه درک نظریهٔ "خودی"، آثار خود اقبال است که هیچ تفسیر و توضیحی بهتر از این آثار، نظریه و اندیشه های او را واضح و روشن نمی سازد.

اینک وظیفه ایمانی و انسانی ماست که برای ابلاغ پیام و اندیشهٔ اقبال تلاش همه جانبه داشته باشیم و دین خود را بعنوان مسلمان ادا کنیم. روانش شاد و یادش زنده باد.

عمرها در کعبه وبتخانه می نالد حیات

تا ز بزم عشق یک دانای راز آید برون[4]

*****

۱.اسرار و رموز، ص ۱۶

۲. همان، صص ۱۶ و ۲۱

۳.قرآن کریم - انشقاق / ۲۵ : مگر آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، که پاداششان را پایانی نیست.

۴.زبور عجم، ص ۴۶

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قلّه های برف بر سرنشسته در ادب فارسی (۲)

اقبال ، قله بلند بالندگی

آفـاق را گـردیده ام ، مهرشـان ورزیـده ام
بسیار خوبـان دیـده ام ، اما تو چیز دیگری

بی شک باعنوان های دهان پرکن دکتری و پرفسوری و القاب پر طمطراق نمی توان به کاخ سخن "اقبال" که به آسمان خراشی از پولاد می ماند و همچون رشته کوه‌های هیمالیا در دشت سخن پارسی سربرافراشته است، وارد شد ، زیرا مقام شامخ وی و همردیفانش ورای درجه بندیهای تحصیلی و طبقه بندیهای مرسوم اجتماعی است.

نـقش دیـوار خـانه ای تـو هـنوز
گـر هـمین صـورتیّ و القـابی

تا کسی در وادی اقبال زیست نداشته باشد نمی تواند حال و سوز و درد او را درک کند، چه رسد به آنکه مقام و موقع او را بشناسد و بشناساند. شاید برای بسیاری این فرصت دست نداده که با آثار اقبال آنگونه که باید، آشنا شوند و در آن تعمق کنند ، اما آنکه جویای معرفت است باید بکوشد تا خود راهی به این چشمهٔ جوشان بیابد و شاگرد مکتب او شود.دانشکده ها و دانشگاههای کشورهای اسلامی آن گاه بارورو برومند و معنا دار خواهند بود که باز امثال "اقبال" بپرورانند.

شاید برخی گمان کنندکه دربارهٔ اقبال سخن فراوان گفته شده و حق مطلب ادا

شده است، اما به حقیقت این گونه نیست ،چراکه بسیاری از گفته ها و نوشته های گسترده دربارهٔ اقبال با همه لطافتها و حذاقتها خالی از شعار و تکرار نیست، و در آنها کمتر به عمق پرداخته شده است.

همهٔ دقایقی که در ادب پارسی هست در شعر اقبال دیده می شود، حتی یک بیت در کلیات اقبال نمی توان یافت که بیهوده سروده شده، و از گوهر جهان بینی تهی باشد. شعر اقبال همه معناست ،همه عشق و عقل و انقلاب است ، یک پیام معنوی که جان کلام است در لایه های سخنان اقبال نهاده شده است.مسلماً گذر از صورت به معنا و از پوست به مغز همیشه کاری دشوار بوده است.

مایهٔ تأسف است در کشوری که مهد پرورش اقبال و فکر اقبال است ،پاره ای میراث خوار بیگانگان باشند و مایه های عظیم فکری و فرهنگی خود را فدای مکاتب غرب و شرق کنند. تأسف بارتر آنکه بیشتر اشعار امروز پاکستان قشری است تا پرواز هنری و بعضاًکوشش است تا جوشش.

نمی بینم نشاط و عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی
گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی!؟

این وظیفه و رسالت استادان ، گویندگان و شاعران پاکستانی و به طور کلی شبه قاره است که به این نازایی پایان دهند و قلهٔ بلند بالندگی شعر اقبال را به مراکز علمی و ادبی جهان بشناسانند و اجازه ندهند که خر مهره ها به جای گوهرها بنشینند.

در ذهن مردم خلاق و متفکر، قله های بلند شعر و ادب در دریای شوق و ذوق شعری متلاطم اند و می توانند جهانی را به جنبش در آورند. نه تنها در پرتو هدایت "علامه اقبال لاهوری" جمهوری اسلامی پاکستان پدیدار شد، بلکه با این سخن برجسته‌ای که بر زبان قائد اعظم پاکستان رفت که :« هر چند من کشوری ندارم ، ولی اگر کشوری به دست آورم و به من بگویند که از میان "اقبال" و آن مملکت یکی را برگزین ، من حتماً اقبال را انتخاب خواهم کرد» ، می توان ممالک زیادی به دست آورد.

اقبال آن چنان انقلابی در افکار پدید آورد که قاف تا قاف جهان علم و معرفت و جهان بینی را زیر پرگرفت و در فضایی گسترده بال گشاد، همان گونه که خود سرود :

دریای پرخروش ز بند و شکن گذشت — از تنگنای وادی و کوه و دمن گذشت
یکسان چو سیل کرده نشیب و فراز را — از کاخ شاه و باره و کشت و چمن گذشت
بی تاب و تند و جگر سوز و بی قرار — در هر زمان به تازه رسید از کهن گذشت

شک نیست که "حکیم را جز حکیم نتواند ستود"، اما قبل از آنکه اقبال را از دید حکیم فرزانه، "حضرت آیت الله خامنه ای "که اقبال شناس برجسته ای در جهان معاصرند، به تماشا بنشینیم، چند جمله از زبان "پرفسور عزیز احمد" دانشمند فقید پاکستانی که سالیانی دراز تصدی کرسی مطالعات اسلامی رادردانشگاه تورنتوی کانادا بر عهده داشت و یکی از سرشناس ترین اقبال شناسان محسوب می شد، نقل می‌کنیم. وی در این مقاله[1] که بامختصر ویرایش این ناچیز در دانش به چاپ می رسد، می‌گوید:

«به ندرت پیش می آید که شاعر یا ادیبی بعد از خودمکتبی به یادگار گذارد. گو اینکه یکی از نشانه های عظمت مکتب ادبی، این است که پیروی یا تقلید از آن شیوه، دشوار باشد. چنانکه در ادبیات انگلیسی هیچ کس نتوانسته است آثاری چون آثار "شکسپیر" خلق کند، ولی خیل عظیمی از "ایبسن" (۱۸۲۸ - ۱۹۰۶) و "برنارد شاو" (۱۹۰۶ - ۱۹۵۶) تقلید کرده اند. کما بیش، همین اتفاق در ادبیات اردو برای "غالب دهلوی" (۱۷۹۷ - ۱۸۶۹) نیز پیش آمده است، که در سراسر عمرش با مسئلهٔ "اگر گویم مشکل و اگر نگویم، مشکل" روبرو بوده و کسی نتوانسته سبک نگارش سهل و ممتنع وی را، تقلید کند. به همین علت، حتی در "شیفته" (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) و "حالی" (۱۸۳۷ - ۱۹۱۴) هم که دو تن از شاگردان ممتاز و برجستهٔ وی بودند، رنگ "غالب" دیده نمی‌شود. برای مقلدان اقبال هم چنین موفقیتی به دست نیامده است، چون در تمامی کلام فارسی و اردوی اقبال، سبک اهمیت ثانوی دارد. کسی که قبل از همه سعی در تقلید از وی کرد "پندت برج نرائن چکبست" (۱۸۸۲ - ۱۹۲۶) بود. برخی از اهالی لکهنو وی را بسیار می ستایند، ولی من تا امروز به غیر ازچندبیت شعر، برجستگی فوق

۱. این گفتار اقبال اور پاکستانی ادب نام دارد که بقلم دکتر محمد سلیم اختر، مدیر گروه زبان وادبیات اردو دانشکدهٔ زبانهای خارجی دانشگاه تهران به فارسی برگردانده شده و با نام اقبال و ادبیات پاکستان در شمارهٔ ۲۵ دوماهانهٔ آشنا به چاپ رسیده است.

العاده ای در کلامش مشاهده نکرده ام . البته "چکبست" نه از یک شاعر، که از چندین شاعر تقلید کرده است و سبکی مختص به خود ندارد. هرج و مرجی هم که در کلامش به نظر می رسد از همین جاناشی می شود. شبیرحسن خان "جوش ملیح آبادی" (۱۸۹٤ - ۱۹۸۲) نیز در مواردی دست به تقلید از اقبال زده ، ولی در این راه با موانعی چند مواجه بوده است: یکی اینکه بیش از حد لازم از تشبیهات استفاده کرده که در نتیجه کلام وی در مقایسه با کلام اقبال دچار تصنع شده است . دوم ؛ اینکه سرمایهٔ ذهنی وی بسیار محدود است و به همین سبب ، در تمام عمرش سخن عمیقی نگفته و درعرصهٔ افکار انقلابی یا رندانه ، کارش همیشه تکرار مکررات بوده است. البته یک نوع ظرافت و جرئت و ولولهٔ دل پسند درکلامش هست که در ادبیات اردو نوعی ابتکار محسوب می شود ؛ ولی با این همه آثارش با تموج فوق العادهٔ خاص شعر اقبال ، و با وسعت و حرکت و تلاطم آن شاعر بزرگ اصلاً شایان مقایسه نیست. با این همه ذکر این نکته بی جا نیست که فرضاً اگر اقبال وجود نداشت ، شیوهٔ "جوش" غیر از این می شد و به هیچ وجه مشخصات شناخته شدهٔ فعلی را دارا نمی شد.

بسیاری دیگر از شعرا نیز کم و بیش از اقبال تقلید کرده اند که اسامی بعضی از آنها امروزه فقط در خاطر دانشجویان ادبیات اردو باقی مانده است ، مانند "وحید الدین سلیم پانی پتی"[۱] که سخن وی از تقلید محض فراتر نرفته و با اینکه از هوشمندی و ابتکار خاص برخوردار بوده ، بازهم نتوانسته به درجات عالی صعود کند.

شعرای جوان، آن‌چنان در نهضتهای جدید غرق شدند که هم قالب، و هم روح اشعار اقبال را فراموش کردند، اگرچه بی تردید "نهضت انجمن نویسندگان ترقی خواه"[۲] سنن کهنه را درهم ریخت ، ولی از سوی دیگر به ادبیات ضربات بسیار شدیدی وارد کرد.

۱.منشی و معاون سرسید احمد خان ، که در سال ۱۹۲۸م در گذشت.

۲.اولین جلسهٔ این انجمن در سال ۱۹۳۶م در شهر لکهنو برگزار گردید. گرسنگی و فقر و عقب ماندگی اجتماعی و مسائل بردگی و تبعیض های ارتجاعی مربوط به خانواده، مذهب و جنس و برانگیختن مردم علیه استعمار خارجی از موضوعات مطلوب نویسندگان ترقیخواه بود. تحت تأثیر این نهضت تجربیات گونه گونی در شعر و ادب اردو انجام گرفت. برای اطلاع بیشتر نک : غلام حسین ذوالفقار؛اردو شاعری کاسیاسی اور اجتماعی پس منظر؛لاهور:دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۶م، ص ۴۷۰ببعد.

یکی از آن ضربه ها چنان کارگر بود که اگر بعضی از سرایندگان توانای نظم و غزل زنده نبودند، احتمالاً سلسلهٔ سنتی عظیم الشأن نظم و غزل به طور کلی در ادبیات اردو منقرض، و یا دست کم در راه رشد و نمو با موانع زیادی روبرو می گردید.

تأثیر اقبال بر شعرای جوان پاکستان به قدری اندک است که موجب اعجاب وحیرت می شود. قالب های شعری "فیض احمدفیض" (۱۹۱۰-۱۹۸٤) و نذر محمد راشد (۱۹۱۰-۱۹۷۵) به "ایلیت" (۱۸۸۸-۱۹٦۵) و "اودن" (۱۹۰۷-۱۹۷۳) و "اسپندر" (۱۹۰۹-کنون) بیشتر نزدیک و بلکه مأخوذ از آنهاست. تجربیات آنان از آنجا که باادبیات بیگانه هم رشتهٔ اتصال محکمی نداشتند، جز در بعضی موارد ویژه بی جان به نظر می رسد. در پیروی از شعر اقبال، بعد از این شعرانوبت به شعرای درجهٔ دوم می رسد که آنان نیز متأسفانه به جای اینکه روح حرکت موجود در شعر اقبال را ترقی بدهند، تکرار سبک و افکار اقبال را هنر پنداشتند و بس.»

در این جا باید یاد آور شد که ضرب المثل معروف: «چند شاعر گمنام شکسپیر را به وجود می آورند» مصداق پیدا نمی کند، زیرا اصولاً فاصله افکار و ابعاد شعری و فلسفی اقبال با دیگر شاعران ژرفتر از آن است که بتوان چنین ادعایی را حقیقت پنداشت.

«تصور قومیت مسلمانان شبه قاره، تصور یک نوع وحدت فرهنگ انسانی است که خود مصدر چنان ارزشهای انسانی است که یا تمدنهای دیگر از آنها بهره ای ندارند و یا آنها این ارزشها را از همین تمدن گرفته اند، و یا این تصور تا حد زیادی موجب تشدید این ارزشها در آن تمدنها شده است. گویی فرهنگ اسلامی شبه قاره وحدتی تشکیل می دهد که منشأ ارزشهای گوناگونی است و از همین جاست که محافظت از آن لازم می نماید. مخالفتی که در آغاز به وطنیت مبتنی بر جغرافیا از طرف اقبال ملاحظه می شد به این دلیل بودکه وی هنوز به طور کامل وطنیت قومی را از فلسفهٔ خاص خویش اخذ نکرده بود. البته در پایان آخرین دورهٔ شعر خویش یعنی در سال ۱۹۳۰ میلادی و بعد از آن، سرانجام تصور وطنیت ملی را برای استحکام و ابقای موقعیت مسلمانان در هندبه عنوان یک شرط لازم پذیرفت واز همین جاست که نهضت تأسیس پاکستان نشأت گرفت که نخستین نشانه های آن را در نوشته ها، سخنرانیها، نامه ها و آثار منظوم اقبال می بینیم

و از این جهت پاکستان مرکز ظهور جغرافیای شعر ملی و اسلامی اقبال شد و عینیتی را که امروزه حامیان و خادمان پاکستان آن را مقصود خود می دانند ، در اصل ، شامل تمام ارزشهایی است که اقبال در شعر ملی و اسلامی خود بر آن تأکید می کرده است.

اگر در نهضت برپایی پاکستان عنصر فرهنگی دارای اهمیت ویژه ای بوده است ، امروز نیز از محافظت و رشد دادن به آن نمی توان غافل شد. باید این عنصر فرهنگی را متناسب با نیازهای زمانه همواره به سوی منازل جدید سوق داد، زیرا در اندیشهٔ اقبال و در دنیای خیال و عمل و اراده اش ، همه جا حرکت عین حیات است . ولی بزرگترین بدبختی این است که همین ارزشهای فرهنگی یعنی حفظ گذشته و بنای آینده ، تاکنون نتوانسته است جایگاه مناسب خود را در ادبیات پاکستان بیابد.

"نهضت انجمن نویسندگان ترقی خواه"، پیش از تقسیم شبه قاره سهم بسیار بزرگی در از بین بردن پیشینهٔ شبه قاره داشته است. این ویرانگری که از هیجان سنت شکنی ناشی می شد ، تاحد جنون پیش رفت ، و بین خوب و بد ، خزف وگهر ، و تر و خشک امتیازی قائل شد. ادبای [غیر مسلمان] هندوستان پس از اندکی انعطاف دوباره به اساطیر قدیم و نهضت بهگتی [1] و عدم خشونت بازگشتند، ولی نویسندگان مسلمان آن سامان و همچنین همتایان آنها در پاکستان در این دو دلی و تردید به سر می برند که به چه نحوی می توانند در اصلاح خودبکوشند. بسیاری از آنها نام تودهٔ مردم را شعار خویش ساختند ودر صدد تقلید از ادبیات روسیه برآمدند ، که اکنون بیش از پیش در مسیر انحطاط حرکت می کند، و بعضی نیز پیوندشان را باهندوستان استوار ساختند. درعین حال بعضی دیگر احساس مسئولیت کردند که اگر پاکستان یک کشور مستقلی است و اگر مردم آن متشکل از ملتی است که حافظ یک فرهنگ است، پس آن کشور وملت باید ادبیاتی مشترک هم داشته باشد که در عین حال که سنن گذشته در آن جذب شده، آینده نگر نیز باشد. ادبیات پاکستان درست به همین دلیل به اقبال وابسته و کار وی زنده نگاه داشتن

۱. جنبش توده پسند در آیین هندویی در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی که پیشگامان آن بدون اینکه گرایشی به دین اسلام نشان بدهند، تحت تأثیر عقاید اسلامی از جمله توحید و تساوی حقوق طبقات مختلف مردم، بوسیلهٔ تبلیغات وسیعی که راه انداختند طرفداران زیادی بین طبقات محروم اجتماع بدست آوردند.

ارزشهای تمدنی است که شخصیتهایی چون "ابوالفضل علامی" و "امیر خسرو" و "غالب دهلوی" را به جهانیان معرفی کرده ، و از اختلاط گویشهای گوناگون ، زبان واحدی را تشکیل داده است، زبانی که در مقابل هیچ یک از زبانهای زندهٔ جهان از شرم سر تسلیم خم نمی کند. در نقاشی و موسیقی نه تنها آغازگر راه و روش خاص خود است ، بلکه آن را به اوج کمال نیز رسانید. از این گذشته ، همین تمدن ، تاج محل را بنا کرد و در کشمیر و لاهور باغها و بوستانهایی بنا نهاد که در دنیا نظیر ندارد. این قوم قانون اخلاقی ویژه ای دارد و از دیدگاه خاصی به دنیا و طبیعت و زندگی می نگرد که در آن نوع خاصی از حس انسانیت و انسان دوستی وسعهٔ صدر وجود دارد. در تلاش زندگی ، این ملت و تمدن فداکاریهای زیادی کرده است که بزرگترین آنها بعد از وفات اقبال ، در کشتار عمومی ناشی از تقسیم هند به وقوع پیوست. آنچه این ملت و این تمدن و این فرهنگ به جهان و جهانیان عرضه کرده ، نه یک اتفاق محض و نه اضطرار به وجود آمده بود، بلکه محصول یک تحرک پیوستهٔ با شعور و با سلیقه ای بوده است که هم انگیزه های ایجاد آن و هم نتایج حاصل ، از آن ، از ملل دیگر واز انگیزه های دیگر ممتاز است. این تمدن از دیگر تمدنها متأثر شده و برآنها تأثیر نیز گذاشته است، ولی در برخورد های تاریخی خود که بالغ بر صدها سال می شود ، هیچ گاه شخصیت انفرادی خود و نبوغ منحصر به فرد خویش را از دست نداده و در هیچ فرهنگ دیگر و در هیچ نهضت و تمدن دیگری جذب نشده و به همین دلیل تا امروز زنده مانده است. لذا نهضت ادبیات پاکستان و نیز هنرهای زیبای آن چیز جدیدی نیست. این همان چیزی است که دیروز ، نهضت ملی برپایی پاکستان از آن تشکل یافته بود، واکنون دارای وسایل جغرافیایی واقتصادی و لوازم زندگی شده که قبلاً به آنها دسترسی نداشت. برای همین است که سرعت پیشرفت آن باید خیلی سریعتر از پیش باشد.

در مقابل حرکت ادبیات و هنر پاکستان، موانع از دو جبهه ایجاد می شود که در اصل منشأ آنها یکی است و با جدیدترین دستور العمل "انجمن نویسندگان ترقی خواه" ارتباط مستقیم دارد.این انجمن نیز همانند "حزب سوسیالیست هندوستان" ، در آغاز از "مسلم لیگ" و "نهضت پاکستان خواهی" حمایت می کرد و خواسته های عموم

مسلمانان و نیز فداکاریهای اقلیت های مسلمان دیگر ایالتها را ، یک جنبش عمومی تلقی می کرد، ولی در نتیجهٔ تغییرات گوناگونی که بر صفحهٔ شطرنج سیاست بین المللی به وجود آمد ، اول "حزب سوسیالیست" و سپس "انجمن نویسندگان ترقی خواه" مخالف مطالبهٔ پاکستان و حق خودگردانی عموم مسلمانان شدند. حال آنکه این تغییر سیاست در صحنهٔ ادبیات باعث شد که این انجمن در عرصهٔ سیاست درصدد آن برآید که فرق بین فرهنگ هند که مبتنی بر فرهنگ هندویی است ، و فرهنگ پاکستانی را که اساس آن بر اسلام است ، پنهان کند و مانند ملی گرایان هندوستان وحدت فرضی جغرافیایی این دو کشور و بنابر آن ، اتحاد تمدن بین آنها را هر چه بیشتر مورد تاکید قرار دهد. این عمل تخریبی دوجانبه ، گامی است در راستای زدودن فرهنگ و تمدن این کشور. کار این انجمن نه فقط ایجاد پراکندگی در نظام مملکت است ، بلکه در افکار مردم نیز همین کار را دارد انجام می دهد.

اگر پاکستان فقط یک اتحاد سیاسی نیست و نشانگر وحدت تمدن و مذهب وملت و اخلاق مردم آن کشور است و اگر وحدت منحصر به فردش متشکل از ارزشهای والای انسانی است ، چنین نهضتهای مخالف آن ، گذشته از اینکه بیش از چند روزی عمر نمی کنند ، قدرت آن را هم نخواهند داشت که به ادبیات و فرهنگ این کشور صدمه ای برسانند. با گذشت زمان نویسندگان زیادی بانهضتهای قدیم قطع رابطه خواهندکرد و ادبا و شعرای جدیدی به وجود خواهند آمد که در تحکیم یکپارچگی ملی و قومی پاکستان خواهندکوشید، و گزارشگر آن نیز خواهند بود.

این وظیفهٔ گزارشگری را تاکنون بهتر از همه اقبال ایفاکرده است. تردید نیست که در طول تاریخ کلام بعضی از شعرا در روح و زندگی برخی از اقوام تأثیر زیادی گذاشته‌اند؛ مثلاً شاعری "هُومر" برای یونانیان وشاعری "شیلر" برای آلمانیها ، سلاح بسیار بزرگ ملی بوده است ، ولی در تاریخ ، کمتر شاعری سراغ داریم که ملتی را از وجود خود آن ملت آگاه ساخته، به آن راه جاودانگی نشان داده باشد و برای نیل به این هدف ، دست یاری به سویش دراز کرده و به وی راه کسب آزادی را آموخته و طریقهٔ چگونگی استقرار بر روی نقشه جهان را عرضه کرده باشد. همهٔ این کارها را اقبال به وسیلهٔ فکر و

حکمت وشاعری خویش انجام داد. این نهضت در زمینهٔ ادب و هنرهای زیبا، بهترین و زندهٔ ترین هدیهٔاقبال است. او نه تنها بنای ساختمان یک کشور را پی ریزی کرده بلکه ملت آن را نیز بعد از صدها سال حیاتی نوین بخشیده است. اینک کار شعرای نسل جدید است که نه با تقلید لفظی و فکری اقبال ، بل بافرو رفتن در روح حیات ملی که اقبال آن را ایجاد کرده است ، گرایشهای نوینی در صحنهٔ ادب و اندیشه وهنرهای زیبا به وجود آورند و کار پر ارج وی را ادامه دهند.»

اقبال را از چشم رهبر حکیم و فرزانه‌ای انقلاب اسلامی ایران حضرت آیة الله العظمی خامنه ای مدظله‌العالی دیدن ، حکایتی دیگر است.ارج و اعتبار علامه اقبال لاهوری تا آنجا است که در نخستین اجلاس زبان فارسی در صدا و سیما که در خرداد ماه سال ۱۳۶۷ شمسی برگزار شد ، همزمان با شروع تحول زبان در آن رسانه ،از زبان رهبر معظم انقلاب اسلامی ارج نهاده شد. ایشان فرمودند:

«شخصیتی مانند اقبال لاهوری که یک مغز بزرگ و یک سرچشمهٔ جوشان تفکر اسلامی و انقلابی بوده است، باآنکه فارسی را در دوران کودکی و نوجوانی نمی‌دانسته و امکان فراگیری فارسی در خانواده و مدرسه نیز برای او فراهم نبوده است و شعر خود را با زبان اردو شروع کرده بود ، لکن به مجرد آنکه به بلوغ فکری می رسد ، آن افکار حقیقتاً بلند اسلامی را در قالب فارسی بیان کرده است، که البته به اعتقاد بنده هنوز اقبال شناخته شده نیست. او افکار اسلامی قوی ، روشن و سازنده دارد. اقبال وقتی به آنجا می رسد و می خواهد افکار خود راکه آمیزه ای از عرفان، سیاست وانقلابی گری و مسائل اجتماعی و علم است، بیان کند ، چون احساس می کندکه زبان اردو کفاف نمی دهد و می خواهد زبان دیگری برای بیان مقصود خود بیابد ، زبان فارسی را انتخاب می کند ، حال آنکه او می توانست زبان عربی را برگزیند و یا یک زبان اروپایی را انتخاب کند. کما اینکه بعضی از فارسی زبانهای ما برای معرفی آثار خود به زبان اروپایی متوسل شدند و زبان انگلیسی، آلمانی یا فرانسه را انتخاب کردند. اقبال با آنکه مدتها در اروپا زندگی کرده بود و می توانست زبان انگلیسی راکه بسیار هم در شبه قاره رایج بود وزبانی شبیه به زبان مادری او بود ، انتخاب کند ، اما این کار را نکرد و زبان فارسی را برگزید. خود او

می‌گوید که من دیدم آن افکار جز در ظرف زبان فارسی ریخته نمی شود. این درست است. آن زبانی که سایش و هنجارهایی در حد غزلیات حافظ و دیوان شمس دارد و نیز قالبهای از پیش ساخته برای تمام مفاهیم عرفانی در آن وجود دارد، آن زبان، زبان فارسی است و شایسته است که شخصیتی مثل اقبال، آن را انتخاب کند.»

اینها البته مضامین صحبتهای رهبر معظم انقلاب اسلامی دربارهٔ استفاده از ظرف زبان فارسی بود، اما یک حقیقت دیگر که با شخصیت اقبال چون آفتاب می درخشد، این است که وی ایثارگرانه تمام عمر خود را برای زنده کردن دین مبین اسلام و بیدار سازی مسلمانان و قطع زنجیرهای استثمار و استعمار صرف کرده است. این درخت بارور زمانی شکوفا شد و شاخ و برگ و گل و میوه داد که بوستان پربار وغنی فرهنگ اسلام را آفت گرفته، و در سکوت مرگبار پاییزی فرو رفته بود. در این زمان بود که سرو آزادی چون اقبال قامت کشید و چشم دوست و دشمن را خیره کرد.

همه متفکران و دانشمندانی که در خصوص حرکتهای سیاسی و انقلابی - اسلامی قرن اخیر جهان اسلام سخن گفته اند، اقبال را یکی از شاخص ترین بیدارگران نهضت امت اسلامی دانسته اند. او کسی است که فریاد برآورد، بپاخیزید! دریای بیکران اسلام همچنان موج می‌زند و در دل این خاک منبع فرهنگی سرشاری وجود دارد که اگر نیک بنگرید آن را خواهید دید:

ای بنده خاکی تو زمانی تو زمینی
صهبای یقین درکش و از خواب گران خیز

وی رستاخیزی در جهان خفتهٔ شرق برپا کرد و جنبشی از شرف آزادگی درکالبد مسلمانان، بخصوص مسلمانان شبه قاره دمید که نه تنها با سخن خویش، بلکه با "بودن" خود درسی نو به مسلمانان استعمار زدهٔ جهان آموخت و در حقیقت انسانی نو آفرید:

مثل حیوان خوردن آسودن چه سود؟ گر بخود محکم نه‌ای، بودن چه سود؟
خویش را چون از خودی محکم کنی تو اگر خواهی جهان برهم کنی[1]

طلوع کوکب اقبال در افق شبه قاره، برای مردم آزادی خواه و مسلمان آن، طالعی

---

۱. اسرار و رموز، ص ۵۲

سعد و فرخنده بود ، آتشی که اقبال برای روشن کردن افکار و هدایت و ارشاد قوم خودبرافروخت ، در برابر هرگونه حادثهٔ زمان استوار و پای بر جا مانده و هر روز که می‌گذرد اشعّه آن ساطع تر و پرتو درخشانش امید بخش تر می گردد:

تبای زندگانی چاک تا کی؟ چو موران آشیان در خاک تاکی؟
به پرواز آ و شاهینی بیاموز! تلاش دانه در خاشاک تاکی؟[۱]

اقبال ، عارفی پارسا، دانشمند و فیلسوفی بصیر و روشنفکر، شاعری آزاده ، مردی خیرّ و بشر دوست و از همه مهمتر سیاستمداری واقع بین و آینده نگر بود که به همت افکار بلند و ارادهٔ والای او کشور مسلمان بزرگی در صحنهٔ گیتی پدید آمد. او همه افراد بشر را به برادری و وحدت می خواند و نغمه های خوش آهنگ و لبریز از شوق سرمی‌داد. او بشری است با جهان بینی خاص که براساس آن و تفسیر روحانی - فلسفی که از عالم و آدم می کند، مکتب اجتماعی خویش را بنیان نهاده است:

نیست از روم و عرب پیوند ما نیست پا بند نسب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته ایم زین جهت با یکدگر پیوسته ایم[۲]

او بی ریا و بی تکلف دنباله روی عرفان واقعی است و پایه و اساس فکر و فلسفه‌اش مأخوذ از قرآن و اسلام است،و این نظریه را عنوان می کند که روشنفکران متعهد باید چارچوب فکری خود را باقرآن و اسلام تطبیق دهند ، زیرا بدون آن "بی‌چهره" و "بی هویت" خواهند بود:

تو همی دانی که آیین توچیست؟ زیر گردون سرّ تمکین تو چیست؟
آن کتاب زنده قرآن کریم حکمت اولا یزال است و قدیم
نسخهٔ اسرار تکوین حیات بی ثبات از قوّتش گیرد ثبات[۳]

اقبال مردی است که درست می اندیشد و باشکوه و زیبا عشق می ورزد . هم با دردهای روح آشناست و هم با رنجهای جسم . کسی است که هم خدا را می شناسد و هم انسان را. وی پیرو مکتب خدمت به خلق وکوشش و تلاش است و اعتقاد داردکه بدون

۱. پیام مشرق ، ص ۶۱
۲. اسرار و رموز ، ص ۱۵۳
۳. همان ، ص ۱۱۵

کوشش و کار، امکان پیشرفت جامعه وجود ندارد:

زنده ای ؟مشتاق شو خلاق شو — همچو ما گیرندهٔ آفاق شو
در شکن آن را که ناید سازگار — از ضمیر خود دگر عالم بیار
... مرد حق! برّنده چون شمشیر باش — خود جهان خویش را تقدیر باش[1]

او پارسای پاکبازی است که درخشش نور معرفت و سوزش آتش عشق و محبت و ایمان را یکجا دارد. شعر اقبال تنها شعر نیست ، فلسفه است ، فکر است ، نقشه ساختن و پرداختن ملت و کشوری تازه است:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می گویند
جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی [2]

و اما حضرت آیة الله خامنه ای به گونه ای که قبلاً هم اشاره شد در هر فرصتی راجع به اقبال و جایگاه او در زبان و ادب فارسی صحبت فرموده است. از جمله باید به سخنرانی مبسوط و پربار آن حضرت در "کنگرهٔ بین المللی علامه اقبال" در فروردین ۱۳٦٥ / مارچ ۱۹۸٦م. اشاره کرد که برای اقبال شناسان بسیار سودمند و قابل تعمق است . این سخنرانی با مشارکت خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور و اقبال اکادمی پاکستان به سه زبان فارسی،اردو و انگلیسی بانام اقبال ستاره بلند شرق به زیور چاپ آراسته شده که نظر به اهمیت آن بخشی را دوباره کاوی می‌کنیم :

« اقبال از شخصیتهای برجستهٔ تاریخ اسلام و آنچنان عمیق و متعالی است که

۱. جاوید نامه ، صص ۱۸۸ و ۱۸۹
۲. زبور عجم ، ص ٦۱

نمی توان تنها بر یکی از خصوصیتها و ابعاد زندگی اش تکیه کرد و او را در آن بعد و به آن خصوصیت ستود. اگر ما فقط اکتفا کنیم به اینکه بگوییم اقبال یک فیلسوف و یک عالم است ، حق او را ادا نکرده ایم. اقبال بی شک شاعری بزرگ و از بزرگان شعر به حساب می آید. متخصصان زبان و ادبیات اردو می گویند:« شعر اقبال به زبان اردو بهترین است.» البته این شاید خیلی تعریف بزرگی از اقبال نباشد چون سابقه فرهنگ و شعر اردو آنقدر نیست، اما شکی نیست که شعر اقبال به زبان اردو در سالهای اوایل قرن بیستم بر آحاد ملت شبه قاره - چه مسلمان و چه هندو - تأثیر عمیقی گذاشت و آنها را به مبارزه ای که آنوقت به مرور اوج می گرفت ، هرچه بیشتر برانگیخت و خود اقبال هم در اول مثنوی اسرار خودی اشاره می کند :

بـــاغبان زور کـــلامم آزمـــود

مـــصرعی کـــارید و شـــمشیری درود

و من استنباطم این است که منظور اقبال در اینجا شعر اردوی خویش است که در آن وقت برای همه مردم شبه قاره شناخته شده بود.

شعر فارسی اقبال هم ، به نظر من از معجزات شعر است. ما غیر پارسیِ پارسی گوی در تاریخ ادبیاتمان زیاد داریم ، اما هیچ یک را نمی توان نشان داد که در گفتن شعر فارسی ، خصوصیات اقبال را داشته باشند.اقبال محاورهٔ فارسی را نمی دانست ، و در خانهٔ خود و بادوستان خود اردو یا انگلیسی حرف می زد. اقبال نگارش و نثر فارسی را نمی دانست و نثر فارسی اقبال ، همین تعبیراتی است که در اول فصلهای اسرار خودی و رموز بی خودی نوشته، که می بینید فهمیدن آن برای فارسی زبانها مشکل است. اقبال در هیچ مدرسه ای از مدارس دوران کودکی و جوانی فارسی را یاد نگرفته بود و درخانه پدری ، اردو حرف می زد و لذا به این جهت که احساس می کرد معارف و مضامین ذهنی اش در ظرف زبان اردو نمی گنجد، فارسی را انتخاب کرد و به آن انس گرفت . او با خواندن دیوان سعدی و حافظ و مثنوی مولوی وشعرای سبک هندی مثل "امیر خسرو" و "عرفی" و "نظیری" و "غالب دهلوی" و دیگران، فارسی را آموخت ، و آنوقت با اینکه در محیط فارسی زندگی نکرده بود و در مهد فارسی هرگز نزیسته بود و با فارسی زبانان

هیچ گاه معاشرت نداشت ، ظریفترین و دقیقترین و دست نیافتنی ترین مضامین ذهنی را در قالب اشعار بلند و بعضا بسیار عالی در آورده و عرضه کرده که این به نظر من نبوغ شعری اوست. شما اگر اشعار کسانی را ببینید که فارسی زبان نبودند ولی فارسی می گفتند و آنها را با شعر اقبال مقایسه کنید، آنوقت عظمت اقبال برایتان آشکار خواهد شد.[1] ...من از آقای وزیر محترم فرهنگ و آموزش عالی و برادران دانشگاهی خواهش می کنم در فکر ایجاد بنیادهایی به نام "اقبال" و نامگذاری دانشگاه ، تالار، سالن و مؤسسات فرهنگی به نام این شخصیت برجسته درکشور باشند. اقبال متعلق به ما و متعلق به این ملت و این کشور است.[2]

در یکی از کتابهایی که یکی از آقایان محققین معاصر پاکستانی [3] در باب اقبال نوشته وکتاب بسیار متینی است با نام اقبال در راه مولوی و من در سفر اخیر[به پاکستان]، این کتاب را به دست آوردم و از آن استفاده کردم ، دیدم می نویسد: هر وقت هر شعری و بیتی که اسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در او بود برای اقبال خوانده می شد ، اقبال بی اختیار اشک از چشمش جاری می شد و در حقیقت خودش ، عاشق پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود.[4] ... این یک خلاصه و یک شبح از شخصیت اقبال عزیز ماست که بی شک ستارهٔ بلند اقبال شرق است و جا داردکه ما اقبال را به معنای حقیقی کلمه، "ستاره بلند شرق "بنامیم. به هر حال امیدواریم که ما بتوانیم حق اقبال را بشناسیم وبتوانیم تأخیری راکه ملت ما در طول این چهل پنجاه سال اخیر در شناخت اقبال داشته است ، جبران کنیم.»[5]

ایشان دربارهٔ بزرگداشت اقبال و بهره گیری ازاندیشهٔ وی چنین رهنمود می دهند: « ملت ما از حقیقت اقبال و روح اقبال و عشق اقبال بی خبر مانده که باید این نقیصه ان شاء الله جبران بشود و کسانی که اهل اینکار هستند مثل شعرا، گویندگان ، نویسندگان ، مطبوعات و دستگاههای دولتی ذی ربط از قبیل وزارت فرهنگ و آموزش عالی ،

---

۱. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، صص ۶ - ۹
۲. همان ، ص ۱۳
۳. مراد دکتر سید محمد اکرم (اکرام) رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب لاهور است.
۴. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، ص ۴۴
۵. همان ، صص ۶۱ و ۶۲

وزارت آموزش و پرورش ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، هر کدام به نوبهٔ خودشان ان شاء الله سعی کنند اقبال را آن چنان که هست زنده کنند و آثارش را در کتابهای درسی و غیر درسی بیاورند و مطرح کنند و کتابها و اشعار او را جدا جدا چاپ کنند. اسرار خودی را جدا، گلشن راز جدید را جدا ، جاوید نامه را جدا. مثل این کارهایی که در پاکستان تا حدودی انجام شده ، منتهی مردم در پاکستان متأسفانه نمی توانند از این تعبیرات درست استفاده کنند ، چون زبان فارسی در آنجا آن رواج و رونق سابق را ندارد ، که امیدواریم این خلأ هم پرشود و برادران پاکستانی ما که اینجا هستند و همچنین همهٔ ادبای شبه‌قارهٔ هند وظیفهٔ خودشان بدانند در مقابل آن سیاست بسیار خباثت آمیزی که نسبت به زبان فارسی انجام گرفت ، قد علم کرده و حرکت کنند، و زبان فارسی را که عامل فرهنگ عظیم اسلامی است و بخش عمده ای از فرهنگ اسلامی در زبان فارسی و متکی به زبان فارسی است ، در شبه قاره که مسلمانها آنجا عنصر اصلی هستند ، اشاعه بدهند و مخصوصاً درپاکستان اینکاربه نظرمابابد به سرعت انجام بگیرد،ودرکشورخودمان‌هم البته‌طبع‌کتاب‌وچاپهای‌گونا گون‌آن‌که انجام نشده باید انجام بشود ، و سرانجام هنرمندان روی آن کار اقبال کارهای هنری بکنند ، خواننده ها آن شعرها را بخوانند و آهنگ روی آن بسازند و با رواج آنها به زبان و دل مردم پیر و جوان ما ان‌شاءالله بیاورند.»[۱]

رهبر معظم و حکیم فرزانه به این سخنرانی بسنده نکرده و پیام تکمیلی هم به کنگره داده اند : « هر چند در سخنرانی امروز جز اندکی از ابعاد شخصیت علامه محمد اقبال گفته نشد ، و بیشترین سخن دربارهٔ این شخصیت بزرگ اسلامی قرن حاضر ناگفته ماند، اما استدراک دو نکته راکه ناگفتن آن حقاً ظلم به اقبال است ضروری می بینیم:

نکته اول مربوط به تأسیس کشور پاکستان است که یقیناً یکی از برجسته ترین نکات شخصیت و زندگی اقبال به شمار می آید ، حقاً باید گفت که مؤسسین پاکستان و در رأس همهٔ مردم ، قائد اعظم محمد علی جناح این توصیهٔ جاودانهٔ اقبال راکه خطاب به انسان مسلمان می گوید:

تو شمشیری ز کام خود برون آ — برون آ از نیام خود برون آ
شب خود روشن از نور یقین کن — ید بیضا برون از آستین کن

۱. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، صص ۶۲ - ۶۴

بکاربستند وبا تلاش و مجاهدت خستگی ناپذیر خود،فکری راکه علامه اقبال در سال ۱۹۳۰درکنگرهٔ الهآباد مسلم لیگ مطرح کرده بود، هفده سال پس ازآن تحقق بخشیدند. تشکیل پاکستان که یگانه علاج برای حفظ و احیای شخصیت مسلمان هندی بود، یقیناً یکی از افتخارات بزرگ اقبال است.استدلالهایی که درمباحثات قائداعظم با جواهرلعل نهرو درباب جدایی مسلمین هند به چشم می خوردکه اساس آن برپایهٔ "ملت مستقل بودن مسلمانان هند"استوار است ، یقیناً از نظریات اقبال در رموز بیخودی و در بقیه آثار آن بزرگوار است.بنابر این همچنانکه خود برادران پاکستانی گفته و تکرارکرده‌اند، بی شک اقبال معمار و طراح پاکستان و تحقق بخشنده به ملت مستقل مسلمان در شبه قاره است.

نکته دوم که دانستن آن برای مردم مسلمان ومتعبد کشور ما یقیناً دلنشین و لذت‌بخش است درباره خصوصیات شخصی اقبال است ؛ برای مردم ما جالب است که بدانند اقبال ،کسی که فرهنگ و تمدن غرب را بخوبی شناخته و بخش مهمی از عمر خود را درتحصیل فرآورده های فکر غربی صرف کرده ، در رفتار شخصی خود همچون یکی از زهاد و عباد بوده و آن آمیزش و اختلاط به هیچ وجه نتوانسته است دراعمال و آداب اسلامی ودرزندگی شخصی اوکمترین تأثیری بگذارد. او فردی متعبد و مأنوس با قرآن و اهل تهجد و پرهیزکننده از محرمات بوده و حتی در دوران زندگی دانشجویی اش در اروپا هرگز این رویه را فرو نگذاشته است. اعتقاد او به قرآن در آن حد بوده است که به روایت فرزندش آقای جاوید اقبال،آیات قرآن رابه روی برگ درخت می‌نوشته وبه بیماران برای شفا می‌داده است،به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وبه خانهٔ خداوحتی به سرزمین حجازکه پایگاه وحی بوده،عشق می ورزیده است،علاقهٔ اوبه علوم اسلامی به‌حدی بوده که در آخر عمر می خواسته کتابهای خودرابفروشد وکتب فقه و حدیث و تفسیر بخرد، او اهل سوز وگداز عارفانه،نماز نیمه شب ، پارسایی و قناعت در زندگی و خصوصیات برجستهٔ دیگری از این قبیل بوده است.[1]... امیدواریم خدای متعال به ما توفیق بدهد تا بتوانیم به سهم خود ، حق بزرگ اقبال درامت اسلامی را جبران و اداکنیم.»[2]

*****

۱. اقبال ستارهٔ بلند شرق ، صص ۶۵ - ۶۸
۲. همان ص ۶۴

ادب امروز

ایران

خوانندگان گرامی !

به علت تراکم مطالب در این شماره دانش ، سومین بخش مقاله «همگام با فرهنگستان» در شماره آینده چاپ خواهد شد انشاء الله

ایرج تبریزی
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

قامت برازنده ادب امروز ایران (٤)

ادبیات امروز، حاکمیت ارزشها

وسایل ارتباط جمعی در جهان، از عوامل عمده ای هستند که در بسیاری کشورها در مسیر کلی تمرکز زبانی عمل می کنند و زبان را به سوی وحدت و مرکز ثقل سیاسی و اقتصادی می رانند.

به تبع آن زبان فارسی نیز امروزه حساسترین مراحل حیات خود را می گذراند، یعنی همان گونه که در انگلستان، زبان انگلیسی "لندنی" و در فرانسه، زبان فرانسوی "پاریسی" شده، در ایران نیز زبان فارسی "تهرانی" شده است و وسایل ارتباط جمعی در ایران خواه ناخواه زبان فارسی را به سوی "وحدت" یا "تهرانی شدن" می رانند.

وحدت زبانی را زبان شناسان ناشی از دگرگونی نظام اقتصادی و اجتماعی تازه به جای نظام فئودالی گذشته قلمداد می کنند؛ نظام تازه ای که تمرکز در هرچیز از جمله در زبان را طلب می کند ویکی از دستاوردها و پیامدهای آن، انهدام نیمه زبانها، گویشها ونیمه گویشهای متفاوت است که امری طبیعی و موافق با قوانین تکامل است و صرف نظر از دشواریهای راه، هیچ مقاومتی نیز قادر به انسداد این سیر طبیعی نخواهد بود. محو گویشها و نیمه زبانهای وابسته به زبان فارسی وایجاد وحدت زبانی هم امری حتمی و اجتناب ناپذیر است که ما امروزه به روشنی شاهد این جریان جبری هستیم،بگونه ای که نگارنده در یکی از روستاهای اطراف تهران وقتی بازبان محلی چند سال قبل همان

روستا با کودکان دبستانی سخن می گفت ، مفهوم کلامش را درک نمی کردند وتنها سالخوردگان قادر به فهم اصطلاحات زبانی و گویشی آن روستا بودند. لذا زبان فارسی نیز در فراروی وحدت خود به طور آشکار به سوی مرکز ثقل سیاسی واقتصادی، یعنی "تهران" ، تمایل دارد.

صرف نظر از اثر رسانه های همگانی ، بویژه صدا وسیما در وحدت زبانی و گویشی مردم ، به نظر زبان شناسان ، زبان همواره مانند سیلی خروشان در بستر رودخانهٔ زمان و زندگی خویش در حرکت و پیشرفت است و به سلیقهٔ این و آن و سرو صدای ویرایشگران اعتنایی ندارد ، چراکه زبان نیز مانند هر پدیدهٔ دیگری به مرور زمان تکمیل و دستخوش دگرگونی خواهد شد. لکن فصحای آرمانخواه و دستور نویسان سره نویس در برابر زبان شناسان واقع گرا معتقدندکه فراگیری زبان فصیح و صحیح ادبی ، موکول به فراگرفتن اصول وقواعد زبان وپیروی ازکلام نویسندگان بزرگ است ، و اگر تصرفی در آن می شود باید بروفق روح زبان وساخت و ریخت آن باشد ؛ به طوری که خواص ، آن را بپسندند و عوام از درک و فهم آن عاجز نمانند.

اگر مردم ما به زبان مادری خودنیندیشند ودر آن تدبر نکنند، ناچار مایه های شکوفایی فرهنگی وتغذیهٔ مغزی و روحی خود را در زبان بیگانه جست و جو می کنند و دچار نوعی اسارت و استعمار فرهنگی می شوند، و این امر جز زیانهای فراوان ، موجب احساس حقارت ، بی اعتمادی به نفس ، و عقب ماندگیهای شدید ذهنی و فرهنگی خواهد شد. بویژه که ما امروزه بیش از هر زمان دیگر مورد هجوم وحشیانهٔ انحطاط فرهنگی غرب وتعرض به باورهای اصیل خودقرار داریم و ممکن است بسیاری از مایه‌های فکری و فرهنگی خود را از دست بدهیم ؛ لذا می طلبد که صاحبنظران پیوسته در غنای زبانی و فرهنگی خودبکوشند. به این منظور زبان شناسان و اهل نظر دو راه پیشنهاد کرده‌اند؛ یکی تحقیق و تتبع در آثار گذشتگان و دیگر ، مایه گرفتن از زبان و فرهنگ مردم. بی شبهه در آثار منظوم و منثور زبان وادب فارسی ، به قدرکافی تعابیر جذاب و سخنان نغز ، امثال وحکم ، و ترکیبهای ظریف نهفته ، که بر بسیاری از آنها غبار فراموشی نشسته است ، باید غبار از چهرهٔ زنگارگرفته آن معانی و تعابیر زدوده و به بازار ادب

عرضه شود و سپس از فرهنگ مردم وزبانها و گویشهای شیرین محلی برای تکمیل آن بهره برداری شود.

این امر به ویژه در زمانی که وحدت زبانی امری اجتناب ناپذیر است و کلیه رسانه‌ها در این مسیر عمل می کنند، کاملاً ضروری است ، تا ما به نحوی مطلوب و هدایت کننده در سیر طبیعی آن اثر بگذاریم.

زبان در صورتی می تواند ادامه حیات دهدکه عمومی ، همگانی و پیوسته به جامعه باشد. به عبارت دیگر ، زبان مورد استفادهٔ جامعه هیچ گونه وابستگی طبقاتی و گروهی نمی پذیرد، که در غیر این صورت محکوم به زوال است ، زیرا چنانچه به زبانی نامفهوم میان گروه یا گروههایی بدل شود، چه بسا در حد گویش تنزل کند ؛ که ما پس از فروپاشی شوروی و تشکیل دولتهای مستقل و شیوع و گسترش زبان و ادب فارسی در آسیای میانه ، بخصوص باید به این نکته توجه کنیم و از مایه های زبان و گویشی آنان استفاده ببریم. علاوه بر مؤسسات فرهنگی و درسی دانشگاههای دولتی و غیر دولتی ، امروزه در شهرهای معروف دنیا هواداران فرهنگ وادب فارسی فراوانند و انجمن می کنند ودر ترویج زبان می کوشندکه شاید ما از بسیاری آنها بی خبر باشیم. نکته اساسی و مهمی که شاید در زمان ما نیز مطرح باشد مسئله ای است که شادروان استاد "عباس اقبال" در چند سال قبل در یکی از شماره های مجله یغما به آن توجه داد و آن این است که برخی در ممالک همجوار ایران می پندارند که ما خیال داریم فارسی را به جای زبانهای رسمی و محلی آنان بگذاریم وبه این شکل در امور داخلی آنان مداخله کنیم. این توهّم علاوه بر آنکه به سوءتفاهم می انجامد به اساس همکاری فرهنگی ایران باکشورهای همسایه لطمه شدید می زند. حال آنکه منظور ، حمایت از زبان فارسی و دفاع از آن است تا در جان هایی که فارسی رایج است و عاشق و طرفدار دارد، از آن حمایت شود.

بدیهی است این امر ، وظیفه و در شأن زبان دانان و فصحا و اهل تحقیق و "فرهنگستان زبان فارسی" است که برنامه ریزی کنند و زبان را از بسیاری ناهنجاریها و آلودگیهای غیر ضرور و معنا کُش بپیرایند و به آن غنا بخشند و در مسیر سالم هدایت کنند.

قدرمسلم هیچ زبانی تازمانی‌که قدرتی سیاسی ، نظامی ، اقتصادی یا معنوی پشت

آن نباشد ، نمی تواند انتشار یابد و نفوذ کند. چنانچه مورد حمایت قرار نگیرد، زبانهای دیگری جای آن رامی گیرند.اگر از قرن پنجم هجری به بعد در سراسر آسیای میانه زبان و ادب فارسی انتشار و رواج یافت ، به آن سبب بود که زبان ادب و دربار بشمار می‌رفت.

به همین دلیل ، در زمان حکومت امرای چغانیان و سامانیان ، شعرا و نویسندگان بزرگ فارسی زبان گرد ایشان حلقه می زدند، بعد از ایشان نیز عموم امرا و شاهان که در نواحی آسیای میانه بر روی کار آمدند ، همه شعر و ادب فارسی را تشویق می‌کردند. غزنویان و غوریان هم حوزه انتشار زبان و ادب فارسی رابه بخش مهمی از هندوستان کشاندند ، وسلجوقیان روم وترکان عثمانی هم قلمرو زبان وادب فارسی را از آناتولی به بالکان و مصر توسعه بخشیدند.

در پاکستان هم زبان اردو بر فارسی مبتنی است و پاکستان با هر مسلک و مذهب، ناگزیر دلش درگرو اندیشه و آثار " اقبال " ، و آثار اقبال هم عمدتاً به فارسی است. در حاشیه کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال در ایران و درحضور اندیشه‌مندان پاکستانی گفته شد[۱] که بدون درک زبان فارسی نمی توان یک اردو دان خوب بود ، زیرا پایه و اساس زبان اردو ، فارسی است و حوالی ٦٠ تا ٦٥ درصد زبان اردو را لغات فارسی تشکیل می دهد.

زبان فارسی زبان اقبال است . آیا می توان اقبال را در پاکستان کنار گذاشت؟ چنانچه بتوان اقبال راکنار گذاشت ، فارسی را هم می توان کنار نهاد. اگر می خواهند اقبال را داشته باشند باید وی را بشناسند و اگر بخواهند او را بشناسند باید زبان فارسی بدانند. بنابر این ادبیات فارسی نه تنها در ایران که در شبه قاره نیز جلوه گاه راستین انعکاس تلاشهای هزار سالهٔ مردم مسلمان فارسی زبان در زمینه های گوناگون هنر و معارف ،از حماسه و داستانهای دلکش و جذاب و تاریخ و افسانه و سیره و تفسیر قرآن و علم و عرفان و فلسفه و اخلاق است و به رود پهناوری می ماند که عطش هر تشنه ای را با هر ذوق و سلیقه فرو می نشاند. به جرئت می توان گفت که در هیچ جای جهان آثاری تابدین پایه عارفانه، عمیق و پراز ابعاد رستخیز بخش حسّ و ایمان و شناخت وعشق

۱. کیهان فرهنگی ، شماره ۱ ، فروردین ۱۳۶۵

یافت نمی شود.

در قرن هفتم هجری ، در سالهایی که معماران چیره دست ایرانی در ساختن بنای معروف "الحمرا" در اسپانیا می کوشیدند، خیاگران چینی برای "ابن بطوطه" جهانگرد مراکشی این غزل "سعدی" را می خواندند:

تا دل به مهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام
چون در نماز استاده ای گویی به محراب اندری

و در همان سالها ، کتیبه های سنگهای مزار را در "جاوه" و "سنگاپور" به فارسی می‌نوشتند ، از آن جمله بر سنگ قبری از سال ۸۲۳ هـ که ٤٠ سال پیش در "مالایا" کشف شد این غزل سعدی را نگاشته اند :

بسیار سالها بر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبا رود [1]

باشد که قدر زبان فارسی را بدانیم و پاس ثروت گران سنگش را بداریم و در افزودن بر این ثروت عظیم جاویدان بکوشیم و در برابر نفوذ نامعقول زبانهای بیگانه که متأسفانه امروز مایهٔ رونق بازار بی دانشان و کوته بینان است ، سدّی از دانش و بینش آمیخته به عشق و ایمان بکشیم . باشد که تاجهان باقی است ، زبان فارسی مایهٔ سرافرازی و بلندنامی مسلمانان بماند.

غرض از این اشارات اصالت زبان فارسی و ریشه دار بودن آن است . به عبارتی ادب امروز ایران هم نمی تواندجدا از ریشهٔ خودباشد. بلکه شاخ و برگ همان درخت کهنسالی است که ریشه در سراسر منطقه دارد . یعنی وقتی ما از "ادب امروز ایران" یاد می‌کنیم ، متعلق به همه فارسی زبانان است و نمی تواند تافته ای جدا بافته باشد. مرکز ثقل این زبان در ایران و تهران است،اما همان زبان و ادب "سعدی" و "حافظ" است که زبان عجم به شمار می رود و همه موظفند در برومند نگاه داشتن آن در منتهای آراستگی، کوشش کنند . لکن وقوع انقلاب اسلامی در ایران به غنای این ادبیات افزوده و گرد از مضامین غبارگرفته آن زدوده ، ارزشها را از نوزنده کرده و در واقع بازگشت به خویشتن را

۱.محمد امین ریاحی؛«نفوذ زبان فارسی در قلمرو عثمانی»،ارمغان،شماره ۲، سال ۴۹، ص ۷۸

که علامه اقبال در اشعار خود پیوسته از آن یادمی کرده عینیت بخشیده و وارد صحنه کرده است. در ادبیات امروز ایران به نمونه های بسیاری برمی خوریم که هدفش حاکمیت بخشی به ارزشهاست. مثلا در پاسخ به شعرجنجالی "احمدشاملو" (بامداد) با عنوان «باچشمها» که شاعر مردم را این گونه خطاب کرده بود:

« ای یاوه/ یاوه / یاوه خلایق / مستید و منگ ؟ یا به تظاهر تزویر می کنید؟ / از شب هنوز مانده دودانگی / ور تائبید و پاک و مسلمان / نماز را از چاوشان نیامده بانگی .»[1]

"نعمت میرزاده" با احتیاط گفته بود:

«هرگز مباد نفرت از این مردم / این مردمی که دوستشان داری / این مردمی که دوست تو را دارند ! »

اما "حسن حسینی" شاعر نسل انقلاب ، قاطع تر پاسخ داد :

« ای بامداد ! / ای کرده کاوه های زمان را - در عصر مار دوش - یاوه قلمداد / اینک در این طلیعهٔ خونبار / انگشت موشهای تجاهل را / از دخمه های گوش برون آر»[2]

"عبد الجبار کاکایی" در مقاله‌ای باعنوان " آوازهای نسل سرخ " از موضع تحلیلی، مطالب ارزنده ای در وصف آثار شاعران انقلاب مطرح ساخته است که مجال پرداختن به همه آن نیست، بخصوص که درج یک دیدگاه در این مقاله مناسب به نظر نمی‌رسد، لکن چند جمله از آن نقل می شود:

«جریان منفعل ولائیک که پیوندهای اجتماعی را حقیر می شمارد و وابستگیهای سیاسی با قدرتهای برتر دارد ، تحت پوشش قشر روشنفکر تاکنون برای جامعهٔ ما مشکلات فراوانی تولید کرده است . بنابر این اگر در این عبارات نامی از روشنفکر برده می شود ، آن قشر دلسوز و پیشرو جامعه که علاج دردهای اجتماعی را می دانند مراد نیست ».

"گرما رودی" هم در این خصوص می سراید:

«هم اکنون که نعش تو را به ناکجا می برند / او درکانه ای نشسته و ودکامی نوشد/ و مرگ تو را

---

۱. مرثیه های خاک ، ص ۳۱

۲.همصدا با حلق اسماعیل ، ص ۴۶

تحلیل علمی می کند ... / بر او ببخش خواهرم ، روشنفکر است »

این اعتراض مقدمه و سرفصل اعتراضهایی می شود که بعدها در شعر شاعران نسل انقلاب ، جایگاه ویژه ای پیدا می کند. مثلاً "حسن حسینی" می سراید :

« روزی که روشنفکر / در کوچه های شهر پر آشوب / دور از هیاهو عرق میخورد/ با جانفشانی‌های حزب الله / تاریخ این ملت ورق می خورد»[1]

و "موسوی گرمارودی" در مقایسه برخی شاعران پیش و پس از انقلاب اسلامی می‌گوید:

« کدام شاعرترند ؟ / آنکه از سرانگشتان / بر دیوارها تصویر سرخ می کشد / یا آنکه با کلمات در شعر سپید ،نقش رنگین می زند؟»

به هر حال شعر انقلاب هم مانند نثر آن حاوی اندیشه ها و مضامین ناب اسلامی و انقلابی است . در محتوا و به لحاظ مردم‌گرایی و مردم باوری وبازگشت به عشق عارفانه و ترسیم افقهای روشن پیروزی، همپای تحول در سایر شؤون اجتماعی گام برداشته است و حاوی همان مفاهیمی است که در اندیشه های ناب "اقبال" و "ناصر خسرو" و مانند آنان می بینیم و می خوانیم . ادبیاتی است که ریشه در عشق و ستم ستیزی دارد ، و امروزه شاخه های سرسبز فراوانی آورده و آن مفاهیم را وارد زندگی مردم ایران کرده است.

*****

حکایت

موذنی بانگ می‌گفت و می دوید. پرسیدند که چرا می دوی ؟ گفت:

می گویند آواز تو از دور خوش است. می دوم تا آواز خود را از دور بشنوم.

(کلیات عبید زاکانی)

---

۱. همصدا با حلق اسماعیل ، ص ۵۰

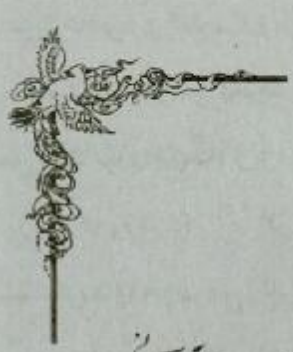

«حور و شاعر»

حور:

نه بباده میل داری به من نظر گشائی — عجب اینکه تو ندانی ره و رسم آشنائی
همه ناز جستجوئی همه سوز آرزوئی — نفسی که میگدازی غزلی که می سرائی

به نوای آفریدی چه جهان دلکشائی
که ارم به چشم آید چو طلسم سیمیائی

شاعر:

دل همه ان فریبی به کلام میش داری — مگر اینکه لذت او نرسد بنوک خاری
چکنم که فطرت من به مقام در نسازد — دل ناصبور دارم چو صبا به لاله زاری
چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروئی — تپد آن زمان دل من پی خوبتر نگاری
نه ستاره جویم نه ستاره آفرینی — سر سنه لی ندارم که بیرم از قراری
چو ز بادهٔ بهاری قدحی کشیده خیرم — غزلی دگر سرایم به هوای نوبهاری
طلسم نهایت آن که نهایتی ندارد — به نگاه نا شکیبی به دل امیدواری

دل عاشقان بمیرد به بهشت جاودانی
نه نوای دردمندی نه غمی نه غمگساری

پیام مشرق علامه اقبال

ع. سرافراز
دفتر دانش

سرایندهٔ ارزشها

"دکتر فاطمه راکعی"، شاعرهٔ معاصر ایران، آبان ماه امسال برای شرکت در "همایش منطقه‌ای جایگاه‌ومنزلت زن از دیدگاه اسلام" و "همایش بین المللی فکر اقبال" به پاکستان آمده بود. دانش می خواست که پیرامون ادبیات بویژه شعر معاصر ایران با ایشان گفت وگویی داشته باشد، اما توفیق رفیق راه نشد.

از این رو برای آشنایی خوانندگان گرامی با یکی دیگر از چهره های ادبی پهنهٔ فارسی، به آوردن سه قطعه شعر و اجمالی از زندگی نامه وی بسنده شد.

نام و نام خانوادگی: فاطمه راکعی

دانشنامه: دکترای زبان شناسی

پیشه: ـ استاد دانشگاه و معاون آموزشی - پژوهشی دانشکده الهیات و ادبیات دانشگاه الزهرا - تهران

ـ عضو شورای مرکزی "جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران"

ـ مدیر دفتر شعر جوان

آثار: ۱. سفر سوختن (مجموعه شعر)

۲. آواز گلسنگ (مجموعه شعر)

۳. دربارهٔ شعر (ترجمه فارسی مجموعه مقالات ادبی "لارنس پرین")

٤. زبان و منطق (ترجمه از انگلیسی)

۵. مقالات گوناگون ادبی و زبان شناسی: چاپ شده در مجلات ایران

***

آفتاب عشق

پیشکش به پیشگاه مقدس زهرای اطهر سلام‌الله‌علیها

ای بـی نشانه ای کـه خـدا را نشـانه ای — هر سو نشان توست ، ولی بی نشانه ای
ای روحِ پر فتوحِ کمال وبلوغ و رشد — چون خونِ عشق در رگِ هستی روانه ای
با یادِ رویِ خوب تو می خندد آفتاب — بر خاکِ خسته ،رویشِ گل را بهانه ای
ای نـاتمام قـصهٔ شـیرینِ زنـدگی — تـفسیرِ سـرخِ زنـدگیِ جـاودانـه ای
تـصویرِ شـاعرانـهٔ در خـود گـریستن — رازِ بـلندِ سـوختنِ عـارفانه ای
هیهات ، خاکِ پایِ تو و بوسه های ما ؟! — تـو آفتـابِ عشـقِ بـلند آستـانه ای
در بـاور زمـانه نگـنجد خیـال تـو — آری ، حـقیقتی بـه حـقیقت فـسانه ای

«زهرا» ی پـاک ، ای غـمِ زیبـایِ‌دلنشین
تـو خـوانـدنی تـرین غـزلِ عـاشقانه ای

***

تفسیر معنای عشق

برای زنان ،که تفسیر معنای عشقند...

مـن بـاده پیمـای عشـقم — سـرمست صهبـای عشـقم
از مـن سـبوی مـحبت — بستـان کـه سقـای عشـقم
مـی بـخشمت زندگـانی — آری ، مسیحـای عشـقم
بـنگر کـه بـا جـرمِ خـوبی — چـون بـر چلیپـای عشـقم !
مـی جـوشد از مـن تـرانـه — آری ، نکیسـای عشـقم
مـی پـرورد دامـنم گـل — طـبع شکوفـای عشـقم
دانـند گـوهر شنـاسان — غـواص دریـای عشـقم
بـر دفـتر روزگـاران — مکـتوب خـوانـای عشـقم
نـیکم اگـر دیـده بـاشی — دانـی کـه دنیـای عشـقم
در چشـم پـر راز "مـریم" — رمـز معمـای عشـقم
هـم سـعی نستوهِ "هـاجر" — آن پـای پویـای عشـقم

دست کریم "خدیجه" در کار احیای عشقم
من خشم زیبای "زهرا" یعنی که غوغای عشقم
در صبر بشکوه "زینب" فریاد غرّای عشقم
من خون گرم "سمیّه" تضمین فردای عشقم
معراج را پایگاهم یعنی مصلای عشقم
سرچشمهٔ عشقم ، اما لب تشنه، جویای عشقم
یک جرعه ام مهربانی ! دست تمنای عشقم
مشکن مرا بی بهانه ای مست ، مینای عشقم
در مسلخ مهربانی زخمی ترین نای عشقم
تعبیرِ آیاتِ دَردم
تفسیرِ معنای عشقم...

***

زینب مجسّم

برای مادرم

آن خطوط شکسته را خواندم نامهٔ عاشقانهٔ غم بود
راز یک عمر سوختن در خود خفته در آن خطوط درهم بود
آنکه پهنای پاک دامانش پایگاه عروج آدم بود ،
در طنین زلال زمزمه‌اش جوشش مهربان زمزم بود ،
دامن آسمانیش هر شب پر ستاره ز اشکِ نم نم بود
آه، تاوان مهربانی را پشتش از بار غُصّه ها خَم بود
و آن دلِ مهربانِ دریاییش مرکزِ ثقلِ رنجِ عالم بود
بردبار و بزرگوار و صبور
مادرم ، "زینب" مجسّم بود

*****

راز زندگی

غنچه با دل گرفته گفت:

«زندگی لب ز خنده بستن است

گوشه‌ای در درون خود نشستن است»

گل به خنده گفت:

«زندگی شکفتن است

با زبان سبز راز گفتن است»

گفتگوی غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می رسد

تو چه فکرها که می کنی؟

راستی کدام یک درست گفته اند؟

من که فکر می کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است

گل، یکی دو پیرهن

بیشتر ز غنچه پاره کرده است

قیصر امین پور - معاصر

فارسی امروز

شبه قاره

ای زبان فارسی در کار باش
رهگشای راه ناهموار باش

برخی از استادان براین عقیده اند که امروزه چیزی بنام "فارسی امروز شبه قاره" هویت ندارد و آنچه اینک از خامهٔ فارسی نویسان این مرزوبوم می تراود همان فارسی ایران است.

بعضی نیز بر این باورند که هرچند شیوهٔ فارسی نگاری امروز شبه قاره بنام "سبکی ویژه" نامبردار نیست، اما با ویژگیهایی از فارسی ایران و افغانستان و تاجیکستان متمایز می شود.

شماری نیز "نثر" فارسی امروز شبه قاره را درخور تأمل نمی‌دانند، اما می‌گویند "نظم" امروز آن می تواند درمیان سبک‌های فارسی، پله ای را به خود اختصاص دهد.

دانش بدون هیچگونه داوری، شعر فارسی امروز شبه قاره و برخی مقالات نویسندگان به ویژه دانشجویان رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی این سامان را با کمترین ویرایش فنی و محتوایی در این بخش می‌گنجاند.

دکتر زیب حیدر (حیدرآباد - دکن)
ترجمه بشارت محمود میرزا
دفتر دانش

پشتیبانی پادشاهان قطب شاهی

از دانشمندان، سخنوران و سرایندگان فارسی

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال
چون نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

دکتر جمیل جالبی می‌نویسد: «یکی از ویژگی‌های مشترک پادشاهان قطب شاهی این بود که همه از تحصیلات عالی برخوردار بودند. آنها از یک سو ویژگی نژادی [ایرانی] خود را حفظ نموده و علوم اسلامی را گسترش دادند و از سوی دیگر با اختیار کردن آداب و سنتهای کشور خود [هند]، فرهنگ سومی را ایجاد کردند که دارای اجزای سالم هر دو فرهنگ [ایرانی و هندی] بود.»[2]

در پایان سدهٔ پانزدهم میلادی شاهنشاهی "بهمنیان" سقوط کرد و به پنج سلطنت مستقل در دکن تجزیه شد. "سلطان قلی" که بزرگ ترین و صمیمی ترین امیر خانوادهٔ بهمنیان بشمار می‌رفت، در سال ۹۲٤ هـ‌ق فرمانروایی خود را اعلام کرد، و پادشاهی خاندان "قطب شاهی" را بنیان گذاشت.

دکتر شریف النساء انصاری در دیباچهٔ حدایق السلاطین می‌نویسد: « پادشاهان

---

۱. زیب حیدر؛ « قطب شاهون کی فارسی علما، ادبا، اور شعرا کی سرپرستی »؛ سب رس؛ مئی - جون ۱۹۹۶، ج ۵۸، ش ۵۶. این مقاله با تصرف و تلخیص از اردو به فارسی برگردانده شده است.(مترجم)

۲. تاریخ ادب اردو، ج ۲، ص ۲۸۲

خانوادهٔ قطب شاهی خود شان را ایرانی می دانستند و دست دوستی به سوی "صفویان" دراز کردند و فرهنگ دکن را چنان رشد دادند که پایتخت حیدرآباد بنام "صفاهان نوین" مشهور شد.» علامه میر محمد مومن استرآبادی علیه‌رحمه در وصف حیدرآباد می سراید:

سرمه شد خاک تلنگانه ز فرخ پای تو ای خدایی پا کز تو هر زمان جان نوی
گر صفاهان نوشُد از شاه جهان عباس شاه حیدرآباد از تو شد شاها! صفاهان نوی

اختر حسن در ادب فارسی گولکنده می نویسد:« گمان می رودکه در زمان سلطان قلی قطب الملک ، پایتخت سلطنت قطب‌شاهی از علما و ادبا خالی نبوده است... امکان دارد که بعد از پایان سلطنت بهمنیان بعضی از ارباب کمال و اهل فضل و هنر به گولکنده سرزده و از فیض سلطان قلی برخورده باشند. ولی در تواریخ و تذکره های زمان پادشاهان قطب شاهی حالات زندگی علما و شعرا و ادبای این زمان یافته نمی شوند.»

نصیر الدین هاشمی در نسخه خطی دکن در اروپا نوشته است:« در زمان سلطان قلی قطب شاه پایتخت دولت گولکنده از ادبا و شعرا و هنرمندان خالی نبود.در گولکنده شعرا و ادبا در جایی بنام " آتش خانه "گرد می آمدند. در تاریخ محمد قطب شاه، حدیث " آتش خانه" را به زمان ابراهیم قطب شاه نسبت داده است. این نخستین و مستند ترین تاریخ زمان قطب شاهیان به شمار می رود. بنابر این ما این نظر را قبول داریم.

"گولکنده" از همان زمان "سلطان قلی" قطب الملک ،بنیانگزار پادشاهی گولکنده ، مرکز روحانیان و شعرا و ارباب کمال شده بود. بسیاری از دانشمندان بزرگ از ایران به گولکنده آمدند و این روند تا زمان "ابوالحسن تاناشاه" آخرین پادشاه خانواده قطب شاهی ادامه پیدا کرد. پادشاهان قطب شاهی نه تنها از این علما و ادبا پشتیبانی کردند بلکه آنها را به گماشتن بر مناصب جلیل سرافراز کردند .شمار این علما و بزرگان بسیار است که در این جا برخی از دانشمندان نامدار و ارباب کمال مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرند .

۱. علامه میر محمد مؤمن استرآبادی

یکی از سرآمد ترین و بزرگترین علمایی که در آن زمان بسر می برد ، "میر محمد مومن استرآبادی" ، از خانواده گرامی موسوی استرآباد است . پدرش هم در ردیف

علمای بزرگ ایران بشمار می رفت . وی در سال ۹۸۹هـ به هند آمد و در زمان محمد قلی قطب شاه از احترام ویژه ای برخوردار شد. شاه او را به منصب "پیشوایی" برگماشت. وی در ادارهٔ امور دولت گولکنده منشاء خدمات بزرگی از جمله بنا کردن شهر "حیدرآباد" شد که شرح آن رفت .

"علامه میر محمد مومن" جایگاهی بلند داشت. از دروازهٔ بزرگ قلعه تا کاخ ، سوار و در پالکی نشسته رفت و آمد می کرد و تنها او از این امتیاز برخوردار بود.[1] وی همچنین معلم سرخانهٔ شهزاده "محمد سلطان" شد و او را متقی و متدین بار آورد. علاوه بر مقرری بالایی که از سوی دربار شاهانه به وی پرداخت می شد زمین بزرگی نیز در اختیار وی نهاده شده بود. اما او درآمد خویش را در کارهای بی ارزش دنیوی هزینه نمی کرد بلکه با آن هزینه های مدرسه و مکتب را می پرداخت .

علامه مولف رسالهٔ مقداریه است ،که در آن پیمانه ها و اوزان را طبق "فقه جعفری" شرح داده است. دکتر زور نوشته است که وی مقداریه را که دربارهٔ اوزان و اندازه های شرعی است در زمان محمد قلی قطب شاه به رشتهٔ تحریر در آورد.این کتاب در "او.ام.ال. حیدرآباد" و "کتابخانه سالار جنگ" موجود است.نیز کتاب الرجعت را بزبان عربی نوشت . افزون بر این دیوان او در "اندیا آفس لایبریری لندن" محفوظ و در تواریخ مختلف دورهٔ قطب شاهی نیز ابیات پراکنده ای از آن بدست می رسد. مولف شاهنامه و مصنف حدیقة السلاطین این ابیات را تصحیح کرده اند. شعر او دانش افزا و جذاب است. قصایدی هم در مدح محمد قلی قطب شاه دارد. مطلع قصیده‌ای که هنگام جلوس سلطان محمد قلی قطب شاه سروده ، این است :

با محبت باز بستم عهد و پیمان نوی
کهنه جامه می‌فشانم پیش جانان نوی

از دیگر یادگارهای او "دایرهٔ میر مومن" است که شماری از علما و مشاهیر در آن جا مدفونند و امروز نیز مردگان در آن بخاک سپرده می شوند .

۱.بعد از "میر محمد مومن"، "ابن خاتون" از این امتیاز ویژه برخوردار شد.

۲. علامه شیخ محمد بن خاتون

دومین عالم بزرگ این عصر "علامه ابن خاتون" است که دربارهٔ او "راحت عزمی" کتابی مفصل نوشته است. این جا بطور خلاصه باید گفت که وی در زمان "عبد الله قطب شاه" پیشوای سلطنت، و از آن دسته علمایی بود که با وسعت نظر، انسان دوستی، دانشمندی، بصیرت در سیاست جامعه و امور آن، نور دانش و بینش، ویرایش و نمایش فرهنگ قطب شاهی را باعث شد. علامه مجتهد عصر خود بود و به تعلیم و تعلم علاقهٔ ویژه داشت. در زمان "محمد قلی قطب شاه" بنیانگزار حیدرآباد، به گولکنده آمد و مشغول بتدریس گردید. در اواخر زمان وی در خدمت سلطنت در آمد و از طرف سلطنت گولکنده خدمات مهم سفارت را تا نه سال در ایران بر عهده گرفت. در آغاز پادشاهی "عبد الله قطب شاه" از ایران به هند بازگشت و منصب "نائب پیشوا" را بعهده گرفت. سپس به منصب "پیشوایی" سلطنت رسید و تا آخر عمر از این منصب جلیل برخوردار بود. علامه پنج کتاب بزرگ بنام‌های:شرح ارشاد الاذهان (ترجمه تاریخ قطب شاهی)، شرح اربعین (شرح جامع عباسی)، کتاب الامامة (تکمله جامع عباسی)، رساله فی جواب الهامبه و تمهید القواعد (در اصول فقه شیعه) تالیف کرد. همهٔ این کتابها منثور و موضوعشان مذهب است ولی اهمیت مذهبی از اهمیت ادبی آنها به هیچ وجه نکاسته و به قلمی شیرین و شیوا نگاشته شده اند. علامه غزل سرای خوبی نیز بود. در سخن وی هم شور زندگی هست و هم پرواز بلند اندیشه. "راحت عزمی" در بررسی اشعار علامه می‌نویسد: «لحن او بسیار شیرین و شعرش از آهنگ خاصی برخوردار است.»

۳. میرزا قلی بیگ نیک نام خان

روحانی دیگر این زمان "میرزا قلی بیگ نیک نام خان" از صاحب منصبان دربار "شاه عباس صفوی" است که به حیدرآباد آمد و به دربار "عبد الله قطب شاه" پیوست. او صاحب شمشیر وقلم بود. در زمان "علی عادل شاه" چون مغول‌ها بر "بیجاپور" تاختند، "نیک نام خان" بفرماندهی لشکر گسیل شد. وی نیز "علی بن طیفور" را از ایران به حمایت و پشتیبانی فرا خواند. "ابوالحسن تاناشاه" ناحیه منگلور را به نیک نام خان بعنوان تیول بخشید.

٤.ملا مجلسی اصفهانی

محمد عبد الجبار ملکاپوری در تذکرهٔ شعراء دکن می‌نویسد:« ملا مجلسی تخلص و نام او بود. در اصفهان متولد شد، صاحب فضل و کمال، سخنور و سخن شناس و شاگرد "ملا محتشم کاشی" بود و در میدان شعر مهارت کاملی داشت. ظریف الطبع، بذله گو، عشق پرست و شیفتهٔ حسن بود. از شمال هند به حیدرآباد آمد. به دربار قطب شاه رسید...» او در سال ۱۱۰۰ هـ درگذشت.[1]

٥. ملا حسین طبسی

در زمان ابراهیم قطب شاه فقط به یک عالم چیره دست بنام "ملا حسین الطبسی" برمی خوریم که "صدر جهان"[2] دربار بود، و کتابی بنام مرغوب القلوب تالیف کرد که در تاریخ قطب شاهی دربارهٔ آن سخن رفته است.

٦. جمشید قلی قطب شاه

مولف تاریخ محمد قطب شاهی درباره "جمشید قلی" می‌نویسد که او دارای فضل و کمال بود و شعر هم می سرود. جمشید قلی خودش شاعری بسیارگو بوده و این مطلب را تاریخ نویسان نقل کرده اند. هنگام برگشت از حصار "وجیانگر" او برای دیدار "برهان نظام الملک" حکمران "بیدر" رفت. فرمانفرمای "احمد نگر" اجازه خواست تا به خدمتش خطا بی عرضه کند. جمشید قلی رضایت نداد و فی البدیهه این بیت را خواند:

مرانیست به چتر شاهی نیاز
خطا بی نخواهم به عمر دراز

۷.میر محمد شریف وقوعی

"ملا شریف وقوعی" ملک الشعرای دربار جمشید قلی بود. ولی نه دربارهٔ زندگی

۱.تذکرهٔ محبوب الزمن، ص ۹۷۸
۲.صدر جهان: یکی از مناصب دربار قطب شاهیان

او خبری در دست است و نه از شعر او نمونه ای . ولی پیداست که جمشید قلی که خودش شاعر توانایی بود رایگان به او خطاب ملک الشعرا نداده و حتماً شاعر بزرگ زمان خود بوده است. در تحفة الکرام دربارهٔ "میر محمد شریف وقوعی" آمده که از سادات نیشابور بود و در شعر و تاریخ دانی یدطولایی داشت.

۸. ابراهیم قلی قطب شاه

زمان طویل دولت ابراهیم قلی قطب شاه فصل مهم تاریخ گولکنده بشمار می‌رود. او پادشاهی خوش خلق و دانشمند بود. در زمان او سلطنت گولکنده گسترش یافت. مدرسه های زیادی ساخت که در آنها تعلیمات رایگان برپا بود. و به آنها هزینه و جایزه نیز داده می شد. او فرهنگ ملی دکن را بنیان گذاشت . خودش شاعر ونثر نویس نبود ولی در قدر و منزلت شعرا و ادبا مبالغه می‌کرد. "رفیع الدین ابراهیم شیرازی" در تذکرة الملوک می نویسد : « هر وقت از باغ ها میوه دریافت می کرد قسمتی از آن را نزد شاعران و ادیبان هدیه می‌فرستاد.»[1] دکتر زور در کتاب داستان ادب حیدرآباد می‌نویسد که اطلاعی از شعرای فارسی عهد ابراهیم در دست مانیست. البته احوال سه شاعر اردوی آن زمان "ملا خیالی" و" سید محمود" و "فیروز" ذکر شده است . "ملا خیالی" در ۹۷۳هـ یک مسجد دو طبقه بناکردکه تا این زمان در حصار نوین گولکنده پا بر جا است . در تاریخ قطب شاهی آمده است که شعرا و ادبا همیشه در رکاب "ابراهیم" بودند و او قسمتی ازکاخ خود راکه " آتشخانه " نامیده می شد ، به آنها اختصاص داده بود. اهل فکر و نظر و ارباب ادب و دانش در آنجا گرد می آمدند و مجالس شعر و سخن تشکیل می دادند. گاهی پادشاه نیز دراین مجالس شرکت می کرد. در زمان "ابراهیم قطب شاه"، جز شعر و نظم در موضوعات مذهبی و تاریخی نیز کتاب هایی به رشتهٔ تحریر در آمد. در آن زمان تعدادی از افراد برجستهٔ فلسفه و حکمت نیز در گولکنده وجود داشتند.

۹. خورشاه بن قباد الحسینی

"خورشاه" متفکر و محقق و پژوهشگر بزرگ دربار ابراهیم بودکه کتابی حجیم در

۱. تذکرة الملوک ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ

تاریخ تألیف کرد.

۱۰. قاسم طبسی

"قاسم طبسی" مجموعه ای از اسناد ونامه ها گرد آوری کرد که به انشای قاسم طبسی معروف است. در این مجموعه ، مولف رخدادهای تاریخی زمان خود و روابط هندو ایران را شرح داده است. جمشید قلی به پاس خدمات علمی وادبی قاسم طبسی دهکدهٔ قطب الله پور را بوی بخشید.

۱۱. وفا خان

دانشمند دیگر این دوران "معز الدین" معروف به "وفا خان" ، وزیر ابراهیم قلی بود که در شعر دستی داشت و شاه برای وی احترام خاصی قائل بود.

۱۲. میر شاه

"میر تقی الدین" شاعر ، معروف به "میر شاه" عالم بزرگی هم بود که احوال او در تحفة الکرام و آتشکده آمده و این دو بیت از او در آتشکده درج است:

"لطف با غیر غایتی دارد — جود با ما نهایتی دارد
گوش بر حرف مدعا تا چند — هر که بینی حکایتی دارد»

۱۳. محمد قلی قطب شاه

"محمد قلی قطب شاه" بنیانگزار فرهنگ مشترک دکن بود. در زمان او مراسم عیدهای محلی مثل "بسنت" ، "دیوالی" ، "هولی" و "دسهره" با جنب و جوش برگزار می‌شد. او پوشش ایرانی را کنارگذاشته ، لباس دکنی را انتخاب کرد. وی ادب فکاهی را دوست می داشت و در زمانش شعر و موسیقی خیلی رشد کرد. یک دیوان ضخیم از او یادگار مانده است. کتابت کلیات محمد قلی در سال ۱۰۲۵ انجام پذیرفت. در اشعارش از حسن و عشق و روابط عاشقانه فراوان دیده می شود. یک مرثیهٔ فارسی نیز از او مانده است. ازاوست :

زمستان محنت به دو عالم نفروشند — کیفیت ته جرعهٔ پیمانه خود را
حرفی ز لب یار شنیدیم شنیدیم — صد شکر که این باده چشیدیم چشیدیم

١٤. اسد الله وجهی

از یک بیت او پیدا می شود که نامش "اسد الله وجیهی" و از اهالی خراسان بوده است. طبعی رنگین و مایل به عیش و طرب داشت و ملک الشعرای دربار "محمد قلی قطب شاه" بود. او زندگی طولانی یافت و چهار پادشاه خانوادهٔ قطب شاهی را دید. در سال ١٠١٨ هـ مثنوی قطب مشتری را تصنیف کرد. در زمان "سلطان محمد" پانزده سال عزلت گزید. ولی پس از وی در سال ١٠٣٥ هـ در زمان "عبد الله شاه"، سب رس را نوشت. نسخه ای از دیوان فارسی وجهی مشتمل بر غزل، رباعی و قطعه با نهصد بیت، در کتابخانهٔ موزهٔ سالار جنگ قرار دارد، که از اول و آخر آن اوراقی افتاده است. از او است:

جایی است در این بزم "وجیهی" که ز رشکش
حسرت به آن خاک کند حکمت جم را

١٥. میرزا امین شهرستانی

شاعر دیگر این عصر "میرزا امین شهرستانی" بود. از مثنوی خسرو و شیرین معلوم می شود که در ٢٩ سالگی از میهن خود به هند آمد و در سال ١٠١١ هـ بر منصب جلیل "میر جمله" گماشته شد. به "روح الامین" و "روح امین" تخلص می کرد. در بدو شباب به قله شهرت رسید. در سال ١٠٢٧ هـ از پادشاه اجازه خواست تا به سفر حج برود و به بیجاپور رفت. در آنجا "عادل شاه" ازوی آنگونه که باید و شاید پذیرایی نکرد. پس از حج به دربار "شاه عباس صفوی" رسید تا به منصب وزیری سرافراز شود ولی موفق نشد. با نومیدی راهی دهلی شد. "جهانگیر" به او منصب بیست هزاری و خلعت و جوایز داد. در زمان "شاهجهان" هم بر منصب "میر بخشی" گماشته شد. سرانجام در ٦٦ سالگی در ١٠ ربیع الثانی سال ١٠٣٨ هـ درگذشت. یک دیوان غزلیات او به نام گلستان ناز همراه پنج مثنوی به چاپ رسیده که درکتابخانه های مختلف هند قرار دارد. از دیباچهٔ مجموعهٔ غزلیات او پیدا می شود که او در آغاز غزل می سرود. "شمس الله قادری"

عقیده دارد که سال تالیف این دیوان ۱۰۲۰ هـاست. ولی این نظر درست نیست. چون او در سال ۱۰۱۲ هـ به حیدرآباد آمد و با دربار قطب شاهی پیوند گرفت. بیشتر غزلهای این دیوان مشتمل بر پنج تا هفت بیت است. در این نسخه قصیده ای در مدح کشمیر سروده، ولی از آن نمی‌شود پی برد که او درچه زمانی به کشمیر رفته است. مطلع قصیده این است:

گل حدیقهٔ جان عکس خار کشمیر است
بهشت گستر نهان شرم سار کشمیر است

او در حقیقت شاعر غزل و مثنوی بود و مثنوی را به اوج کمال رسانید. بر استعداد خدادادی خود افتخار می کرد. در شعرش سادگی و خوش آهنگی "سعدی" و شیرینی "حافظ" وجود دارد و از تصنع بدور است:

به پیش مدعی ابرو بلند کرد و گذشت — مرا در آتش غیرت سپند کرد و گذشت

*

"روح الامین" به کفر و به اسلام کرد پشت — راهی گرفت پیش، ندانیم راه کیست

*

هست "روح الامین" پیمبر عشق — امت او شوید با اصحاب

۱۶. حسین بن علی

شاعر دیگر این عصر "حسین بن علی" متخلص به "فرسی" است. دکتر "اسپرنگر" اسمش را فرسی حسین بن علی نوشته است. اوشاعر غیر معروف ولی باکمال عهد محمد قلی قطب شاه بود که تاریخ پادشاهان دورهٔ قطب شاهی را به روش شاهنامه در بیست هزار بیت به نظم آورد. یک قسمت از این تاریخ در "کتابخانه سالار جنگ" و نسخه دیگری از آن در "کتابخانه ایشیاتک سوسائتی آف بنگال" حفظ می شود. نام این نسخهٔ خطی نسب نامه قطب شاهی است. او بر زبان و بیان تسلط کامل داشته وکلامش ساده و روان است.

۱۷. سلطان محمد قطب شاه

"سلطان محمد" به فلسفه وتاریخ وعلوم دینی علاقه داشت وبیشتر وقت خود را

در صحبت علما بسر می برد. در کتابخانهٔ شخصی او کتاب هایی دربارهٔ مذهب، تاریخ، فلسفه و فرهنگ بود که خود آنها را مطالعه و نقد می کرد. سلطان محمد دیوان عموی خود محمد قلی قطب شاه را نیز تنظیم کرد و بر آن دیباچه نوشت. او به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می سرود و در شعر از "حافظ شیراز" متاثر بود. در آغاز "ظل الله" و سپس "سلطان" تخلص می کرد. یک دیوان او در "کتابخانه سالار جنگ" قرار دارد که دارای ۱۷۷ بیت است. این دیوان، یک غزل در توحید باری، دو غزل در مدح شاه اولیا علیه‌السلام، سه غزل دربارهٔ دیگر ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام، دوازده غزل دیگر، دوازده رباعی و در آخر هم یک مرثیه در رثای سید الشهداء حضرت امام حسین علیه‌السلام دارد. از اوست:

قـوب یـارم ز عشـق و دولت اوست　　ایـن هـمه حشـمتم ز هـمت اوست
چاره تلخ نگـاهت لب خـندان کـرده　　زهر را نوش لبت چشمهٔ حیوان کرده

تاریخ محمد قطب شاهی هم که از منابع عالی زمان قطب شاهی بشمار می‌رود در زمان "سلطان محمد" نوشته شد اما نام نویسندهٔ آن معلوم نیست. نسخه ای که از آن در کتابخانه سالار جنگ قرار دارد مشتمل بر یک مقدمه، چهار مقاله و یک خاتمه است.

"میر مومن"، "محـمد امیـن بن محمد شریف استرآبـادی"، "عشـرتی یـزدی"، "علی گل استرآبادی"، "ادایـی یـزدی"، "قـادر بیـگ کـوکی"، "خیـالی‌اردستـانی"، "سیدمراد اصفهانی"، و "حکیم رکنا کاشی" هم در ردیف شعرای بزرگ زمـان سلطـان محمد قطب شاه بشمار می روند.

۱۸. حسین الحسینی الطبسی

از بزرگان دربار سلطان محمدقطب شاه است که از پادشاه خطاب "لسان‌الغیب" و "وحید جهان" دریافت کرده است. او شکار نامه را مشتمل بر یک مقدمه و ده فصل و یک اختتامیه نوشته است.

۱۹. عبد الله قطب شاه

"عبد الله قطب شاه "شاگرد "ملا حسین آملی" نویسندهٔ شرح نـهج البـلاغه، هدایت الابرار، کتاب المعارف و رابعة العمل بود. در زمان خود ادب فارسی را جـان

تازه‌ای بخشید. شاعران و دانشمندانی که در زمان "سلطان محمد" گوشه گیر شده بودند از سر نو به فعالیت های علمی و ادبی پرداختند. "وجهی" ـ ملک الشعرای دربار محمد قلی قطب شاه ـ زندگی نوین را احساس ، و گوشه گیری را ترک کرد و دوباره فعال شد . "غواصی" یک شاعر برجستهٔ دیگر که بعد از "وجهی" به منصب ملک الشعرا رسید، آدمی باهوش و شاعری بدیهه گو بود. کتاب شیخ احمد الهندی را "بهاء الدین آملی" و کثیر المیامین را "شاه قاضی" به فارسی ترجمه کردند. از "علامه ابن خاتون" هم در جای خود یاد شد.همچنین بدستور عبد الله قطب شاه علاوه بر مذهب و تاریخ و حساب و نجوم در موضوعات دیگر هم کتابهای نوشته شد.

۲۰. سید نظام الدین

" سید نظام الدین" داماد عبد الله قطب شاه است که ۱۰۸ رساله در موضوعات مختلف نوشته است . آثار او با نام شجرهٔ دانشوران شهرت دارند.

۲۱. میر محمد سعید اصفهانی

"میر محمد سعید اصفهانی" از سادات اردستان بود که در درباره عبد الله قطب شاه ، منصب جلیل "میر جمله " را داشت.

۲۲. صاعدی شیرازی

"نظام الدین احمد صاعدی شیرازی" متخلص به "نظاما" درمیان شعرا و ادبای عصر خود مقام ادبی بالایی داشت و حدیقة السلاطین او ماخذی خوب در تاریخ است که در آن رخدادها و اوضاع زمان عبد الله قطب شاه را باشرح و بسط آورده است. او به حوزهٔ علمیهٔ علامه روزگار "شیخ محمد بن خاتون العاملی" اجازهٔ ورود داشت.

۲۳. برهان تبریزی

"برهان تبریزی" هم در این زمان به گولکنده آمد و اصول لغت نویسی را ترتیب داد و برهان قاطع را در سال ۱۰۶۲ هـ تالیف کرد.

٢٤. محمد علی

تاریخ نویس دیگر این زمان، "محمد علی" است که ضرب الامثال را مرتب کرد و در آن ضرب المثلها را شرح داد. از این کتاب با نامهای دیگری چون جامع التماثیل، عجائب الامثال، و مجمع الامثال یاد شده است. این کتاب در سال‌های ۱۲۷۸ و ۱۲۹۱ در تهران چاپ شد.

٢٥. سعید کاشانی

"سعید کاشانی"، با تخلص "سرمد" ابتدا یهودی بود و پس از مسلمان شدن درمیان صوفیان مقامی یافت. صاحب مراة الخیال او را "خداونداشعارنیک" نوشته‌است.

٢٦. علی بن طیفور

"علی بن طیفور" هم آثار ادبی زیاد دارد، ولی امروز فقط یک نمونه ازنثر او دربارهٔ مذهب، تصوف، ذکر و علوم در حدایق السلاطین در دست است. تصنیفات دیگر او تحفهٔ ملکی،تحفهٔ قطب شاهی،شرح عوامل،انوار التحقیق، رسالهٔ معصومین، تحفة الغرایب، ترجمهٔ مکارم الاخلاق طبرسی و گنج نامه در حل لغات شاهنامه است. حدایق السلاطین فی کلام الخوانین را دکتر "شریف النساء انصاری" تنظیم کرد.

٢٧. میر محمد کاظم حسینی

"میر محمدکاظم حسینی "متخلص به "کریم" ده مثنوی بنام عشرهٔ مبشره تصنیف کرد. او چهار هزار رباعی به زبان فارسی سروده است و در ردیف شاعران رباعی گو بشمار می رود.ازوست:

هر مصرع دیباچه مستانهٔ من — رمزی است ز راز دل دیوانهٔ من
دیباچهٔ "کریم" بر رباعیات من — گنجی است که باشد به ویرانهٔ من

کتاب دیگری به نام گنج نامه دارد که در آن پادشاهان را به عدل و دادگری فرا خوانده است.

*****

شعر فارسی امروز شبه قاره

بیچین رجپوری (بدایونی)
راجپور - هندوستان

نعت سرورکونین

از تعالیم محمد مصطفی(ص) یکسر رطاط[1]
عاقل و درّاک گردیدند در این گیتی رباط[2]

هیچ کاری بی سبب هرگز نبندد صورتی
فیض خواجه داد عالم را حقیقی انبساط[3]

کرد مظلومان عالم را حمایت مصطفی(ص)
محو شد ضرّ وشهوم[4]،وخوف گشته انکشاط[5]

پیش او چون بیدلرزان زمرهٔ کفار شد
هست خواجه سید الکونین (ص)آن باسل[6] طواط[7]

هر رعایت واجبی مدفع نفوسی اضطرار
داشته ملحوظ خاطر، کرد از بس احتیاط

پاکی وصافی تمدن را به بخشید آن حضور(ص)
عصمت و عفت، صداقت را ببوده انضباط

کیف و کم هر چیز را شد دلگشا و کیف بار
عرصهٔ تسنیم آسا گشته این ارضی بساط[8]

۱.نادان
۲.کاروان سرا،مهمان سرا
۳.شادمانی ، گشادگی
۴.کسی را ترساندن
۵. ازمیان رفتن بیم و ترس
۶. دلاور ، بهادر
۷.مرد شجاع
۸.گستردنی ، آراستن ، زمین پهناور و هموار

گـامزن بـوده بـه وی بـاشد دو عـالم را نجات
در حیـات انس قـائم کـرد او بـهتر صـراط
در تـصور چـون درآیـد مـی کـند وارفـته هـوش
آن ریـاضت نـخبة الاعیـان را انـدر قطـاط[1]
"صدرعـالم"(ص)حـد نـدارددرکمـالات‌وصفات
من بـه سَفت نـعت آقـا از چـه مـی دارم بـساط
کاش!خاک‌پای‌حضرت‌مصطفی(ص)حاصل شدی
کـردمی بـر عـارضم آن را بـه زیبـایی مـلاط[2]
ای خوشا" بیچین"! فیضـان مـحمد مـصطفی(ص)
آن کـه کـرده پـر ضیـا رخـسارهٔ عیش ونشـاط !

***

سید حسنین کاظمی "شاد"
اسلام آباد - پاکستان

نغمهٔ نیمهٔ شعبان

بیا تا در محافل جشن روحانی عیان بینی — بـدیدار جهـانی آمـده روحـی نهـان بـینی
بیا در جشن میلاد امام انس و جان ای دل — در این محفل هجوم ظاهر افلاکیـان بـینی
بگشته نرجس خاتون بسی شادان و فرخنده — همیشه مادری را بهر کودک دُر فشان بـینی
چو دارد ماه در پـهلو زمـین خـانهٔ نـرجس — بجاه و زینت و شوکت وراچون‌آسمان بینی
هوای سامره چون می وزد در کوچه و برزن — شکسته جام و مینـا را دگـر پیرمغـان بـینی
نگردد خونچکان قلب حزین دوستان هرگز — ببزم مهدی آخر زمـان در هـر زمـان بـینی
چنان تابنده گشته مـاه افـلاک امـامت هـم — که در زیر قدومش صد جهان کهکشان بینی
نشسته یک جهـان در انتظـار دیـدن رویت — بیا تا خود تو ضربان قـلوب عـاشقان بـینی
چنان ظلم و تشدّد کـرده استکبـار بـر امت — بیـا تـا حـال امت را نـزار و نـاتوان بـینی
جهانخواران چنان بیگانه گشته با مسلمـانان — بیا تا دوستـانت را بـچنگ دشمنـان بـینی

ز لطف خاص ایزد در پناه حضرت قائم(ع)
همیشه "شاد" شیدا را شکور و شادمان بینی

۱.بهرهٔ بسیار، پاسی از شب
۲.آژند، گل دیوار

مقصود جعفری
راولپندی - پاکستان

شکار جان

فقر را افتخار جان کردم — از شمیمش بهار جان کردم
چند پرسی ز من رموز وفا — عشق را من بکار جان کردم
جز خدایم نه بود کس همدم — من خدا را شکار جان کردم
آتشی بود مایهٔ جانم — هر نفس را شرار جان کردم
هیچ چیزی نخواستم جز عشق — عاشقی را قرار جان کردم
آن خماری که بود در چشمش — همه جا اعتبار جان کردم

***

فدای عشق

می خوریم و دفع رنج و غم کنیم — تا فشار زندگی را کم کنیم
کاخ های حرص دنیا بشکنیم — هم بنای عشق را محکم کنیم
زندگی تا کی اسیر زور و زر — برهوس های جهان ماتم کنیم
قلب را سوزیم همچون آفتاب — همچو باران گریهٔ پیهم کنیم

جان ما تو خوشتر از هر عالمی
ما فدای عشق تو عالم کنیم

***

نخل تمنّا

ز رنج ما به زمانه کسی خبر یابد — که حال و سوختن عاشقانه دریابد
کسی که یار کنار است و روزگار به کام — کجا ز حال دل سوخته خبریابد
فراق و رنج مصیبت جدا شود ز جهان — فغان اهل محبت اگر اثر یابد
بخون دیده دهم آب من نهال غمت — بود که نخل تمنای من ثمریابد
روامدار دلم بیش ازین شکسته شود — که چون خراب شود گوشه‌ای دگر یابد
مکن تو جور و جفا بر من بلا دیده — بدان که آه دل غم زده اثر یابد

به راه حرص و هوا "جعفری" گذر نکنم
بود که دوست ازین عاشقی خبریابد

شهزاد مجددی
لاهور - پاکستان

دانای راز

ای حکیم امت ! ای دانای راز — ای دلت گنجینهٔ سوز و گداز
ای گل گلزار عشق مصطفی(ص) — ای چراغ مجلس ناز و نیاز
ای که کحل چشم تو خاک نجف — ای که در انفاس تو بوی حجاز
قبلهٔ افکار تو اُم الکتاب — پیشوایت عشق احمد (ص) در نماز
ای بلند اقبال همچو نام خویش — پست پیش همتت کوه فراز
چون شدی از "پیر رومی" فیض یاب — چشم سرّت التفاتش کرد باز
ای زبان خاور ! ای شیرین سخن — گیرد از گفتار تو دل صد نیاز
چون شدم "شهزاد" با اقبال من — پیش من کوتاه شد راهِ دراز

***

رزمی صدیقی (مرحوم)
راولپندی - پاکستان

گرگِ یوسف

من در طلب توبه مرادی نرسیده — صیادم و دارم سر آهوی رمیده
صد برق زگهوارهٔ گردون نگران است — حالا که مرا شاخ نشیمن ندمیده
معتویم و افسرده دلم ، تشنه مشامم — وز گلشن لطف تو شمیمی نرسیده
محروم پر و بالم و تو اوج نشینی — کوتاه کمندم سر بامت نرسیده
مهجورم و محسود رقیبانم و رسوا — عاصی شدم و لذت عصیان نچشیده
در کوی تو معروفم واز روی تو محروم — گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

***

ظفر عباس
بهکر - پاکستان

لالهٔ صحرا

در شب تیره و تاریک ضیا می‌خواهم — یک صدا شعله نوا راه نما می‌خواهم
زندگی داد مرا هیچ نه جز رنج و الم — از تو ای مالک تقدیر قضا می‌خواهم
عشق با هستی والای تو تقصیر من است — من گنه کار و خطا کار، سزا می خواهم
راحله گوش بر آواز ز مدت دارم — دل شوریده ز تو بانگ درا می خواهم
مثل لالهٔ صحرابه زمانه هستم — تربخون جگر خویش تبا می خواهم
سجده هایی که نمودم به دربار قضا — حال بر نقش کف یار ادا می خواهم
چه فسون خورده و دیوانه و مجنونم من — در چنین عصر ستمکار وفا می خواهم

رئیس احمد نعمانی
علیگر - هندوستان

در اقتفای حافظ شیراز
شهادتگاه الفت

ای خـــرابـــات دل و جـــانها در ایـــوان شـــما
بـــاز تشـــنه کـــام مـــی گـــردند رنـــدان شـــما

طـــالبان حســـن را بـاوصل و بـاهجران چـه کـار
بس بـــود بـــهر دلشـــان، ســـحر پیمـــان شـــما

گر نمی خواهـد رهـایی ، نیـست جـای حیرتی
یـوسفی کـو هست،بـی جـرمی بـه زنـدان شـما

دیده و دل،جسم و جان،احساس و افکـار لطیف
هـــر چـــه دارم، هست از انعـام و از آن شـــما

کـی رسـد یـارب بـه سـاحل، زورق انـدیشه ام
زانکـه خـود درجست از دستم بـه توفـان شـما

در شهـــادتگاه الفت، بـــی گنـــاهم کشـــته ایـد
صـد سپـاس و شکـر و مـنت ، ردّ احسـان شـما

آب از جو رفته بـاز آیـد بـه جـو؟ بشـنیده ایـد؟
چون بـه عـقل خـویش بـاز آیـند مسـتان شمـا؟

چاره سـازان بـر مـراد خـود چسـان فـایز شـوند
درد، درد مـــاست؛ درمـــان است، درمـــان شـما

تـابه کـی شبهـای امـیدم نـبیند روی صـبح
ای کـه مـهر و مـاه مـی گـردد بـه فرمـان شـما

گـــر بتـــابد پـــرتوی از نـــور در کـــاشانه ام
کـم نگـــردد تـــابشی از روی تـــابان شـــما

قـلب زارم هـم بـه امـید قضـاوت مـی تپد
قـضیه هـا فیصل هـمی گـردد بـه دیـوان شـما

ایـن "رئـیس" بـینوا هـم بـا نـوا گـردد، اگـر
راست آیـــد کـــارکی در دور چشمـــان شـــما

رئیس امروهوی (مرحوم)
کراچی - پاکستان

فروغ مهر

از فروغ مهر سیمای افق تابنده شد　　شب بسر آمد که ایوان سحر رخشنده شد
ملت ما از فسون سامری خوابیده بود　　نغمهٔ روح الامین بشنید و روحش زنده شد
مطرب ما از تفنن نغمه های نو سرود　　ساقی ما از تلطف بزم آراینده شد

غنچهٔ نوخیز از خواب خزان بگشود چشم
مُرغک پرسوخته بر شاخ گل رقصنده شد

***

آزادی

آفتاب تازه از بطن افق آمد پدید　　بزم مشرق از جمالش مطلع انوار شد
خواب آزادی هم از تعبیر نوشد بهره یاب　　روح آزادی هم از خواب گران بیدار شد

مژدهٔ عهد بهاران در چمن آمد پدید
انقلاب نو به اقوام کهن آمد پدید

***

به برادران ایران

ما به گردابیم یاران دور از جان شما　　و ندرین گرداب دست ما و دامان شما
ای جوانمردان ایران بوی همت بشنویم　　باد فیروزی وزد چون از گلستان شما
وحدت افکار ما یک عصر تازه آفرید　　از دیار پاک ما تا حدّ ایران شما
باز با پیشاور و لاهور همدستان شدند　　مشهد و تبریز و تهران و صفاهان شما
این همه فرهنگ ماوشعر،جزاین‌بیش نیست:　　«مصرعی برجسته از ابیات دیوان شما»

ما همه یک دودمان ویک دل ویک ملتیم
ملک ما ملک شما، جان من و جان شما

*****

گزارش
و
پژوهش

«همایش بین المللی افکار اقبال»

در آستانه پنجاهمین سال پیدایش پاکستان و به مناسبت سالگرد تولد معمار و اندیشه پرداز آن ،حکیم و شاعر بلند آوازه ، علامه اقبال، "رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران " ، با همکاری "آکادمی اقبال ــ پاکستان" ، "بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب ــ لاهور " و "خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ــ لاهور" ، «همایش بین المللی افکار اقبال» را در روزهای ۱۷ و ۱۸ آبانماه ۱۳۷۵ / ۷ و ۸ نوامبر ۱۹۹۶ در لاهور برگزار کرد.

در این همایش استادان دانشگاههای پاکستان و اقبال شناسان شش کشور جهان با ارائهٔ ۲۲ مقاله ، به بحث و بررسی پرداختند.

آنچه می خوانید گزارش کوتاهی از دو روز این همایش پربار پژوهشی است. امید می رود که دست اندرکاران پر تلاش همایش مجموعه مقالات آن را در آینده نزدیک چاپ و در اختیار پژوهندگان و اقبال شناسان قرار دهند.[دانش]

پس از افتتاح همایش با آوای ملکوتی تلاوت قرآن کریم، بی تقصیر، سرپرست "خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ــ لاهور" ، به مهمانان خوشامد گفت و از روند برپایی همایش گزارشی ارائه داد : «همایش بین المللی افکار اقبال پس از یکسال تلاش بی وقفهٔ مجموعه ای هماهنگ برپا شد. ستاد برگزاری همایش از اقبال شناسان یازده کشور جهان دعوت کرده بود که اقبال شناسان شش کشور بنگلادیش، ترکیه، کره جنوبی، امریکا ، پاکستان ، و ایران موفق به شرکت شدند. از ۴۱ مقالهٔ رسیده به دبیرخانهٔ همایش، ۲۲ مقاله انتخاب شد که بجز "علامه جعفری" دیگر مقاله نویسان در اینجا حضور دارند.»

دکتر اکرم شاه ، "رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه پنجاب" و دبیر همایش گفت :

«برگزاری همایش بین المللی افکار اقبال بیانگر توجه جمهوری اسلامی ایران به گسترش افکارحکیم امت ، حفظ وحدت جهان اسلام و استحکام روابط دو کشور مسلمان و برادر ایران و پاکستان است.»

نشست اقبال شناسان غیر پاکستانی در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور

علی ذوعلم رایزن و نماینده فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، پیام مهندس میرسلیم وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی به همایش را خواند:

«... علامه دکتر محمد اقبال لاهوری ، به یقین یکی از بزرگترین متفکران اسلامی بوده است. آثار و اندیشه هایش نه تنها در جریان نهضت آزادی پاکستان و اتحاد مسلمانان شبه‌قاره تأثیر تمام داشت ، بلکه احیای تفکر دینی در بین مسلمانان و جهت گرفتن کوشش های آنان در راه استقلال فکری نیز از جهات بسیاری مرهون اندیشه و قلم او بود. اقبال شاعری را به اردو آغاز کرد ، ولی به زودی پی برد که گوهر های گرانبهای اندیشه‌های عمیق او ظرفیتی وسیعتر می طلبد و باید در افقی گسترده تر شهباز فکر خود را پرواز دهد. از این رو زبان فارسی را برگزید. یکی از مشهورترین نکاتی که در آثار علامه اقبال می توان شاهده کرد ، این است که تأثیر پذیری اقبال از فرهنگ ایرانی بسیار

گسترده است. وی درکتاب سیر فلسفه در ایران راجع به برتری های اندیشه های فلسفی ایرانیان می نویسد :« برجسته ترین امتیاز معنوی ایرانیان گرایش آنان به تعقل فلسفی است . چنین می نماید که ذهن ایرانی نسبت به دقایق تفکر بی شکیب است... تعقل فلسفی آن سخت بادین آمیخته و اندیشمندان نوآور آن ، همواره بنیانگذار جنبشهای دینی بوده اند.»... اقبال را می توان حلقهٔ پیوند مناسبات فرهنگی ایران و پاکستان ، این دو ملت مسلمان منطقه دانست. دو ملتی که در عصر کنونی ویژگیهای مشترک بسیار داشته و دارند و در توفان حوادث هیچگاه دوستی و یگانگی خود را فراموش نکرده اند.»

سپس دانشمندان و اقبال شناسان به سخنرانی و ارائه مقالات خود پرداختند که به گزیدهٔ هر مقاله و سخنرانی به ترتیب اشاره می شود:

دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)

اقبال شناس ایرانی مقیم آمریکا

تفکر اقبال و تهاجم فرهنگی غرب

«فریاد اقبال ، فریاد بیداری مسلمانان است. او می گوید که ظاهر فرنگ دلفریب و درون آن پوچ است . بدین سبب اقبال آدمی را از چنگیزی فرنگ با خبر ساخته و از دلبستگی به آن باز می دارد...اقبال بتی راکه تمدن جدید غرب ساخته بود ، منشاء تفرقه و تهدیدی بربنای فکر رفیع پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم می دانست ... اقبال غرب لجام گسیخته را دشمن آدمیت ، متعصب در فرقه گرایی و نژاد پرستی می خواندکه ساز و برگ و علم و فن آن درکار انهدام بشریت است. ...او معتقد بود تنها چیزی که می تواند انسان امروزی را رهایی بخشد ، یک تحول درونی است.»

***

دکتر عبد الخالق (پاکستان)

علامه اقبال و اتحاد بین المسلمین

«... استکبار از طرق مختلف فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و مذهبی در صفوف مسلمانان رخنه کرده و از بد حادثه ، ناآگاهی بیشتر مسلمانان از مسائل روز ، دسایس دشمنان را تقویت می کند . در نتیجه امت اسلام همواره درگیر مشکلات و حوادثی است که استکبار برایش بوجود آورده و می آورد...»

دکتر عطیه سید (پاکستان)

ابن رشد از دیدگاه علامه اقبال لاهوری

«... ابن رشد نا آگاهانه فلسفه ای از زندگی را تقویت کرد که از دیدگاه اقبال، باوری انحرافی و همان چیزی است که غرب تحت تأثیر آن قرار گرفته و در ماده گرایی غرق شده است.»

نمایی از حضور مهمانان در «همایش بین المللی افکار اقبال»

دکتر نورالدین سعید (بنگلادش)

فلسفه خودی

«فلسفهٔ خودی از بهترین آثار فکری اقبال است که علل ترقی و انحطاط ملتها بویژه مسلمانان جهان را بیان می نماید. اقبال به این نتیجه رسید که فلسفهٔ یونان قدیم و صوفی گری، ریشهٔ "خودی" را در جوامع اسلامی از میان برده است و دوری از دنیا و گرایش به رهبانیت، جهان اسلام را تهدید می کند ... اقبال بعنوان یکی از متفکران اسلامی در آغاز قرن جاری ظهور کرد و زمینه زندگی مسالمت آمیز را برای مسلمانان پدید آورد.»

دکتر ایرکن ترکمن (ترکیه)

مرد کامل در نگاه رومی و اقبال

«مولانا جلال الدین بلخی تأثیر بزرگی بر افکار و اندیشه اقبال گذاشت. با مطالعه افکار هر دو، آنها را یک روح در دو جسم می بینیم و این مثنوی معنوی است که اقبال را تحت تأثیر قرار داده است. جامی شاعر بزرگ ایرانی مثنوی معنوی را تفسیر قرآن به زبان فارسی خوانده است... پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم خود را وقف بهبود زندگی بشر بدون توجه‌برنگ و نژادکرد.هدف مولوی و اقبال نیز چنین است.رومی انسان راازپایین ترین طبقه‌به‌بالاترین جایی‌که فقط خدا رامی‌بیند،هدایت می‌کند.در این مرحله‌انسان‌کامل می‌شود و آرمانهای خدا را درک می کند. اقبال نیز باور داردکه انسان کامل به سوی خدا در حرکت است.وی ممکن است در این دنیا زندگی کند ولی روحش پیش خداست.»

***

دکتر رفیع الدین هاشمی (پاکستان)

اندیشهٔ اقبال و تهاجم تمدن غرب

« اقبال در مثنوی پس چه باید کرد ، با دردمندی بسیار اقوام شرق را متوجه حیله و نیرنگ غرب کرد:

آدمیت زار نالید از فرنگ — زندگی هنگامه برچید از فرنگ
یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد — زیر گردون رسم لادینی نهاد
گرگی اندر پوستین بره‌ای — هر زمان اندر کمین بره‌ای
مشکلات حضرت انسان ازوست — آدمیت را غم پنهان ازوست
در نگاهش آدمی آب و گل است — کاروان زندگی بی منزل است»

***

دکتر گل حسن لغاری (پاکستان)

مبانی اندیشه اقبال

«اندیشه و فکر علامه اقبال بر مبنای احترام و عزت به عالم انسانیت استوار است. بویژه جهان اسلام را به محبت ، مودت و اخوت دعوت کرده است. او به مسلمانان جنوب آسیا درس خود شناسی و شناخت میراث و تمدن اسلامی خود را داد... علامه اقبال با بصیرت و بینش عمیقی که داشت اوضاع شرق و غرب و عرب و عجم را مطالعه

کرد و به این نتیجه رسید که:

شرق و غرب آزاد و ما نخچیر غیر — خشت ما سرمایهٔ تعمیر غیر
زندگانی بر مراد دیگران — جاودان مرگ است نی خواب گران»

استاد وحید قریشی لوح یاد بود همایش را از دست رایزن فرهنگی ج. ا. ایران دریافت می کند.

دکتر ظهور احمد اظهر (پاکستان)

علامه محمد اقبال و وحدت مسلمانان آسیا

«... مرکز ثقل فکر علامه اقبال عشق به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود و افکار و اندیشهٔ خود را همیشه متوجه حجاز می کرد. ... علامه اقبال فلاح ورستگاری انسانها را در سایه اسلام می دید و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را محور این رستگاری می دانست. او چون غرب و مفاسد غربیان را درک کرده بود، برای بیداری مسلمانان همت گماشت و پیامش را به دو زبان فارسی و اردو ابلاغ کرد. اقبال از تفرقه بین مسلمانان بیزار بود و عزت مسلمانان را در وحدت و اخوت جستجو می کرد، و آیندهٔ درخشان مسلمانان آسیا را در همبستگی کشورهای ایران، پاکستان، افغانستان و ترکیه می دید.»

دکتر نسیم حسن شاه (پاکستان)

اقبال و اجتهاد

« علامه اقبال در ششمین سخنرانی خود بانام «اصول حرکت در اسلام » موضوع اجتهاد را به تفصیل تشریح کرده و ضرورت حرکت جامعه اسلامی بر طبق اندیشه های نوین را گوشزد کرده است. امت اسلامی باید این نکته را درک کند که اجتهاد کلید حفظ اصالت و تجدید تمدن جهانی اسلام است. بدون اجتهاد مسلمانان پیشرفت نخواهند کرد. اجتهاد پس از قرآن و حدیث ، سومین منبع و منشأ اسلامی است که با درک صحیح از اسلام انجام می شود... پیام اقبال ، جهاد بود. جهادی که روشنفکران در اذهان تودهٔ مردم ایجاد کنند و آن جهاد ، فقط از راه اجتهاد امکان پذیر است.»

علامه محمد تقی جعفری (ایران) ***

وحدت از دیدگاه فیلسوف و ادیب فرزانه

مرحوم محمد اقبال لاهوری

مقالهٔ مبسوط اندیشمند و فیلسوف شهیر جهان اسلام ، استاد علامه جعفری را دکتر سید محمد اکرم شاه ، دبیر همایش ، برای حضار قرائت کرد.

«... [علامه اقبال] تحت عنوان «اصل حرکت در ساختمان اسلام» ، موضوع وحدت را چنین بیان می کند: « اسلام به عنوان یک نهضت و حرکت فرهنگی،نظر ایستان [:سکون] قدیمی جهان راطرد می‌کند و به نظر بالان [:بالنده و پویا]می‌رسد...» اسلام برای وحدت یاتساوی انسانها،ابعاد متنوع آنان رادرنظر گرفته واصول وحدت را با توجه به آن ابعاد مقرر نموده است. اگر معنای وحدت را بمعنای تشابه و اتحاد درعوامل وجودی انسان ها منظور بداریم، تعبیر وحدت را هم در انواع زیر می توانیم بیاوریم:
۱. تساوی انسانها در ارتباط با خالق ۲. تساوی در آن حکمت خداوندی که ایجاد انسانها را اقتضا نموده و آنان را در مسیر یک هدف اعلی قرار داده است که همه آنها می توانند با سعی و کوشش مخلصانه به آن هدف اعلی برسند. ۳. تساوی انسانی در شایستگی دمیده شدن روح الهی در همه آنان ٤. تساوی در کاشته شدن بذر معرفت در درون همه آنان ٥. تساوی در عامل کمال که متن کلی ادیان الهی است. ٦. تساوی در کرامت ذاتی که خداوند همه انسانها را با آن ، مورد عنایت قرار داده است. ۷. تساوی در استعداد تحصیل

کرامت ارزشی اکتسابی و برخوردار شدن از آن ۸. تساوی در هدفهایی که انسانها در زندگی خود تعقیب می کنند. ۹. تساوی در مبدأ خلقت همه انسانها ۱۰. تساوی در ماده اصلی خلقت ۱۱. تساوی در ماهیت و مختصاتی که همه انسانها دارند. ۱۲. تساوی و اتحاد در برابر حقوق طبیعی و وضعی و هر قانونی که برای تنظیم زندگی طبیعی و «حیات معقول» انسانها ضرورت دارد. ۱۳. اتحاد در تشکیل گروهی افراد جامعه

***

پرفسور اسلم انصاری (پاکستان)

ضرورت فلسفه خودی اقبال برای جهان اسلام

«... اقبال، بیدار کنندهٔ امت اسلام در قرن بیستم، نفوذ بیمانندی بر روشنفکران معاصر جهان اسلام بویژه شبه قاره هندو پاکستان گذاشته است... نظریه «خودی» اقبال نقش مهمی در خط مشی جدید افکار مذهبی و فلسفی نسل آینده مسلمانان ایفامی کند.»

***

محمد تقی جمشیدی

سرکنسول جمهوری اسلامی ایران - لاهور

همبستگی مسلمانان در اندیشهٔ جهان وطنی اقبال

«... اقبال در مثنوی اسرار خودی با آرای فلسفی، سیاسی و اجتماعی، علل عقب ماندگی و ضعف جامعه اسلامی را آشکار می کند و خداشناسی و خداباوری، متابعت از شریعت محمدی، و آزادگی و آزادمنشی را جنبه های کمال "خودی" می نامد و برای خودآگاهی، بخودآمدن، خودشناسی و بدنبال آن خداشناسی، به مهمترین اصل اسلامی یعنی تقوا و پرهیز از گناه می پردازد و سروری و رهایی از بردگی و بندگی دیگران را در "تسلط بر نفس" می داند ... انسانی که اقبال طرح و توصیف می کند جز خدا هیچکس را بنده نیست، جز خدا پناهی ندارد و توکلش تنها بر او است. پس این "خود" هم استوار و پولادین است و هم روحانی ومعنوی ... منظومهٔ رموز بیخودی متمّم اسرار خودی در راستای ارتقای توانایی های اجتماعی و فرهنگی امت اسلامی است. در این چکامهٔ زیبا، اقبال اولین اصل اسلامی یعنی "توحید" را پایهٔ "وحدت اسلامی" قرار می دهد. "نبوت" نیز که دومین اصل اسلامی پذیرفته شده از سوی همهٔ مسلمانان است، بستر اصلی عقیده و باور اقبال دربارهٔ "وحدت بین الملل اسلامی" قرار می گیرد.»

گیوساب شین (کره جنوبی)

هنر اقبال

«دو منظومهٔ اسرار خودی و رموز بیخودی ، با آنکه به سبک سنتی شعرای صوفی ایران سروده شده اند، جذبه هایی دارند که از اصالت اندیشه ، لطافت طبع ، زیبایی تخیل و سادگی زبان اقبال خبر می دهند... اگرچه شعر اردو باهستی اقبال عجین بود ، اما او کوشید تا خود را در عرصه شعر فارسی بیازماید . برخی از اشعارش در زبور عجم هم متضمن بدایع لطیف است وهم ازاین خویشتن آزمایی سخن می گوید... اقبال همچنین خود را در قافیه و وزن شعر و انتخاب الفاظ و ساخت کلمات آزموده و در این آزمون موفق بوده است... اقبال در اسرار خودی ، رموز بیخودی ، جاوید نامه ، پس چه باید کرد و مسافر از قالب مثنوی بهره گرفته و در همهٔ این آثار به "مولانا جلال الدین" تمسک جسته و تنها در مثنوی گلشن راز جدید از این مرجع تقلید ، فاصله گرفته است. اقبال باب تازه‌ای در غزلسرایی گشود ، و ضمن وفاداری به خصوصیات غزل سنتی ، حوزهٔ نفوذ غزل را گسترش داد،به نوعی که شعرش با حفظ هویت تغزلی وغنایی،ناظربرمسایل اجتماعی،سیاسی،اقتصادی،اخلاقی و فلسفی نیز می باشد.»

***

علی ذوعلم (ایران)

منشور علامه اقبال در برابر غرب

« غرب،که در نگاه برخی غرب زدگان ، پیشتاز علم و فرهنگ و تمدن است، از نگاه اقبال ، سوداگری است که دو رویی و تظاهر پیشه ساخته و باقدرت و قهری که از راه فن بدست آورده ، در صدد اسارت نوع بشر است. بنظر اقبال ، جهانبان ـ به معنی کسی که بخواهد جهان را هدایت کند و رهبری نوع بشر را بر عهده بگیرد ـ نمی تواند و نباید "سوداگر" باشد... علم غربی ها نیز شمشیری است که برای هلاکت بشر بر دوش خود انداخته اند و در جهت تحقق هدف خودشان که همان " لادینی " است، از آن استفاده می‌کنند. زیرا غرب ، بین علم و دین ، و علم و اخلاق فاصله افکنده و قدرت ناشی از علم را، خارج از چارچوب دینی و اخلاقی ، بکارگرفته است... غرب ، با استفادهٔ نابخردانه از علم ، موجب بدنامی و رسوایی علم شده است و به تعبیر علامه اقبال ، جبرئیل علم و دانش ، از همنشینی و تأثیر پذیری از لادینی غرب ، به ابلیس تبدیل شده ، و علم و فن از

نقش اصلی خود خارج شده است ... آنچه در غرب است و زیبا می نماید، آب و رنگ و بو است نه حقیقتی که دارای زیبایی واقعی باشد. شرقیان، اسیر این رنگ و بو شده اند و بنا بر این، به غرب ایمان آورده‌اند و این ایمان به غرب، آنان را به خود کافر کرده است! و کفر به خود، البته با کفر به خدا، همراه است... اقبال، به استعمار فرهنگی هم اشاره دارد که بدون «حرب و ضرب»، حیات و معنویت انسان را مورد تهدید قرار می دهد، و کسانی را که باید بیدار کنندهٔ دیگران باشند، به خواب خرگوشی فرو می برد!... همچنین به استعمار اقتصادی غرب توجه دارد که با «چرب دستی» منابع غنی شرق را می رباید ... چهرهٔ دوگانه غرب، هنوز برای شرقیان شناخته نشده است ... غرب، گرگی است در لباس بره که «بر زبانش خیر و اندر دل شر است.» غرب اگر ظاهری خندان و کم خروش دارد، بدان سبب است که می خواهد در سوداگری و تجارت خود، ما را فریب دهد. آری؛ «ما چو طفلانیم و او شکر فروش»

***

محمد علی بی تقصیر (ایران)

نقش اقبال در تمدن نوین اسلامی

«... جهان معاصر شاهد نهضت جدید اسلامی است که از سید جمال الدین اسدآبادی آغاز شد و بوسیله علامه اقبال تحکیم یافت و بدست رهبران ایران اسلامی گسترش پیداکرد. روح پیام اقبال خطاب به انسانها، در «فلسفه خودی» اونهفته است... ملتهایی که بتوانند به ژرفنای حقیقت اندیشه «خودی» دست یابند، در واقع به رستگاری رسیده‌اند... یقیناً توجه اقبال به ایران از نبوغ ذاتی او سرچشمه گرفته است. زیرا در آن دوران سیاه سلطهٔ انگلیس که مسلمانان در خاموشی بسر می بردند، اقبال تشخیص داد که پیام بزرگ او جز بر بال تمدن فارسی نمی تواند پرواز کند.»

***

دکتر عبد الشکور احسن (پاکستان)

اقبال و انقلاب اسلامی ایران

«... اقبال از اوضاع سیاسی مسلمانان شکوه داشت و چشم امید به ایرانیان دوخته بود. او قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، فقط درمیان عده ای از روشنفکران حضور معنوی داشت، در دوران شاه کسی دربارهٔ افکار و دیدگاههای انقلابی او اظهار

نظر نمی کرد. ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، امت مسلمان ایران و علما و روشنفکران همه او را می شناسند. رهبر معظم انقلاب اسلامی، آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی در «کنگره بین المللی اقبال» که دوازده سال پیش در تهران برگزار شد، بادیدگاه های رهبرانه و بینش عمیق ، افکار اقبال را برای مردم مسلمان ایران تشریح کرد... تحولات ایران امروز ، تحقق آرمانهای انقلابی اقبال است.»

***

دکتر انعام الحق کوثر (پاکستان)

جهان بینی وطنی اقبال

«اقبال مخالف فرق بین رنگ و نسل و نژاد انسانها بود، سعادت بشر بویژه مسلمانان را در وحدت مذهب ، اعتقاد به توحید ونبوت می دانست ... او با استناد به قرآن ، به زبان عربی بعنوان یکی از عناصر وحدت مسلمانان می نگریست. تاریخ اسلام را وجه مشترک تاریخی مسلمانان قلمداد می کرد و تمدن مسلمانان را عامل مهمی در پیوند آنها می دانست.»

***

صاحبزاده خورشید احمد گیلانی (پاکستان)

عشق به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سرمایه هستی علامه اقبال

«... اقبال ، حتی در اروپا از می خمخانه حجاز مخمور بود. او تابش و درخشش مرواریدهای کوچه رقیب ـ اروپا ـ را حتی سزاوار یک نگاه هم ندانست. بلکه خاک مدینه و نجف را توتیای چشم کرد... اقبال داستان حسن و زیبایی بی حجاب غربیها را شنید ولی به نوشتن نغمه های جمال رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همت گماشت. این اعتماد به نفس وشهامتی که علامه اقبال ، بدان دست یافته بود به خاطر این بود که سرچشمه فکری ومنبع علمی او فلسفهٔ یونان و فرهنگ اروپای نو نبود، بلکه شخصیت و تعالیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که او را شیفته خود کرده بود... محور فکری و ملاک تمدن و مدینهٔ فاضلهٔ اقبال همواره اسوهٔ حسنه ـ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ـ بود... او از طریق دانش و آگاهی راه را یافت و با مرکب عشق آن را طی کرد.با علم سراغ خالق هستی را گرفت و باعشق مقصد را یافت.»

دکتر رحیم بخش شاهین (پاکستان)

اقبال و روح فرهنگ اسلامی

«به نظر اقبال ، فرهنگ و تمدن اسلامی از استعداد گسترش و توسعهٔ ویژه ای برخوردار ، و برای مسلمانان گنجینه ای ابدی است . حتی پیروان ادیان دیگر را زیر پوشش رأفت و رحمت قرار می دهد... هرچه از عمر با برکت این دین الهی بگذرد ، پویاتر و قوی تر می شود.»

***

دکتر محمد یعقوب مغل (پاکستان)

وحدت مسلمانان جهان بینی وطنی اقبال

«...اقبال از متفکران بزرگ اسلامی قرن حاضر است که پس از سید جمال الدین افغانی برای توسعه و گسترش اسلام تلاش زیادی کرد.او مانند سید جمال منادی وحدت بود و موجودیت و عزت مسلمانان را در دوری از فرقه گرایی و تفرقه می‌دانست.»

***

پرفسور حمزه فاروقی (پاکستان)

راز خطبه اله آباد

« اقبال معمار پاکستان است . او در خطبهٔ معروف اله آباد هند ، برای اولین بار طرح استقلال چهار ایالت شبه قاره در قالب یک کشور را برای مسلمانان مطرح کرد. بدینگونه بود که پاکستان با مجاهدت مسلمانان و رهبرانشان تأسیس شد.»

***

دکتر سلیم اختر (پاکستان)

دور اندیشی اقبال

«اقبال در اشعار خود به جوانان عجم خطاب کرده و بهترین افکار خود را در قالب نظم برای ایرانیان بیان کرده است. اگر امروز ، ایران در رأس فهرست کشورهایی است که برای اقبال همایش برگزار می کنند، به دلیل این است که حرف دل مردم ایران را بازگو کرده است.»

در این دو روز هشت سخنران نیز درباره اندیشه اقبال سخنرانی کردند :

دکتر آفتاب اصغر (پاکستان)

« ... زبان فارسی ، زبان اقبال است. پیوند زبان فارسی با اقبال، مانند پیوند پاکستان با کشمیر ناگسستنی است. ... ما مردم پاکستان ، هم با اقبال فارسی زبان ، هم با اقبال پاکستان پیوند داریم. زبان فارسی رابطهٔ بین ما و اقبال است. اگر زبان فارسی را از دست بدهیم ، اقبال را نیز هم از دست می دهیم... روح اقبال در ایران هست. یاد و اندیشهٔ اقبال در ایران احیا شده است. ای کاش اقبال در عمل مراد ما پاکستانی ها شود تا ادبار و بدبختی از این دیار رخت بر بندد. پاکستان براستی افکار و اندیشه اقبال را از دست داده است... باید بکوشیم تا افکار او در جامعه حاکم شود.»

***

دکتر محمد اسماعیل سیتهی (پاکستان)

« ... اقبال ، تمیز رنگ و بو را حرام می دانست با ایجاد تفرقه و تشتت بین مسلمانان مخالف بود. آنها را به وحدت و یگانگی در سایهٔ اسلام دعوت می‌کرد. او عمر خود را وقف آگاه کردن مسلمانان از دسایس و فتنه های غرب کرد. »

***

سید افضل حیدر (پاکستان)

«... اجرای قوانین اسلام از مهمترین ابعاد فکر اقبال است .»

***

دکتر منیر الدین چغتایی (پاکستان)

«...علامه اقبال طراح و معمار پاکستان ،متفکربزرگ اسلامی است که پیامش ملهم از اسلام و در وحدت،اخوت و زندگی مسالمت آمیز مسلمانان خلاصه شده است.»

***

مولانا سید علی موسوی (پاکستان)

«... اقبال مدتی از عمر خود را در غرب گذراند ولی تحت تأثیر فرهنگ و تمدن آن قرار نگرفت. او منادی وحدت بود. با بیان دسیسه های استعمارگران ، همت خود را برای بیداری مسلمانان بکار برد و با شعر، ندای جهاد علیه استعمار را سر داد. اقبال سنی مذهبی با تفکر شیعی است . او از فرقه گرایی بیزار، و به ایران دلبسته بود .»

دکتر تحسین فراقی (پاکستان)

«... علامه اقبال با فرهنگ اروپا آشنا بود و در سخنرانیها و نوشته هایش ، دیدگاه خود را درباره آن بیان می‌کرد. او چون هم فرهنگ غربی را بدقت مطالعه کرده بود و هم به اوضاع زمان خود در شرق واقف بود، با بینش عمیق مشکلات مسلمانان را عنوان ، و برای حل آنها راه ارائه می‌کرد .»

***

مولانا محمد اسلم سلیمی (پاکستان)

«برگزاری این همایش بزرگ و بین المللی را به جناب آقای ذوعلم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان تبریک می گویم و از ایشان نیز تشکر می‌کنم ... اقبال به آزادی مسلمانان شبه قاره می اندیشید واستقلال پاکستان نتیجهٔ مجاهدتهای وی و بزرگان هم عصر اوست... او افکار و اندیشهٔ خود را در قالب نظم و نثر بیان کرد . کلام منظوم فارسی وی از کلام اردویش پخته تر است.»

***

دکتر رفیق احمد (پاکستان)

« ...گردهم آمدن جمعی اقبال شناس از چند کشور جهان کار ساده ای نیست. این توفیق نصیب جمهوری اسلامی ایران شده است... اندیشهٔ اقبال ، اندیشه ای الهی بود و به همین دلیل اشعار پر مغزش که بیشتر به فارسی سروده ، بر دل می نشیند... اقبال تا زنده بود برای وحدت مسلمانان تلاش کرد، پس از مرگش هم پیامش بر ما یک حجت است تا از تفرقه دوری ، و برای رشد و رستگاری کشور در سایهٔ وحدت تلاش کنیم.»

از دیگر برنامه های همایش ، نثار تاج گل بر آرامگاه اقبال و شعرخوانی شاعران بود. فاطمه راکعی ، شاعره ایرانی ، نیز سرودهٔ خود را با نام «بوی آسمان می آید» خواند .

در پایان ، رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان از نهادهایی که با تلاش خود این همایش بزرگ و باارزش فرهنگی رابانجام رسانده بودند،سپاسگزاری کرد.

علی - محمد نیاکان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

*****

«همایش بین المللی معماری اسلامی»

به منظور شناسایی مواریث مشترک فرهنگی و هنری ایران و پاکستان و بررسی شیوه های حفظ و ترویج هنر معماری اسلامی، "رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان" با همکاری "بخش باستان شناسی دانشگاه پیشاور" و "خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ پیشاور" در روزهای ۱۷ - ۱۹ آذر ماه ۱۳۷۵ / ۷ - ۹ دسمبر ۱۹۹۶م. «همایش بین المللی معماری اسلامی» را در شهر پیشاور برگزارکرد. در چهار نشست این همایش ۱۸ تن از استادان و شخصیتهای علمی و فرهنگی پاکستان، افغانستان و ایران مقالات خود را درباره موضوعات مختلف معماری اسلامی خواندند.

همایش با حضور بیش از ۲۰۰ از استادان، صاحبنظران و دانشجویان رشته های معماری و باستان شناسی در تالار اجتماعات دانشگاه پیشاور با تلاوت آیاتی از قرآن مجید آغاز شد. آنگاه پرفسور عبد الغفور رئیس دانشگاه و ابو طالبی مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ پیشاور به مهمانان خوشامد گفتند و ذوعلم رایزن ونمایندهٔ فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان از برگزارکنندگان و دست اندرکاران همایش سپاسگزاری کرد. آنگاه نمایشگاه «معماری اسلامی در ایران» که به همت خانه فرهنگ در تالار گردهمایی های استادان و دانشجویان برپا شده بود، با حضور سفیر، رئیس دانشگاه، رایزن فرهنگی ومهمانان افتتاح شد.

در بخش مقالات، آخوند زاده، سفیر جمهوری اسلامی ایران در مقالهٔ «گنجینه‌های هنر و معماری اسلامی در جهان اسلام» پیرامون معماری و هنرهای زیبا در دوران خلفا و پادشاهان اموی، عباسی، آل بویه، سامانیان، غزنویان، امویان اسپانیا، فاطمیان مصر، سلجوقیان ایران، ترکان عثمانی، ایلخانیان، تیموریان، صفویان و

معماری هند مطالب مفصلی بیان کرد.

پرفسور احمد حسن دانی پایه گذار گروه آموزشی باستان شناسی دانشگاه پیشاور، در مقاله‌اش اظهار داشت:« معماری اسلامی باید در شکل ساختمان های زیبا تجلی یابد و بیانگر هویت جوامع اسلامی باشد. متأسفانه منابع مادی و پیشرفتهای فنی، مسلمانان را از دسترسی به مواریث خودباز داشته است. دانش پژوهان نباید بگذارند آثار و ذخایر تمدن اسلامی دستخوش حوادث روزگار گردد.»

مهمانان خصوصی : علی ذوعلم (رایزن فرهنگی ج.ا.ایران) ، پرفسور عبد الغفور (رئیس دانشگاه پیشاور) ، محمد مهدی آخوند زاده (سفیر ج.ا.ایران) ، پروفسور احمد حسن دانی (رئیس بخش باستان شناسی دانشگاه قائد اعظم - اسلام آباد)، دکتر تاج علی (رئیس بخش باستان شناسی دانشگاه پیشاور)

دکتر اکرم علیشاه گیلانی ، استاد دانشگاه فنی و مهندسی لاهور، در مقالهٔ «الگوی خانه سازی در اسلام برای جوامع اسلامی » پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را معمار خانه سازی اسلامی خواند و گفت که مسلمانان جهان می توانند با نمونه سازی از آثار تاریخی صدر اسلام ، عظمت از دست رفتهٔ تاریخ شهر سازی اسلامی را احیا نمایند.

دکتر عفان سلجوق ، رئیس گروه آموزشی علوم انسانی دانشگاه فنی و مهندسی

نید (NED) ـ کراچی ، در مقاله خود با عنوان «گرمابه و قهوه خانه در اسلام و اثر آنها بر غرب» اظهار داشت:« شهرهای مسلمانان بامساجد ، مدارس ، کتابخانه ها و حمام ها شناخته می شوند. جغرافی دانان مسلمان ، مطالب جالب و قابل توجهی دربارهٔ گرمابه ها در جهان نوشته اند. در اسلام ساختن گرمابه از روی حکمت و برای شستشو و پاکیزگی انسان بوده و به نظافت اهمیت زیادی داده شده است. در طول سده های ۱۲و۱۳ میلادی فرهنگ و صنعت گرمابه سازی به اروپا منتقل شده است. قهوه خانه نیز که در اوایل قرن

استاد احمد حسن دانی لوح یاد بود را از سفیر و رایزن فرهنگی ج.ا.ایران دریافت می‌کند.

شانزدهم میلادی متداول شده و عارفان و صوفیان برای شب زنده داری از آن استفاده می کرده‌اند،کم کم به محل گذران اوقات تبدیل شد و فرهنگ آن از طریق استانبول [:اسلامبول] به اروپا راه یافت که داستان نویسان ، مطالب زیادی درباره آن نوشته‌اند.

علی ذوعلم در مقالهٔ خود آغاز معماری اسلامی را،احداث مسجدالنبی در مدینه، در اولین روزهای هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به دست با برکت آنحضرت بشمار آورد و پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را پایه گذار معماری اسلامی دانست و اظهار داشت:« معماری اسلامی ، میراث مشترک و گرانبهای امت اسلامی است و در عین حال

نشان دهندهٔ دوران شکوفایی مسلمانان در ابعاد هنری ـ که ریشه درعمق گرایش های آدمی دارد ـ، و فنی ـ بکار گرفتن اصول متقن و شیوه های علمی مهندسی ـ، و رشد اقتصادی و قدرت اجتماعی و سیاسی که بدون آنها آثار برجسته معماری نمی توانسته رشد کند، می باشد.»

از دیگر مقالات خوانده شده می توان از اینها نام برد:

ـ «جاهای تاریخی شهر پیشاور» از دکتر تاج علی، رئیس گروه آموزش دانشگاه پیشاور

ـ «اثر ایرانیان بر عمارتهای مغولان در لاهور» از دکتر انجم رحمانی، استاد باستان شناسی و رئیس موزه لاهور

ـ «آثار تاریخی شهر ملتان» از دکتر خرم قادر، استاد دانشگاه بهاء الدین زکریا

ـ «نمونه های کمیاب معماری اسلامی در مناطق ملتان» از دکتر محمد خورشید، دانشیار دانشگاه بهاولپور

همچنین پرفسور عاصف رضوی از دانشگاه بهاولپور، دکتر آصف از افغانستان، دکتر ابراهیم از دانشگاه پیشاور و پروفسور محمد علی بخاری از کراچی پیرامون معماری اسلامی و آثار باستانی مقالات خود را خواندند. حضور دانشجویان گروه آموزشی باستان شناسی دانشگاه پیشاور در همهٔ نشستها چشمگیر بود و پس از خوانده شدن هر مقاله، دربارهٔ آن پرسش می کردند.

علی ـ محمد نیاکان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

*****

فهرست کتاب ها، مجله ها و مقاله های رسیده

الف) کتاب ها:

۱.آقا صادق ، قند پارسی ؛ به اهتمام نوید حسن ؛ چ ۳ ، لندن : ارس ، ۱۳۷۴ خ / ۱۹۹۵م.
۲.آرزو، سراج الدین علی خان ؛ خیابان گلستان ؛ به تصحیح مهر نور محمد خان ؛ چ ۱ ، اسلام آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م.
۳.روحی ، اصغر علی ؛ دیوان روحی ؛ تحقیق و تدوین و تحشیه معین نظامی ؛ چ ۱ ، لاهور: دانشکدهٔ خاورشناسی ، دانشگاه پنجاب ،۱۹۹۶م.
۴.عطاالله عطا ؛ بزم سخن ؛ چ ۱ ، پیشاور : خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران : ۱۹۹۵م.
۵.هاشمی ، محموده ؛ تحول نثر فارسی در شبه قاره ؛ چ ۱ ، اسلام‌آباد : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.
۶.ڈاکٹر علی شریعتی ، هم اور اقبال ؛ ترجمه جاوید اقبال قزلباش ؛ مصحح ڈاکٹر سید علی رضانقوی؛چ ۱،اسلام‌آباد: دفتر ثقافتی کونسلر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴خ/ ۱۹۹۶م.
۷.همدانی،میر سید علی؛اوراد فتحیه؛بکوشش سیده اشرف ظفر ؛ چ ۱ ، فیصل‌آباد:۱۹۹۶م.

ب) مجله ها:

فارسی

۱.آشنا ، دو ماهانه ؛ سال ٦ ، شماره های ۳۱ و ۳۲: مهر و آبان ، آذر و دی ۱۳۷۵.
□ نشانی : تهران - خیابان ولیعصر - بین فاطمی و زرتشت -نبش کوچهٔ کامران -شمارهٔ ۷۶۶

[بنیاد اندیشهٔ اسلامی] شناسهٔ پستی:۱۴۱۵۸ صندوق پستی: ۳۸۹۹ - ۱۴۱۵۵

● از فهرست ۳۱:

○ منابع دست اول عصر تیمور ؛ دکتر عبد الحسین نوایی

○ جنبش حروفیه در عصر تیموری ؛ علیرضا ذوکاتی تراگزلو

○ کتیبهٔ بابر میرزا؛ پروفسور احرار مختاروف (تاجیکستان)

○ ترجمه و تصحیح متون فارسی به زبان بنگالی ؛ دکتر کلثوم ابو البشر (بنگلادش)

○ نگاهی به تاریخچهٔ تصحیح ؛ دکتر مهدی دشتی

○ ادبیات مقاومت تاجیک ؛ پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی(تاجیکستان)

○ قصیده سرای نامی ادیب الممالک فراهانی ؛ محمد باقر صدرا

○ آرای ایرانی به روایت شهرستانی(۳)؛ دکتر محسن ابو القاسمی

○ شاطر عباس ، یکی از عوام الناس و شاعری با احساس (۴) ؛ دکتر سید هادی حائری

○ فعل مجهول و ساختمان آن در زبان فارسی(۱)؛ دکتر خسرو فرشیدورد

● از فهرست ۳۲:

○ پارسی در فارودان ؛ دکتر سید علی محمد سجادی

○ راهبردهایی در آموزش و گسترش زبان فارسی ؛ دکتر قاسم صافی

○ شعر درد آلود تاجیک در پنج سال اخیر؛ پروفسور رحیم مسلمانیان قبادیانی(تاجیکستان)

○ غوری در دیوان حزین لاهیجی ؛ دکتر جلیل تجلیل

○ فیضان روح خواجهٔ حافظ به عارفان ؛ پروفسور سید محمد طلحه رضوی(هند)

○ فعل مجهول و ساختمان آن در زبان فارسی (۲)؛ دکتر خسرو فرشیدورد

○ نکاتی دربارهٔ معادل یابی و ترکیب سازی؛ دکتر علی محمد مؤذنی

○ آرای ایرانی به روایت شهرستانی(۴) ؛ دکتر محسن ابوالقاسمی

۲.آینهٔ پژوهش ، دوماهانه ؛ شماره ٤٠ مهر و آبان ۱۳۷۵.

□ **نشانی:** ایران - قم-خیابان شهدا - کوچهٔ ۱۵ - شماره ۵ صندوق پستی: ۳۶۹۳ - ۳۷۱۸۵

● از فهرست :

○ رقم خیر و قبول در شعر حافظ؛ رضا روحانی

○ فرستامه های فارسی ؛ رضوان مسّاح

۳.اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی،ماهنامه؛سال ۱۱،شمارهٔ ۱۱۱ - ۱۱۲:آذر و دی ۱۳۷۵.

□ نشانی : تهران - خیابان خیام - مؤسسهٔ اطلاعات شناسهٔ پستی : ۱۱۱۴۴

● از فهرست :

○ پارس، خاستگاه نخستین امپراتوری جهانی ؛ دکتر محمد علی اسلامی ندوشن

○ ایران و نقش تاریخی آن؛ رُنه گروسه - ژرژدنیکر / شادروان دکتر غلامعلی سیار

○ امیر کبیر ، نوپرداز ایران در سدهٔ نوزدهم ؛ جان اچ. لورنز / دکتر ناصر فرشادگهر

○ روابط ایران و فرانسه در دههٔ اول انقلاب اسلامی ؛ دکتر مجید بزرگمهری

○ تاریخ اندیشه ها و جنبش های سیاسی در سدهٔ بیستم ؛ دکتر حسین بشیریه

٤.پژوهشگران ، دو ماهانه ؛ شماره ۱۷ : آبان و آذر ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - بزرگراه کردستان - خیابان سید جمال الدین اسد آبادی -خیابان ۶۴

[پژوهشگاه علوم انسانی] صندوق پستی :۶۴۱۹ -۱۴۱۵۵

● از فهرست :

○ ضرورت همنوایی اسلام و مسیحیت در برابر الحاد جهانی ؛ مهدی گلشنی

○ ایران شناسی در ژاپن ؛ ایرج پارسی راد

○ واژه نامهٔ گویش بهدینان شهر یزد

۵.قبسات ، فصلنامه ؛ سال ۱ ، شماره ۱ : پاییز ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران صندوق پستی : ۴۴ - ۱۳۱۴۵

● از فهرست :

○ دین و عقلانیت ؛ گفتگو با متفکران اتریشی

○ عقلانیت ؛ هارولد براون / دکتر سید ذبیح الله جوادی

○ جامعه شناسی عقلانیت ؛ دکتر تقی آزاد ارمکی

○ تحلیل و بررسی سکولاریزم ؛ استاد محمد تقی جعفری

○ دین و سیاست ؛ استاد عباسعلی عمید زنجانی

○ اندیشه دینی و سکولاریزم در جهان معاصر ؛ دکتر همایون همتی

○ دین و مدرنیته؛ مصاحبه با گادامر

○ چیستی عقلانیت ؛ گفتگو

٦. کیهان اندیشه ، دو ماهانه ؛ شماره های ٦٨ و ٦٩ : مهر و آبان ، آذر و دی ١٣٧٥.

□ **نشانی :** ایران - قم - خیابان حجت - شماره ۴۵.

● **از فهرست ٦٨:**

○ مُثُل از افلاطون تا علامه طباطبایی؛ مهدی نجفی افرا

○ خدا و وابستگی ذاتی جهان ؛ رنجبر حقیقی

○ حسن و قبح افعال از دیدگاه علامه طباطبایی ؛ علی ربانی گلپایگانی

○ پاسخ به شبهات فخر رازی در مسأله امامت ؛ محمد جواد یزدی

○ کاوشی در تجسم اعمال ؛ محمد حسن قراملکی

○ هنر و زیبایی از نگاه مبانی فقه اجتهادی ؛ محمد ابراهیم جناتی

○ تفسیر رمزی کعب الاحبار؛ نعمت الله صالحی نجف آبادی

○ نگاهی نو به روایت خشکیدن دریاچه ساوه ؛ مرتضی ذکایی ساوجی

● **از فهرست ٦٩ :**

○ سوفیستها، آراء و افکار و معرفت شناسی ؛ سید محمد علی دیباجی

○ صفات حق تعالی از دیدگاه وجودشناسی ؛ علی الهداشتی

○ تنزل وجود و عوالم هستی ؛ رنجبر حقیقی

○ معانی حکمت ؛ محسن غرویان

○ هنر و زیبایی از نگاه مبانی فقه اجتهادی ؛ محمد ابراهیم جناتی

○ جایگاه عقل در اجتهاد ؛ علی عابدی شاهرودی

○ ملاقات مولانا با ابن عربی ؛ سید حسن امین

○ نگاهی به ترجمه المیزان ؛ سید حسن فاطمی

○ رساله ذوقیات عقلی و عقلیات ذوقی ؛ محمد دهدار / سعید رحیمیان

○ نقش نهضتهای علوی در تجزیه قدرت خلافت عباسی ؛ سید احمد رضا خضری

○ شعر دینی در جهان معاصر اسلامی ؛ آنه ماری شیمل / سید حسین اسلامی

۷.معارف ، چهار ماهانه ؛ شماره های ۳۸ و ۳۹: مرداد - آبان و آذر - اسفند ۱۳۷۵.

□ **نشانی :** ایران - تهران - خیابان دکتر بهشتی - خیابان پارک - شماره ۸۵

[مرکز نشر دانشگاهی] صندوق پستی : ۷۶۹ - ۱۵۷۴۵

● **از فهرست ۳۸:**

○ نقطویه در تاریخ و ادب ؛ علیرضا ذکاوتی قراگزلو

○ نظریه حرکت وضعی زمین در عصر بیرونی ؛ س.پینس / مهناز هاشمی پور

○ بررسی شروح لمعات عراقی ؛ محمد اختر چیمه (پاکستان)

○ اخلاق منصوری ؛ غیاث الدین منصور دشتی شیرازی / عبد الله نورانی

○ "جان و جهان" کیست یا چیست ؟ ؛ نصر الله پور جوادی

● **از فهرست ۳۹:**

○ بحث موسیقی در کتاب اخلاق جلالی ؛ رضا پورجوادی

○ هزار حکایت صالحان و صوفیان ؛ ایرج افشار

○ کتابنامه بزرگ زبان فارسی ؛ سید علی آل داود

○ فهرست مقالات فارسی به درخت بَرگَد می ماند ؛ عارف نوشاهی(پاکستان)

○ مرآت الادوار و مرقات الاخبار ؛مصلح الدین محمد لاری / عارف نوشاهی (پاکستان)

○ تعلیم المتعلم ، طریق التعلم و آراء تربیتی برهان الدین زُرنوجی ؛ علی نقی فقیهی

○ احمد رومی شاعر گمنام سلسله مولویه ؛ آلفونس س.م. هیمر / محمد جواد شمس

۸.نامهٔ پارسی ، فصلنامه؛ سال ۱ ، شمارهٔ ۲ : پاییز ۱۳۷۵.

□ **نشانی :** ایران - تهران - میدان بهارستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

● **از فهرست :**

○ موقعیت زبان فارسی در پاکستان ؛ دکتر نسرین اختر ارشاد(پاکستان)

○ انقلاب اسلامی ایران و زبان فارسی ؛ حسین رزمجو

○ کتیبه های فارسی آرامگاه میان منور محمد و میان غلام شاه ؛ دکتر کمال حاج سید جوادی

○ آغاز شعر فارسی دری در سرزمین فارس ؛ دکتر غلامعلی آریا

○ پند آموزی سعدی در تربیت دینی و ادب اجتماعی ؛ محمد شریف چوهدری (پاکستان)

○ نفوذ فارسی در منطقه چیتاگنگ بنگلادش؛ محمد عیسی شاهدی (بنگلادیش)

○ پیوندهای دیرین عربی و فارسی ؛ دکتر طونی الحاج

○ تأثیر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در لهستان ، نصر الله بیات

○ روش آموزش زبان و متون آموزشی به فارسی آموزان غیر ایرانی ؛ دکتر جلیل مسگرنژاد

○ نگاهی کوتاه به بخش فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور ؛ دکتر آفتاب اصغر

○ اساسنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ؛ گزارش

○ گردهم آیی رؤسای بخشهای زبان فارسی در دانشگاههای پاکستان ؛ گزارش

○ وضعیت کرسیهای زبان و ادبیات فارسی در جهان؛ گزارش

○ وضعیت فارسی در مراکز آموزشی پاکستان ؛ محمد اسعدی

۹.نامه فرهنگ ، فصلنامه ؛ سال ٦، شماره ۲۳ : پاییز ۱۳۷۵.

□ **نشانی :** ایران - تهران - خیابان ولی عصر - تقاطع خیابان فاطمی - ساختمان شماره ۲ سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

● **از فهرست :**

○ بررسی اندیشه تعالی نزد مولانا و یاسپرس ؛ جمیله علم الهدی

○ اندیشه ، زبان و فرهنگ ؛ چنگ تونگ سان / عباس امام

○ هُبل ؛ سید حسن نوع پسند

○ اجتماع تبلیغی در رایوند ؛ دکتر محمد رضا حافظ نیا

○ حضرت علی علیه‌السلام از نگاه اسماعیلیان بدخشان ؛ عطا خواجه میرزا جلال‌اوف

○ مطالعه ایران شناسی در روسیه ؛ سید کریم پورمانی

○ اقبال ستاره بلند شرق است ؛ گزارش

○ اسلام و مسیحیت ، افول و احیاء ؛ گزارش

۱۰. یاد ایام ، ماهنامه؛ سال ۳ ، شماره های ۷ و ۸ : مهر و آبان ۱۳۷۵.

□ نشانی : ایران - تهران - خیابان استاد مطهری - کوچهٔ فیروزه - شماره ۱

صندوق پستی : ۷۳۵۳ - ۱۵۸۷۵

● از فهرست ۷:

○ تطور اندیشهٔ سیاسی اسلام از نظر تا عمل ؛ منیژه کیهانی

○ تأثیر فرهنگ و ادب عامه در پرورش روحیهٔ فرهنگی کودکان ؛ دکتر محمد مهدی ناصح

○ تشیع و مفاهیم اساسی ؛ دکتر سید حسین محمد جعفری

● از فهرست ۸:

○ آفریقا ، الگویی به نام ایران ؛ منیژه کیهانی

○ کاپیتولاسیون در ایران ؛ مریم شفیعی

اردو

۱. اقبال ، ماهنامه؛ جلد ۴۳، شماره ٤: اکتوبر ۱۹۹۶م ، جلد ٤٤، شماره ۲ : اپریل ۱۹۹۷م.

□ نشانی : بزم اقبال - ۲ - کلب روڈ ، لاهور

۲. اوراق ، ماهنامه ؛ جلد ۳۱ ، شماره ۱ - ۲ : جنوری و فروری ۱۹۹۶م.

□ نشانی : دفتر اوراق ، ۱۱۵/۳ سرور روڈ ، لاهور چهاونی ، لاهور

۳. ایران شناسی سه ماهی ؛ شماره ۱۱ : خزان ۱۳۷۵خ / ۱۹۹۶م.

□ نشانی : خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور ، ۴ مین گلبرگ روڈ، لاهور

٤.تجدید نو ، ماهنامه؛ جلد ۸ ، شماره ۹: ستمبر - اکتوبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : ۳۷۷ - سی ، فیصل ٹاون ، لاهور

۵.شمس الاسلام ، ماهنامه ؛ جلد ۷۰، شماره ۹ : ستمبر ۱۹۹۶م.

□ نشانی : مرکزی دفتر مجلس حزب الانصار ، شارع جامع مسجد بکریه بهیره ، سرگودها

٦.فنون ، سه ماهی ؛ شماره ٤٥ : جنوری - اپریل ۱۹۹۵م.

□ نشانی : ۱۴۵ـ ، مزنگ روڈ ، لاهور

پ) مقاله ها:

۱.آفتاب اصغر؛ لاهور - پاکستان : ۱. محمود شیرانی ، ایران شناس پاکستان
۲. چند نکته مهم و اساسی دربارهٔ شیرانی و شیرانی شناسی

۲.افسرعلیشاه (سید)، اسلام آباد - پاکستان : روز استقلال پاکستان

۳.اکرم شاه،سید محمد اکرم (اکرام) ، لاهور - پاکستان : محمود شیرانی اور غزنوی

٤.تسبیحی ، محمد حسین (رها)؛ اسلام آباد - پاکستان : ۱. آشوب نامه
۲. صفت ماده تاریخ گویی

۵.ختک ، نصرت جهان ؛ پیشاور - پاکستان : مقامات و احوال در تصوف

٦.شیرانی،مظهر محمود احمد؛شیخوپوره - پاکستان: حافظ محمود شیرانی کاوطن

۷.غیور حسین (سید)، پیشاور - پاکستان : زبان پشتو و کلمات فارسی

۸. کلثوم سید ؛ اسلام آباد - پاکستان :تأثیر عطار در فکر و اندیشهٔ سچل سرمست

۹.محمد ظفر خان؛ جهنگ - پاکستان : مثنوی ابر گهر بار

*****

کتابهای تازه

تحول نثر فارسی در شبه قاره

کتاب تحول نثر فارسی در شبه قاره تألیف دکتر محموده هاشمی است که در ۴۰۰ صفحه با بهای ۳۵۰ روپیه ، شماره ۱۵۲ از سلسلهٔ کتب مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بخود اختصاص داده و امسال به زیور چاپ آراسته شده است .

این کتاب که به تحول نثر فارسی در شبه قاره در دورهٔ تیموریان متأخر، (۱۱۱۹ - ۱۲۷۴ هـ ق / ۱۷۰۷ - ۱۸۵۷م) از عهد بهادر شاه اول تا بهادر شاه دوم پرداخته، رسالهٔ دکترای مولف است. او با کوشش خستگی ناپذیر، بیش از دو هزار جلد از آثار منثور فارسی کتابخانه های پاکستان را مطالعه،و از هر کدام نمونه برداری کرده و مطالب و موضوعات گوناگون ادبی،دستوری، عرفانی ، انشایی ،تاریخی ، پزشکی ، دارو سازی ، ستاره شناسی، رمل و علوم غریبه را بدست داده است.

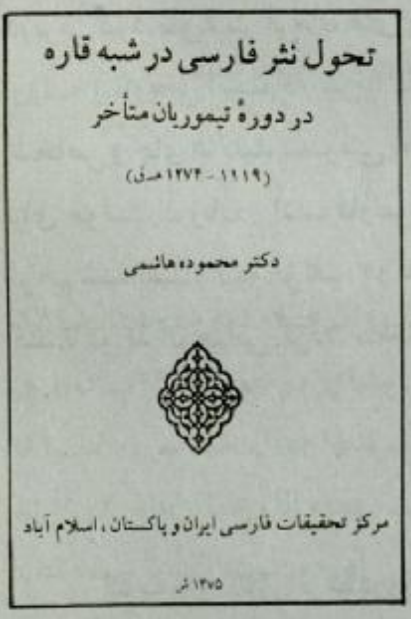

استاد گرامی علی ذوعلم، در "سخن مدیر" یا تقریظ کتاب اینگونه نگاشته اند :«... خواننده با اسامی و عناوین تعداد قابل ملاحظه ای از آثار و نویسندگان این دوره آشنا می شود و به گرمی بازار علم و دانش،و تألیف و تصنیف در همهٔ شاخه های علوم و معارف اسلامی ، در آن دوران پی می برد. مشاهدهٔ این همه آثار و تألیفات از

نویسندگان آن دوره، و با این همه تنوع در موضوعات ، شگفتی هر خواننده‌ای را برمی‌انگیزد و به خصوص برای کسانی که فرصت مراجعه به تذکره ها و فهرست های مختلف و تتبع در آثار باز ماندهٔ آن دوران را ندارند، تا بلویی از حضور و نفوذ جدی زبان فارسی را می نمایاند.»

کتاب تحول نثر فارسی در شبه قاره در نوع خود نخستین تحقیق جامعی است که صورت زیبا و سیرت فریبای خود را نشان داده و مشتمل بر سه فصل است :

فصل اول ؛ به دو بخش تقسیم می شود. در بخش اول از سبک و اقسام آن ، و در بخش دوم از نثر، اقسام و طبقات آن سخن به میان آمده است.

فصل دوم ؛ شیوهٔ نگارش دورهٔ تیموریان متأخر را بررسی کرده و از نثر فرمان‌ها، اسناد و کتاب های معروف نمونه هایی را آورده است .

فصل سوم ؛ کلیاتی است دربارهٔ نثر نویسی آن دوره و تأثیر زبان های محلی در نثر «استعمال هند»، اختلافات شاعران و نویسندگان هندی و ایرانی ، شیوهٔ نویسندگان هندو و سهم آنها در ادبیات فارسی، شیوهٔ نویسندگان سیک و سهم آنها در ادبیات فارسی، علاقه شاهان و امیران به ادب فارسی ، و تغییرات لغوی و معنوی پرداخته است .

بعد از سخن مدیر (تقریظ) و پیشگفتار مولف و فهرست مطالب متن کتاب می‌آید. فرهنگ لغات هندی و محلی بکار رفته در کتاب های مورد بحث ، ۹۶ واژه را دربرمی‌گیرد. نمونهٔ نثر فرمان های پادشاهان تیموری متأخر و عریضه های آنها نیز بسیار ارزنده و تاریخی است که تقریباً یک صد نمونه را شامل می شود. فهرست اعلام ، نام اشخاص و جای ها کلید دسترسی به مطالب است. از هر جهت کتابی بسیار مفید و سودمند برای خواستاران زبان و ادب فارسی در ایران و پاکستان و دیگر نقاط فارسی زبان جهان فراهم شده است. البته مؤلف در نظر دارد آن را به زبان‌های انگلیسی و اردو نیز ترجمه کند تا فواید آن جهانی گردد. انشاءالله

هم اور اقبال

کتاب ما و اقبال اثر شادروان دکتر علی شریعتی ، با ترجمهٔ جاوید اقبال قزلباش و تصحیح دکتر سید علیرضا نقوی با نام هم اور اقبال منتشر شده است . مترجم با دقت و

مهارت ویژه ، ترجمه ای کوتاه و سودمند بدست داده و رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد آن را باشمارگان ۱۰۰۰ تا و بهای ۷۰ روپیه پاکستان در سال ۱۳۷٤خ / ۱۹۹٦م. به چاپ رسانده است. علی ذوعلم در مقدمه کتاب می نویسد: «رایزنی فرهنگی و خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان ، به عنوان یک وظیفه همواره یاد اقبال،آثار اقبال،افکار و اندیشه های اقبال را در سرزمین اقبال گرامی داشته و تلاش‌های مفیدی را باهمکاری ایران دوستان و اقبال دوستان پاکستانی،برای احیاوگسترش اندیشه‌های اقبال انجام داده اند، و اکنون که چهلمین سال انعقاد قرار داد رسمی فرهنگی بین دو کشور اسلامی پاکستان و ایران می باشد این ترجمه را در اختیار ارادتمندان و دوستداران اقبال قرار می دهد.» هم اور اقبال دو بخش دارد:

موضوعات بخش (حصه) اول : ـ دور حاضر مین مسلمان کا تشخص اور اس کی تکالیف اور استفسارات ، ـ میری بیسوین صدی کے آلام، ـ پراگندہ اسلام اور منتشر علی علیه السلام ، ـ عمارت کی تجدید هم

موضوعات بخش (حصه) دوم : ـ بیسوین صدی ، ـ جهان شناسی

بزم سخن

تذکره گونه ای است به نام بزم سخن تألیف شادروان عطاء الله خان عطا(۱۸۹۸ - ۱۹۹۱م.) که خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ پیشاور در جون ۱۹۹۵م. آن را در ۷۳ صفحه چاپ و منتشر کرده است. بزم سخن دربرگیرندهٔ احوال مختصر و آثار ۵۱ سراینده و سخنور فارسی، از رودکی تا خود مؤلف است. عطاء الله عطا براساس دریافت وبرداشتی که از هر شاعر داشته ، از یک تا پنج بیت وی را آورده است. البته ترتیب و نظم خاصی در این تذکره گونه نیست ، مثلاً «ادیب پیشاوری» پیش از «انوری» و « بهار» بعد

از آن آمده است. شاعران را از شمارهٔ ۱ تا ۵۱ با رقم لاتین شماره گذاری ، و بذکر نام کامل،پدر، ولادت ، وفات وآثار هریک ، بسیار کوتاه و مفید بسنده کرده است . عنایت الله گنداپور ـ فرزند مولف ـ هم در پیش لفظ [:پیشگفتار] احوال پدرش را مختصر و مفید آورده است.

دکتر سید علی رضا نقوی دانشمند پارسی گوی و تذکره نگار معروف ، احوال و آثار و اشعار عطاء الله عطا را مفصل در هیجده صفحه نوشته و حق قلم را در بزم سخن ادا کرده است. تذکره بزم سخن با کاغذ اعلا و رنگ آمیزی جالب و جلد آبی و خط نستعلیق چاپ وبه بازار ادب فارسی عرضه شده است .

دکتر محمد حسین تسبیحی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

***

دیوان روحی

(غزلیات فارسی)

در مقام حیرت دل ، تو زبانی ایلهی است
خامشی را طوطی فوزانه می دانیم ما

"روحی"

تحقیق و تدوین و تحشیهٔ دیوان روحی را "معین نظامی" استاد بخش زبان و ادبیات فارسی دانشکده خاورشناسی انجام داده و دانشگاه پنجاب آن را به مناسبت جشن یکصد و بیست و پنجمین سال تأسیس دانشکدهٔ خاور شناسی چاپ کرده است.

در پیشگفتار کتاب ، دکتر آفتاب اصغر رئیس بخش فارسی با استناد به شواهد تاریخی از لاهور بعنوان یکی از مهمترین مراکز شعر و ادب فارسی در جهان نام برده و دورهٔ تیموریان شبه قاره را عصر طلایی شعر و ادب فارسی ، و دورهٔ نود سالهٔ استعمار انگلیس را دورهٔ محو میراث چهارده قرن تمدن مسلمانان ، در این سرزمین خوانده است.

سپس "روحی" را از یبدارگران این عصر نامیده و نوشته است : « چنانکه سعدی و رومی که پرورش یافتگان مهد فرهنگی اسلامی دورهٔ پیشین بودند و در دورهٔ بعدیِ تاتاریانِ تاراجگر برگ و بار آورده بردند ، همچنان مولانا روحی و بسیاری از امثال او ، در عصر او وجود داشته اندکه در آیندهٔ نزدیک همانند اخگرهای زیر خاکستر می توانند آتش خاموش زبان و ادبیات فارسی را مثل گذشتهٔ دور ، شعله ور سازند.» مؤلف نیز در مقدمه کتاب ، در شرح حال "علامه اصغر علی روحی" آورده است: «وی در دورهٔ نکبت بار انگلیسی ها (۱۸۵۷ - ۱۹۴۷م) در برابر سیاستهای اجانب و توطئه های دشمنان فرهنگ ناب اسلامی ... قدعلم کرد و همزمان و همزبان با "اقبال" بزرگ تا آخرین نفس زندگیش نگذاشت شمع اسلام و فارسی در این کشور خاموش بشود... روحی سخت به غرب و مغرب زمین می تازد و آن را عامل عقب ماندگی مسلمانان می داند:

باد تند تمدن مغرب چیره شد بر تمدن یثرب
مغرب ای لعنت خدا به زمین عالمی از تطاول تو حزین

وی در سال ۱۸۶۸م یا ۱۸۶۹م در روستای "کتهاله" از نواحی گجرات پاکستان متولد شد. قرآن ، عربی و فارسی را نزد پدرش آموخت و در سیزده سالگی در طلب علوم و معارف راهی لاهور شد و از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۲م. در دانشکده خاورشناسی لاهور ، به تحصیل پرداخت . سپس بعنوان معلم زبان و ادبیات عرب در دانشکده اسلامیه مشغول و در دسامبر ۱۹۳۱م. در همین شغل باز نشست شد. مولانا روحی روز ۲۷ رمضان مبارک ۱۳۷۳ هـ ق / ۳۰ می ۱۹۵٤م. برحمت ایزدی پیوست و در زادگاهش مدفون شد.

"اصغر علی روحی" بعد از "اقبال" بزرگترین شاعر فارسی گوی شبه قاره در دوره سلطه انگلیس است. او در قالبهای مختلف شعر فارسی سروده های پر مغزی دارد. اقبال لاهوری سالها در "بهاتی دروازه" همسایهٔ وی بوده و اغلب درباره شعر و سخن با او مشورت می کرد و نظر وی را خیلی ارج می نهاد...دیوان فارسی وی درگنجینه نسخ خطی

کتابخانه دانشگاه پنجاب ـ لاهور، نگهداری می‌شود.

مؤلف پس از پیشگفتار و شرح احوال شاعر، قصیدهٔ «ملت آشوب» و سپس ۲۳ مثنوی و ۸۰ غزل را آورده است. پایان بخش کتاب، فهرست‌های نام اشخاص، مکانها، آیات، احادیث، اقوال و ابیات عربی و همچنین منابع و مراجع می باشد.

در مقدمه کتاب به تجلیل استادان دکتر سید ضیاء الدین سجادی و دکتر سید جعفر شهیدی از "روحی" و قصیده «ملت آشوب» در سال ۱۳٤٦خ. نیز اشاره شده است. روحی همچنین در ۱۹۰۳م. مجله ای علمی و ادبی با نام الهدی راه انداخت و ۲ سال سردبیری آن را خود عهده دار بود.

فارسی دوستان از اینکه می بینند چنین دانشمندانی در جای جای این سرزمین کهنسال هستند که در راستای نشر و ترویج فرهنگ و تمدن اسلامی خود به ترویج آثار فارسی می پردازند بر خود می بالند. مساعی استاد معین نظامی نیز در چاپ این کتاب بسی ارزنده و قابل تقدیر است.

محمد علی بی تقصیر

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ـ لاهور

***

گنج شایگان

گنج شایگان، عنوان کتابی [: جزوه ای] است که مطالب آن به همت گروه پژوهش شورای گسترش زبان و ادب فارسی تهیه و گرد آوری، و در تابستان ۱۳۷۵ بوسیلهٔ دبیرخانهٔ آن شورا در ۱۱۷ صفحه بزبان فارسی بزیور طبع آراسته شده است. مشخصات ۲۳٤ تن از استادان زبان و ادب فارسی که هم اکنون در مراکز آموزشی و پژوهشی و دانشگاههای مختلف جهان به تدریس زبان فارسی و ایران شناسی اهتمام دارند، در این کتاب آمده است. اگرچه مجموعهٔ گنج شایگان در برگیرنده مشخصات همهٔ استادان و محققان زبان و ادب فارسی در جهان نیست، ولی در حد خود به تسهیل ارتباط بین آنها کمک کرده و گام مؤثری در راستای گسترش زبان فارسی برداشته است.

ذکر این نکته لازم است که در آمار و اطلاعات مربوط به ۱۸۸ تن از استادان

فارسی پاکستان نواقصی هست که رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان در حال تصحیح و تکمیل آن می باشد.

نامهٔ پارسی

نامهٔ پارسی فصلنامهٔ «شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی» است که دومین شماره آن در پاییز ۱۳۷۵ منتشر شده و حاوی مطالب ارزنده، مقالات وزین، نقد و بررسی، شعر، و گزارشهای سودمندی است.

در صفحهٔ ٤ فصلنامه با عنوان «زبان فارسی، مؤثرترین وسیله برای رساندن پیام اسلام انقلابی»، از حضرت آیت الله خامنه ای دام‌ظله‌العالی نقل شده است: «گسترش زبان فارسی به هیچ وجه به مفهوم ناسیونالیسم ایرانی نیست و کسی که در هر نقطه از جهان زبان فارسی را فرا بگیرد، قادر به درک صحیح و دقیق مفاهیم برجستهٔ قوی و عمیق انقلابی درایران اسلامی خواهد بود و به این ترتیب، محتوا و قالب پیام انقلاب اسلامی ایران به ذهن مخاطبان خود منتقل خواهد شد.»

دکتر نسرین اختر ارشاد از دانشگاه پنجاب، نیز به بررسی «موقعیت زبان فارسی در پاکستان» پرداخته است: «تاریخ پاکستان شاهد صادقی است بر اینکه سلاطین بزرگ اسلامی تا چه پایه در نشر زبان فارسی کوشش نمودند و حتی در حمله های چنگیز و تیمور که در ایران روی می داد، پناهگاه اهل علم و ادب فارسی همین بارگاه سلاطین اسلامی شبه قاره بود، خصوصاً شاهان خاندان مغول که همه شاعر دوست و ادب پرور و مشوق زبان فارسی بودند و صلات بی شمار به شعرا و ارباب علم و هنر می دادند. چنانکه در زمینه های علوم مذهبی، تصوف و عرفان، تاریخ، حکمت، فلسفه، لغت نویسی، تذکره نگاری، شعر و ادب و طب، هزاران کتاب بزبان فارسی تألیف و تصنیف شد.»

در بخشی از مقالهٔ «انقلاب اسلامی ایران و زبان فارسی»، دکتر حسین رزمجو

استاد دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد می نویسد: «زبان فارسی با قدمت تاریخی و غنای فرهنگی و ادبی خودکه در جهان اسلام، پس از زبان عربی ـ که زبان وحی است و کلام الهی بدان نازل شده ـ مقام دوم را از لحاظ اهمیت دارا است ... شیرینی آن و جاذبیت های معنوی ادبیات آکنده از لطایفش، موجب شده است که تا کنون توجه تعداد بی شماری از صاحبدلانِ معنی یابِ عالم را بخود جلب کند و تحسین و اعجاب ایشان را نسبت به اعتبار جهانی آن برانگیزد.»

«پند آموزی سعدی در تربیت دینی وادب اجتماعی» عنوان مقالهٔ مفصل محمد شریف چوهدری است. نگارنده پیرامون پندها و اندرزها و نصایح ارزندهٔ شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه مربوط به سخن چینی، آتش حسد، بی وفایی، امر به معروف و نهی از منکر، تندرستی و بهداشت، دشمن دوست نما، شناخت قدر پدر و مادر، تربیت کودکان، علم و عمل و عبادت بدون اخلاص، مطالبی را به تفصیل بیان نوشته است.

مقالات سودمند دیگری مانند «روش آموزش زبان و متون آموزشی به فارسی آموزان غیر ایرانی»، «تأثیر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در لهستان»، «پیوندهای دیرین عربی و فارسی»، «نفوذ فارسی در منطقه چیتاگنگ بنگلادش» و... بر سودمندی این شماره از نامهٔ پارسی افزوده است.

علی - محمد نیاکان

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

***

دانش هم تولد نامه فارسی را بجامعهٔ بزرگ مطبوعات فرهنگ و ادب پارسی تبریک می‌گوید، اما گله ای نیز دارد؛ نامه پارسی گزارش مفصل گردهمایی رؤسای بخشهای زبان فارسی دانشگاههای پاکستان را در ۲۵ صفحه چاپ کرده ولی در سر یا زیر آن از نام نویسندهٔ گزارش یا نام مرکز تحقیقات فارسی خبری نیست. همچنین اساسنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را بدون آوردن مقدمه‌ای هرچند کوتاه بچاپ رسانده که جای خالی مقدمه احساس می شود.

*****

تجلیل
و
یاد

دکتر مرتضی خلج اسعدی

در کاروان رفتگان

دکتر مرتضی خلج اسعدی استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، همکار "مرکز نشر دانشگاهی" و دایرة المعارف تشیع، و نویسندهٔ دانشنامه جهان اسلام، بدنبال بیماری یکساله روز پنجشنبه ۱۲ مهر ماه ۱۳۷۵ / ۳ اکتبر ۱۹۹۶م. در بیمارستان امام سجاد علیه‌السلام تهران درگذشت. پیکر این استاد فرزانه با حضور بسیاری از اهل قلم، و استادان دانشگاه، روز جمعه تشییع و در "بهشت زهرا" به خاک سپرده شد.

دانش درگذشت این استاد گرانمایه را به همهٔ پژوهشگران فرهنگ و ادب بویژه دانشمندان ایرانی و خاندان وی تسلیت می‌گوید.

دکتر مرتضی اسعدی از میان ما رفت و دلهای بسیار در سوگش بسوخت. مرگش زود رسید و در اوج شکوفایی علمی بود که تندباد اجل برگ زندگی او را در ربود. ریزبینی در تحقیق، همت والا، خستگی ناپذیری، لحظه ای از آموختن نیاسودن و دریغ نورزیدن از آموزش آموخته ها به دیگران، خصوصیات بارز وی بود.

در سالهای نه چندان بلند زندگی پژوهشی اش، از جمله محققانی بود که تحقیق را به معنای واقعی اش یعنی دست یافتن به حقیقت علمی دنبال می کرد. به فرهنگ و تمدن اسلامی ـ ایرانی بی شائبه عشق می ورزید و تمامی زندگی خود را فدای فهم مبانی و

---

۱. این مطلب با تصرف و تلخیص از آینهٔ پژوهش شماره ۴۰، صص ۹۶ و ۹۷ آورده شده است.

اصول این دو کرده بود. ایمانش به زندگی، عمیق و استوار بود. صفای باطن و مهربانی بی پیرایه‌اش، همه را شیفته می ساخت. قانع، بردبار، خوشرو و خوش خلق بود. به مادیات بی اعتنا و در جستجوی حقیقت و سعادت واقعی ساعی و براستی "روشنفکری مسلمان" بود.

اسعدی در مدت کوتاه فعالیت علمی، کارنامهٔ پر برگ و باری از خود به یادگار گذاشت. پایان نامهٔ دکترای او بنام جنگهای صلیبی و آغاز مطالعات اسلام شناسی اثر درخشانی است که اعجاب استادان راهنما را برانگیخت و شاید یکی از بهترین رساله های دکترا در سالیان اخیر باشد.

دکتر اسعدی در سال ۱۳۳۱ در تهران به دنیا آمد. دیپلم خود را در سال ۱۳٤۹ با معدل ۲۰ به پایان رساند و در سال ۱۳۵۳ در رشتهٔ بازرگانی گواهینامه کارشناسی گرفت و در سال ۱۳۵۵ در رشتهٔ مطالعات بین المللی دورهٔ کارشناسی ارشد را به پایان برد. در سال ۱۳٦۲ همکاری خود را با "مرکز نشر دانشگاهی" آغاز کرد و یکی از ارکان مجلهٔ نشر دانش شد. در سال ۱۳۷۱ موفق به اخذ دکترا در رشتهٔ فرهنگ و تمدن ملل اسلامی شد.

نگارش بیش از یکصد مقاله برای دایرة المعارف تشیع، دانشنامهٔ جهان اسلام، مجلات نشر دانش، معارف، حکمت، کیهان فرهنگی و آینهٔ پژوهش، از دیگر خدمات علمی او بود.

آثار استاد اسعدی

از شادروان دکتر مرتضی خلج اسعدی بیش از ۲۰ کتاب و یکصد مقاله تحقیقی به طبع رسیده و شماری نیز در دست چاپ است:

الف) ترجمه

۱. گذر به سوسیالیسم / پل سوئیزی و شارل بتلهایم ۲. سوسیالیسم در شیلی / رژی دبره ۳. انقلاب اسلامی در ایران / ح. الگار ٤. جوان مسلمان در دنیای متجدد / حسین نصر

۵. دولت حاکم آی.تی.تی / آنتونی سمپسون ۶. آرمانها و واقعیتها/ عبد السلام ۷. افغانستان / ماری لوتیر کلیفورد ۸. کروزیسم مقدس اسرائیل / لیوپاروکاچ ۹. بیت المقدس / ترجمه ۱۰. رودز پا/ مارتین لونی ۱۱. فلسفهٔ سیاسی / آنتونی کوتینتن ۱۲. پیروزی بر سرطان / گرگ اندرسن

ب)تالیف

۱. جنگهای صلیبی و آغاز مطالعات اسلام شناسی (پایان نامهٔ دکترا) ۲. مجموعه ها ۳. اتمها و مولکولها ٤. ایران شناسی در اروپا و ژاپن ۵. جهان اسلام، (ج ۱ و ۲) ۶. اسلام ، ایران ، تجدد (مجموعه مقالات تحقیقی) ، مقالات این کتاب در سه بخش جداگانه عبارتند از :

* بخش اول : تاریخ و سیاست

۱. عنصر ایرانی در اندیشهٔ سیاسی اسلام ۲. جنگهای صلیبی ؛ انگیزه ها ، نتایج و آثار ۳. مفهوم آزادی در اندیشهٔ سیاسی اسلام /برنارد لویس ٤. اسلام و غرب / جان اسپوزیتو ۵. ناسیونالیسم عرب ۶. اسلام و دموکراسی / جان اسپوزیتو و جیمز پیسکاتوری

* بخش دوم : علم و تکنولوژی

۷. آموزش عالی در جهان اسلام ۸. تاسیس آکادمی علوم جهان اسلام / عبد السلام ۹. انتقال تکنولوژی از جهان اسلام به غرب / یوسف الحسن و دو نالدهیل ۱۰. انزوای دانشمندان در کشورهای در حال توسعه /عبد السلام ۱۱. تفکر علمی در میانهٔ لاهوت و ناسوت / عبد السلام ۱۲. بازآفرینی علوم درجهان اسلام / عبد السلام

* بخش سوم : فرهنگ و تمدن

۱۳. تجدد در عربستان ، یمن ، عراق ، سوریه و لبنان / عبد المحمد صدیقی ۱٤. تأثیر تفکر اسلامی در شرق / س. ا. قدیر ۱۵. تجدد در ایران / عبد الشکور احسن ۱۶. فرهنگستانهای جهان اسلام ۱۷. وفیات الاعیان، نخستین فرهنگ زندگینامه‌ای الفبایی

علی اصغر محمد خانی

*****

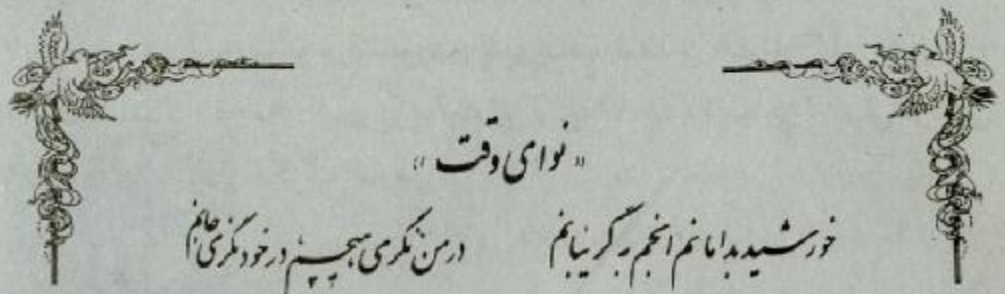

«نوای وقت»

خورشید بدامانم انجم به گریبانم — در من نگری هیچم در خود نگری جانم

در شهر و بیابانم در کاخ و شبستانم — من دردم و درمانم من عیش فراوانم

من تیغ جهانسوزم من چشمهٔ حیوانم

چنگیزی و تیموری مشتی ز غبار من — هنگامهٔ افرنگی یک جستهٔ شرار من

انسان و جهان او از نقش و نگار من — خون جگر مردان سامان بهار من

من آتش سوزانم من روضهٔ رضوانم

آسوده و سیارم این طرفه تماشا بین — در بادهٔ امروزم کیفیت فردا بین

پنهان به ضمیر من صد عالم رعنا بین — صد کوکب غلطان بین صد گنبد خضرا بین

من کسوت انسانم پیراهن یزدانم

تقدیر فسون من تدبیر فسون تو — تو عاشق لیلائی من دشت جنون تو

چون روح روان پاکم از چند و چگون تو — تو راز درون من من راز درون تو

از جان تو پیدایم در جان تو پنهانم

من رهرو تو منزل من مزرع تو حاصل — تو ساز صد آهنگی تو گرمی این محفل

آوارهٔ آب و گل دریاب مقام دل — گنجیده بجامی بین این قلزم بی ساحل

از موج بلند تو سر برزده طوفانم

پیام مشرق علامه اقبال

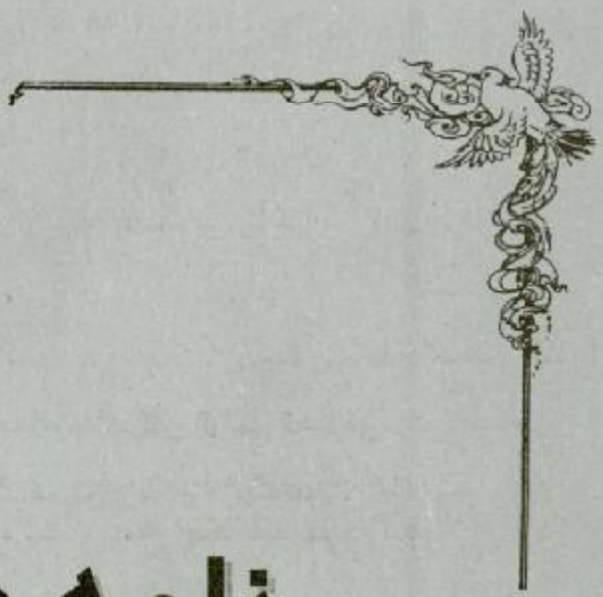

نامه ها

در آغاز به همهٔ خوانندگان گرامی که برای دانش نامه فرستاده‌اند سلام می کنیم. جز نامه هایی که به آنها پاسخ اختصاصی داده شده ، پاسخ چند نامه هم در اینجا می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه های شما بویژه در نقد و بررسی مطالب ، بخش ها ، شکل و انداز دانش ، یاور ما در پربارترکردن فصلنامه خواهد بود.

نامه ها

نامه های این خوانندگان بدستمان رسید:

پاکستان:

اسلام آباد:محمد امین شهیدی ، محمد قاهر محمودی ، راجه عبد القیوم ، احسان اکبر، تنویر احمد ، **گجرانواله** : ایم . نوری ، اشفاق صادق ، سید ذوالفقار علی شاه ، **کراچی** : نسیم احمد ، سید منصور علی سهروردی ، دکتر سید حسین جعفر حلیم ، محمد اختر مسلم ، دکتر ریاض الاسلام ،**لاهور**:حاج عاشق جهانگرد ،محمد اطهر مسعود ، فرخنده شعیب احمد، دکتر ظهور الدین احمد ،جلیل نقوی ،پرنسور محمد رفیق ،ثمینه عارفه ، محمد صدیق، **راولپندی** : میر عبد العزیز، **سرگودها** : ارشاد نضل احمد ،**بهکر** : محمد اسلم شاهد ، فتح خان ، ظفر عباس ،**اتک** : سید شاکر القادری ،ملک حق نواز خان ، **چکوال**: محمد سلیم ، پرفسور حافظ محمد سجاد تترالوی ،**جهنگ** : دکتر محمد ظفر خان ، **کویته** : محمد کاظم، **اوکاره** : محمد منور نورانی ، ابو الاعجاز حفیظ صدیقی ، **دیره غازی خان** : محمد صابر ، **نواب شاه** : غلام محمد لاکهو ، **خوشاب** : محمد اقبال شاهد ، **لیه**: دکتر خیال امروهوی، **قصور** : شبانه سحر ، **میانوالی** : رضا محمد قریشی ، **حیدر آباد** : دکتر نکهت سیما زیدی، **شیخوپوره** : صدیق تاثیر ، **فیصل آباد** : محمد طارق ، **ملتان** : محمد شریف چوهدری ، **جهلم** : نجم الحسن نقوی ، **سیالکوت** : پرویز اقبال، **بهاولپور** : محمد رضوان الله .

هندوستان:

علی گره :دکترسید محمد اصغر ، دکتر مختارالدین احمد ، **پتنه** : کتابخانه خدا بخش، **رامپور**:کتابخانه رضا ، **دهلی نو** : زهره خاتون

ایران :

تهران : کتابخانه مرکزی دانشگاه شاهد ، ایرج انشار ، شیراز : کتابخانه میرزای شیرازی دانشگاه شیراز ، اهواز : کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران ، دکتر محمد تقی خلوصی .

ازمیان نامه ها

دو نامه با یک پیوست از دانشمند محترم ، دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام) در رد و نقد گفته ای از استاد " احمد منزوی " بدستمان رسید. باسپاس از حساسیت در خور ستایش ایشان باید گفت : بررسی جایگاه فارسی در پاکستان کاری بسیار مهم و اساسی است که خود بخود اهل دانش و بینش را با مقولاتی چون جایگاه فارسی در فرهنگ شبه‌قاره ،نقش فارسی در روند پیدایش پاکستان،نقش فارسی در پیدایش، پالایش و اقتدار زبان اردو به عنوان زبان ملی پاکستان ، نقش فارسی در بازگشت به خویشتن جوانان پاکستان و بهره گیری آنها از اندیشه و آثار مفاخر فرهنگی خود و... روبرو می‌کند.ما هم شمارهٔ ٤٧ دانش را به موضوع "پاکستان و زبان فارسی" اختصاص داده و مشتاق دریافت نامه ها و مقاله های پربار خوانندگان ارجمند هستیم . چنانچه دربارهٔ این دو نامه نیز پاسخی از "استاد منزوی" دریافت شود، نسبت به چاپ آن اقدام خواهد شد.

و اما نامه ها :

[۱]

دوست مهربان گرامیم جناب آقای کریمی ۱۳نوامبر ۱۹۹٦

باسلام ،بپیوست بیانات دانشمندانهٔ آقای احمد منزوی و پاسخ به او تقدیم است. در مجله شریفهٔ دانش اگر چاپ فرمایند قرین انصاف خواهد بود. ایشان مدتی مرکز تحقیقات را از برکات خود مستفید فرمودند. بی انصاف تر و غافل تر از او بنده کسی را ندیدم . خودتان هم ملاحظه فرمایید. سلامت و موفقیت جنابعالی را همیشه آرزومندم .

بااحترام ـ محمد اکرام

صدر شعبه اقبالیات دانشگاه پنجاب ـ لاهور

۱۶نوامبر ۱۹۹۶ [۲]

جناب آقای ذوعلم رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

باسلام ، به پیوست نسخه ای از بیانات آقای احمد منزوی و پاسخ به ایشان جهت ملاحظهٔ حضرت‌عالی تقدیم است.

آقای منزوی پاکستان را از لحاظ دینی و فرهنگی مورد اعتراض و انتقاد قرار داده است و در ضمن کوشش های اداره های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را در راه ترویج زبان فارسی در پاکستان نیز بی نتیجه قلمداد کرده است که خیلی بی انصافی است. این فاضل متوجه نشد که تألیف او ـ فرهنگ مشترک[۱] ـ سراسرش شامل مخطوطات فارسی در پاکستان است و آن کتاب در پاکستان تهیه شد و پژوهشگران متعدد پاکستانی در تهیه و ترتیب آن شرکت داشتند ، و باز می گوید:« فارسی در پاکستان مُرد.»

وظیفهٔ "انجمن فارسی پاکستان" است که از ارزشهای زبان و ادبیات فارسی در پاکستان دفاع به عمل آورد.

بااحترام ـ دکتر سید محمد اکرم

دبیر کل انجمن فارسی پاکستان

**

[پیوست هر دو نامه]

آقای احمد منزوی فرمود:

«من بارها گفته ام که می خواستم در پاکستان یک سنگ قبر برای زبان فارسی بسازم، یک سنگ قبر زیبا با تراشی خوب، تا نشان بدهم که این پدیده چه خدمتی به فرهنگ این اقوام کرده و چگونه به وجود آمده و چه سان تکامل یافته و چه خدماتی کرده و بعد مرحوم شده ، الان دیگر مرحوم شده و یا در حال احتضار است.»

نامهٔ پارسی ، تهران ، تابستان ۱۳۷۵ ، ص ۱۲۵

۱.مراد فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان است که در ۱۳ مجلد از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ و منتشر شده ، و چهاردهمین جلد آن در دست چاپ است.

« در پاکستان پل به حجاز زده شده است و زبان عربی جای زبان فارسی را گرفته است... قبل از استقلال و هنگام استقلال زبان فارسی یک ابزار بود، ولی بعد از استقلال دیگر زبان فارسی ابزار نبود، ابزار زبان عربی شد چراکه حبل المتین آنها اسلام و عربیت شد، اما قبل استقلال حبل المتینشان زبان فارسی بود.»

نامهٔ پارسی، تهران، تابستان ۱۳۷۵، ص ۱۳۲

پاسخ به منزوی

باد صبا اگر تو به تهران گذر کنی — با "منزوی" بگو که نرنجیم ما ز راست
لیکن تو تهمتی زدی و حرف نادرست — جز فتنه چیز دیگر ازآن حرف برنخاست
گفتی که مُرد فارسی اندر دیار "پاک" — در قبر رفت و مجلس ترحیم آن به پاست
بر قبر آن کتیبه ای هم نصب کرده شد — حرفی که می زنند برایش، همه رثاست
این اعتراض تست به فرهنگ ملتی — کان دوست صمیمی" ایران" ز قرنهاست
فرهنگ ما یکی است و تاریخ ما یکی — هم راه مایکی است،اگرخانه‌ها جدا ست
میراث ما که اول و آخر به فارسی است — آثار علمی اش همه گنجی گران بهاست
مهر دَری درخشد و لیکن تو از خطا — بستی دو چشم و مهر بگفتی که در کجاست؟
بهر خدای دیدهٔ انصاف بازکن — بنگر که نقش فارسی این جا چه دلرباست:
"پیشاور" آی و "خیبر" و "پندی" یکی ببین — وندر"کویته"هم‌که در آن جا چه جلوه‌هاست
"ملتان"و"اوچ"و"حیدرآباد"و"کراچی"است — کانون فارسی، به همه شهر و روستاست
بیرون ز انزوای کدورت نیامدی — هرگز ندیدی این که به "لاهوریان" صفاست
پنداشتی که حضرت "اقبال" درگذشت — آثار جاودانهٔ او در ره فناست؟
پندارت از حقیقت حال است بس بعید — تا دهر را بقاست هم اقبال را بقاست!
اقبال زنده است و ازو زنده فارسی — میرد کسی که در حسد این دو مبتلاست
"مسعود سعد" نیز به لاهور زنده است — می داند آن کسی که به اشعارش آشناست
"هجویریِ" بزرگ که کشفش به فارسی است — ما را نوشته های وی استاد ورهنماست
گفتی که بسته ایم پل خویش با حجاز — آری حجاز قبلهٔ عشاق بی ریاست

از خطهٔ حجاز بود حضرت رسول(ص) کز روی اوفروغ همه شرق و غرب راست
او را "حجاز" و "ری" همه یکسان بود عزیز او سوی جمله خلق، فرستادهٔ خداست
"ایران" ز نور او شده تابنده در جهان خاکش برای دیدهٔ ادراک توتیاست
از دین او "غزالی" و "سینا" و "رازی" اند "حافظ" ز فیض قدسی قرآن سخن سراست
از دین اوست "مولوی" آیینهٔ بیان اندیشه اش بیانگر آیات کبریاست
از دین او برآمده "خورشید انقلاب" کز پرتوش سراسر آفاق پرضیاست
ما در جهان ز رشتهٔ اسلام ملتیم اسلام دین ماست و حبل المتین ماست
اسلام را اگر کنی از فارسی برون آن فارسی است شیر، که بی یال ودست وپاست
تو فرق بین دین و زبان هم نکرده ای مفهوم دین ترا مگر از نکر ماوراست
دین است مدعا و زبان نیست مدعا آری زبان وسیلهٔ ابلاغ مدعاست
این نکتهٔ بلیغ بیان کردنی نبود گفتم ، اگرچه گفتن آن را دلم نخواست

من فارسی زبان نیم و گفتم این سخن
چیزی تو هم بگو، به زبانت بس ادعاست!

سید محمد اکرم "اکرام"
پاکستان ـ لاهور ۲۵ اکتبر ۱۹۹۶

***

نامهٔ کوتاه و صمیمانه یکی از خوانندگان را نیز باهم می خوانیم :

محترم و مکرم آقای ... السلام علیکم

جریده دانش ٤٥ ـ تابستان ۱۳۷۵ ـ [را] وصول کردم. از ضخامت او [:آن] متاثر و از خواندن او [:آن]مستفیض گردیدم. این قدر محنت آقایان راسپاس گزاری فرض اخلاقی و علمی می دانم، و امید دارم کـه کتبهای [:کتابهای]متعلق با [: به]ایران شناسی عطا بشوند. هرگاه [: همیشه]مشکور باشم. والسلام دعا گوی شما ـ جوهربراهوی فرید آباد میهر ضلع دادو سندھ

*****

«حکمت فرنگ»

شنیدم که در پارس مرد گزین — ادا فهم رمز آشنا نکته بین

بسی سختی از جان کنی دید و مرد — بر آشفت و جان شکوه لبریز کرد

به نالش درآمد به یزدان پاک — که دارم دلی از اجل چاک چاک

کمالی ندارد به این یک فنی — نداند فن تازه جان کنی

بر او جان ناپخته در کار مرگ — جهان نوشد و او بمان کهنه برگ

فرنگ آفریند هنرها شگرف — برآهیزد از قطره نی بحر ژرف

کشد گرد اندیشه پرگار مرگ — همه حکمت او پرستار مرگ

رود چون نهنگ آبدوزش بیم — ز طیاره و او هوا خورده بم

نبینی که چشم جهان بین بود — همی گردد از غاز او روز کور

تفنگش بکشتن جهان تیز دست — که افرشته مرگ را دم گسست

فرست این کهن ابله را در فرنگ

که گیرد فن کشتن بی درنگ

پیام مشرق علامه اقبال

بخش اردو

از : ڈاکٹر سلطان الطاف علی
کوئٹہ

سلسلۂ قادریہ کی اہم کتب

اسماء الطریقت

(وظائف و اوراد قادریہ)

گفتا کئی تو باما گفتم : کمین غلامت
گفتا مگر تو مستی گفتم : بلی ، زجامت
گفتا چہ پیشہ داری ؟ گفتم : کہ عشقبازی !
گفتا کہ حالتت چیست ؟ گفتم : غم و ملامت
گفتا ز من چہ خواہی ؟ گفتم : کہ درد بی حد
گفتا کہ درد تاکی ؟ گفتم : کہ تا قیامت
گفتا چہ می پرستی ؟ گفتم : جمال رویت
گفتا چہ داری بامن ؟ گفتم : بسی ندامت

(پیر گیلان)

(رب العزت نے) فرمایا کہ تیرا ہم سے کیا تعلق ہے ؟ ، عرض کیا کہ کمترین غلام ہوں ۔
فرمایا تو شاید مدہوشی کے عالم میں ہے ؟ ، عرض کیا جی ہاں آپ کے ہی ایک جام سے
فرمایا تو کیا شغل رکھتا ہے ؟ ، عرض کیا عشق میں مشغول ہوں ۔
فرمایا تیرا کیا حال ہو چکا ہے ؟ ، عرض کیا غم اور ملامت میں مبتلا ہوں ۔
فرمایا تو مجھ سے کیا چاہتا ہے ؟ ، عرض کیا درد کی شدت چاہتا ہوں ۔

فرمایا تو (دولت) درد کب تک چاہتا ہے ؟ ، عرض کیا روز قیامت تک کے لئے
فرمایا تو کیا پرستش کرتا ہے ؟ ، عرض کیا آپ کے چہرے کے حسن کی پرستش کرتا ہوں ۔
فرمایا تو ہمارے لئے کیا پیش کر سکتا ہے ؟ ، عرض کیا بہ شرمندگی (اور عاجزی) پیش کرتا ہوں

سیدنا عبدالقادر گیلانیؒ (۴۷۱ ـ ۵۶۱ ہجری) کے ان اشعار سے اخذ ہوتا ہے کہ آپ کا اصل مطمح نظر کیا تھا ؟ آپ خود جو مقصود اپنے پیش نظر رکھتے تھے ، اسی کی تبلیغ و اشاعت ہی انہوں نے فرمائی ۔

صوفیائے کرام کے تمام سلاسل دراصل اپنا مقصود رویت حق تعالیٰ اور رضائے حق تعالیٰ بتاتے ہیں ۔ علم تصوف اسی تلاش حق ہی کا نام ہے ۔ پھر ہر سلسلہ تصوف کے رہنما یا مرشد نے راہ حق کی تیاری کے لئے ریاضت اور تزکیہ نفس کے قانون مرتب فرمائے ، سیدنا عبدالقادر جیلانی غوث الاعظمؒ سلوک میں مکتب جنیدی کے بزرگ ترین علم بردار تھے ۔ سید طائفہ حضرت بغدادیؒ (۲۱۵ ـ ۲۹۸ ہجری) احکام شریعت کے پابند صوفی تھے ۔ ان کی تعلیمات صحو اور اتباع شریعت پر مشتمل ہیں ۔ انہوں نے شریعت اور طریقت میں یگانگت عملاً ظاہر فرما کر ایک مکتب تصوف کی داغ بیل ڈالی ۔ جس کی آگے چل کر سیدنا عبدالقادر جیلانی غوث الاعظمؒ نے نہ صرف آبیاری کی بلکہ اس طریق و سلوک کو عروج بخشا اور یہی سلسلہ آپ کی نسبت سے سلسلہ قادریہ کے نام سے تمام عالم اسلام میں مشہور ہوا ۔ اسی ضمن میں ضروری اور لازمی محسوس ہوتا ہے کہ سیدنا عبدالقادر گیلانی غوث الاعظمؒ کا شجرہ طریقت کھول کر بیان کر دیا جائے تاکہ سلسلہ قادریہ کے جملہ صوفیائے عارفین کے اسمائے گرامی ہمارے سامنے آجائیں ، جن کی شخصیت ان کے واضح افکار کی دلیل بن کر سامنے آجاتی ہے اور اس وقت ہر شخصیت کی فضیلت مع کمالات و کردار پر کچھ لکھنے کا موقعہ نہیں ہے اور نہ ہمارے اس مضمون کے دائرہ میں یہ کام آتا ہے ۔ ایک دیوان خطی میں حضرت غوث الاعظمؒ کے گمنام مرید نے ان کا شجرہ طریقت نظم کی صورت میں اس طرح قلم بند کیا ہے :

شجرہ محبوب سبحانی امام انس و جان
شاہ محی الدین گیلانی بیا بشنو ز جان

قطب الاقطاب زمان شاهی که هست
نور چشم احمد مرسل شفیع عاصیان
مرشد آن هادی خلق است سلطان بوسعید
آنکه بد اقدس جنابش قبله کروبیان
مرشد آن رهنمای انس باشد بوالحسن
زانکه باخلق حسن مشهور ومعروف جهان
مرشد آن شیخ بوالفرج است طرطوسی که گشت
خاک نعلینش فروغ چشم شاه اختران
مرشد آن شیخ عبدالواحد آن احمد شمیم
کز شمیم خلق او آفاق شد رشک جنان
مرشد آن شیخ شبلی کوبفرمان زنده کرد
شبل قالین راپی قتل خلیفه درزمان
مرشد آن سید هرطایفه حضرت جنید
پیشوای عابدان و مقتدای عارفان
مرشد آن نیر برج عطای کبریا
آن حسن نوری که از نور رخش انور جهان
مرشد آن سری مقطی که از اسرار حق
سینه اش برهفت کره چون ز انجم آسمان
مرشد آن شیخ دین معروف کرخی کزشرف
شد جبین سا بر جنابش هر که شد عرش آستان
مرشد آن شاه داوداست کز فیض نگاه
نرم تر ازموم کرده قلب سنگین دلان
مرشد آن بد حبیب عجمی آن والا شیم
کز ولای حق فشانده دست از کون و مکان

مرشد آن آفتاب چرخ دین احمدی
حسن بصری کو بریدہ ظلمت کفر از جھان
مرشد آن شاہ مردان شیر یزدان مرتضیٰ
آنکہ ہمتایش نباشد جز شہ پیغمبران
مرشد آن احمد مرسل کہ از روز ازل
تا ابد مثلش ندیدہ ہیچکس اندر جھان

گویا حضرت غوث الاعظمؒ سید عبدالقادرؒ کا سلسلہ طریقت ابی سعید المبارک المخزومی، ابوالحسن ہنکاری، ابوالفرح طرطوسی، شیخ عبدالواحد تمیمی، شیخ ابوبکر شبلی، شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی، شیخ سری سقطی، شیخ معروف کرخی، شیخ داود طائی، شیخ حبیب عجمی، شیخ حسن بصری اور شیخ الامام امیرالمومنین علی ابن ابی طالبؓ کے بالترتیب واسطہ سے رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تک پہنچتا ہے۔ سید نا عبدالقادر جیلانی کا سلسلہ طریقت دوسرے دست طریقت شیخ معروف کرخی سے ابی الحسن امام علی رضا، امام موسیٰ کاظم، امام جعفر صادق، امام محمد باقر، امام زین العابدین، سیدالشہدا۔ قرۃ عین اھل سنت امام حسین و امیرالمومنین علی ابن ابی طالبؓ کی وساطت سے حضرت رحمہ مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تک پہنچتا ہے۔ سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ کے سلسلہ طریقت کے مرشدان کاملین کی ذات بابرکت پر ایک نظر ڈالنے سے ہی درست اندازہ ہو جاتا ہے کہ ان اصحاب کریمہ کا فکر درون کیا تھا، ظاہر ہے کہ وہ خلق خدا کو تزکیہ نفس، ریاضت، عبادت اور لقائے حق تعالیٰ کے لئے وہ اصول اور قوانین اخذ کر کے عطا کرتے ہیں، جن پر وہ خود عمل پیرا رہے اور اس راہ سلوک کے لئے اپنے تجربات و نگاہ عرفان سے جسے مناسب ترین پایا۔

یہ صوفیا۔ اور اصحاب کریمہ نفس انسانی کی گہرائیوں سے آشنا ہوئے اور پھر عرفان حق تعالیٰ کو بھی بمصداق حدیث شریفہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ کماحقہ حاصل کر گئے اور اس شناسائی کی غایت کو وہ عجز، انکساری اور رضائے حق میں ظاہر کرتے ہیں۔ سالکان راہ حقیقت اور طالبان سلوک کو سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ تزکیہ نفس کے لئے جو ریاضت کی راہیں وظائف و اوراد کی صورت میں متعین فرماتے ہیں۔ ان کو انہوں نے اپنی کتاب فیوضات ربانی میں رسالہ

طریقت کے نام سے یاد فرمایا ہے ۔ یہ رسالہ "الفیوضات الربانیہ کے ص: ۱۲ تا ۲۵ پر موجود ہے جو کہ نہایت ہی اہم رسالہ ہے ، ذکر و افکار کے اصولی و فروعی قواعد کو زیر بحث لاتا ہے ۔ اس میں الانفس السبعہ کے تدریجی مراحل اور انوار لطایف کی تفصیل موجود ہے ۔ ان پر عمل کر کے سالک معرفت تامہ حاصل کر سکتا ہے اور بااین ہمہ وہ اپنی سیر کے مقامات کو متعین کر سکتا ہے ۔ یہ رسالہ سلوک قادریہ کی جان ، تزکیہ باطن کا ترجمان اور علوم باطنیہ کا مفتاح الخزائن ہے ۔ اس پر عمل کر کے بے شمار سالکین نے بحر محبت میں غوطہ زن ہو کر معرفت کے گوہر تابدار حاصل کئے ۔ مملکت پاکستان میں اور دیگر دنیائے اسلام میں پیران طریقت جو سلسلہ عالیہ قادریہ کے فروغ میں خدمات سرانجام دے رہے ہیں ، وہ اپنے جاری کردہ شجرہ طریقت میں سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ کے اسی رسالہ طریقت سے ہی اوراد و وظائف اخذ کر کے شامل کرتے ہیں

رسالہ طریقت کا اصل متن عربی میں ہے ، جس کا اردو میں ترجمہ پیش کیا جاتا ہے ، اس رسالہ کے دو حصے ہیں ۔ حصہ اول میں اسماء الطریقت اور اس کے لوازمات درج ہیں جب کہ حصہ دوم میں دایرۃ النفوس پر بحث کے ساتھ سالک یا طالب کو اس کے مقامات و کیفیات کے مطابق ورد و اوراد کی تلقین کی گئی ہے ۔

حصہ اول اسماء الطریقت میں سیدنا عبدالقادر جیلانی غوث صمدانیؒ طریقت کے اسماء اور ان کے لوازمات لکھتے ہیں ۔ مثلاً تلقین کی کیفیت اور طالب سے عہد لینا ، مرید کے لئے دعا اور اس کو سرشار و سیراب کرنا ، اسماء کا جدول بمعہ علامات ، نور ، سیر ارواح ، محل ، حال اور مقامات ، سیر گاہ ، سات نفوس اور ان کے اسماء ، مرید کے خلوت میں داخل ہونے کا بیان اور مرید کے خلوت میں وظائف پڑھنے کے بارے میں بیان فرمایا ہے ، جو کہ درج ذیل ہے :

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سب تعریف اللہ تعالیٰ کے لئے ہے ، جو یکتا ہے اور اللہ تعالیٰ کی برکات اس ذات پر ہوں جس کے بعد کوئی نبی نہیں ۔ امابعد یہ رسالہ ہمارے طریقہ پر مشتمل ہے ۔

جس میں اسماء کے اصول اور فروعات کے بارے میں بیان ہے اور جو کچھ اسماء میں سے

ہے ، ان میں سے ہر ایک سات نفوس میں سے ایک کے لئے ہے ، جن کا بیان لازمی ہے ۔ جس کی تفصیل جلد ہی یہاں بتائی جائے گی ۔ اللہ تعالیٰ ہی ہادی ہونے اور راستی کی توفیق بخشنے والا ہے ۔

واضح رہے کہ ہمارے سلوک میں تیرہ (۱۳) اسماء آتے ہیں ۔ جن میں سے سات (۷) اصولی اور چھ (۶) فروعی ہیں ۔ جو سات اسماء اصولی ہیں ، وہ دراصل سات نفوس کے لئے ہیں اور ان میں سے ہر ایک اسم کی (وظیفہ کے لئے) تعداد مقرر ہے ۔ اس کے لئے توجہ یا تصور ہوتا ہے ، جو مقرر تعداد کے ساتھ پڑھنے میں آتا ہے ۔

نفوس کے سات نام یہ ہیں :

اول نفس امارہ ، دوم نفس لوامہ ، سوم نفس ملہمہ ، چہارم نفس مطمئنہ ، پنجم نفس راضیہ ، ششم نفس مرضیہ اور ہفتم نفس کاملہ کا ہے ۔

پس تو اس نام یا اسم کو مقررہ تعداد کے ساتھ لازم رکھ اور اس کے بعد توجہ یا تصور سے مطالعہ کر اور جس اسم میں تو مشغول ہو ، اس سے انتقال اس وقت تک نہ کرنا ، جب تک کہ تو دوسرے اسم کا مستحق نہ ہو جائے ۔ دوسرے اسم میں داخل ہونے کے لئے تو شیخ کے اشارہ کے ساتھ انتقال کرے گا ، جو خود تیرے لئے ظاہر کرے گا یا پھر تو اللہ تعالیٰ کی مدد کے ساتھ نئے اسم کی طرف انتقال کرے گا ۔ جس کو اللہ تعالیٰ تیرے لئے نشانات ، علامات اور قرائن کے ساتھ جو اس کو منکشف کرتے ہیں ، ظاہر فرمائے گا کیونکہ ہر ایک نفس کے لئے مخصوص علامات کے ساتھ مخصوص طریق ہے اور اس کا اپنا خاص رنگ ہوتا ہے ۔ پس تو جان لے کہ یہ سر عظیم ہے اور اس کے مستحق کے سوا باقیوں سے اس کو چھپائے رکھ ۔

پس جب تو ان اسماء کی انتہا کو پہنچ جائے ، جو اصولی ہیں تو پھر چھ (۶) دوسرے اسماء کی طرف جو فروعی ہیں ، یکے بعد دیگرے تو نے منتقل ہونا ہوگا ، جب تو تمام اسماء کو ترتیب وار ختم کر لے گا ، تو پھر پہلے اسم کی طرف لوٹے گا یہاں تک کہ اللہ سبحانہ و تعالیٰ اپنے پاس سے فتح لائے گا ۔ البتہ تجھے اخلاص رکھنا لازم ہے اور مجرد ذکر کا ارادہ کر اور عبادت کر اللہ تعالیٰ ہی صراط مستقیم کا ہادی ہے ۔

سات اصولی اسماء کا بیان : سب تعریف اللہ کے لئے ہے ، جو جہانوں کا رب ہے اور

افضل درود و مکمل سلام سیدنا حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پر، ان کی آل پر اور جمیع اصحاب پر ہو۔

اسم اول:

لاالہ الا اللہ۔ ایک لاکھ بار تلاوت مطلوب ہے اور اس کی توجہ یہ ہے:

اِلٰھی اَظْھَر علیٰ ظاھِری سُلطَانِ لَااِلٰہَ اِلَّااللّٰہُ. لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَ حَقِّقْ بَاطِنِی بِحقَائِقِ لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ. لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ. وَاسْتَغْفَرِقَ فِیکَ ظَاھِرِی بِاِحَاطَتِہٖ لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاحفَظنِی اَللّٰھُمَّ بِکَ فِی مَرَاتِبِ وُجُودِکَ بِشُھُودِکَ حَتّیٰ لَا اَشْھَدَ غَیرَ افعَالِکَ وَ صِفَاتِکَ بِوَجھِکَ الحَقِّ لَااِلٰہَ اِلَّااللّٰہُ لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ. (یا الٰہی میرے ظاہر پر لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ. لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کا تسلط فرما دے اور میرے باطن کو لَااِلٰہَ اِلَّااللّٰہُ لَااِلٰہَ اِلَّااللّٰہُ کے حقائق سے محقق کر دے اور لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کے احاطہ کے ساتھ میرا ظاہر اپنے اندر مستغرق کر دے اور اے اللہ بطفیل اپنی ذات کے جو کہ تیرے وجود کے مراتب ہیں، بسبب تیرے ظہور کے موجود ہے، میری حفاظت فرما۔ یہاں تک کہ میں تیری ذات حق لَااِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ کے ساتھ سوائے تیرے افعال اور صفات کے کچھ نہ دیکھوں)

یہ اسم نفس امارہ کے لئے ہے۔ اس کا رنگ نیلگون ہے۔ اس کا محل سینہ ہے۔ اس کا جہان شہادت ہے (یعنی آگاہی ہے) اور اس کا گھاٹ شریعت ہے۔

اسم دوم:

اللہ۔ تلاوت اٹھتر ہزار چوراسی دفعہ چاہئے۔ اس کے لئے توجہ یہ ہے۔ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَا اللّٰہُ دُلَّنِی بِکَ عَلَیکَ وَارْزُقْنِی الثَّبَاتَ عِندَ وُجُودِکَ حَتّیٰ اَکُونَ مُتَاَدِّباً بِہٖ بَینَ یَدَیکَ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ اِلٰھِی بِعَظَمَتِکَ وَجَلَالِکَ ارْزُقنِی حُبَّکَ یَااَللّٰہُ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ اَللّٰھُمَّ اجعَلْ قَلبَ عَبدِکَ الضَّعِیفِ مَظھَراً لِذَاتِکَ وَ مَنبَعاً لِاٰیَاتِکَ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ (یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ یَااللّٰہُ)

(اپنے ذریعہ ہی سے اپنی ذات کی خبر عطا فرما، اور اپنے وجود کے پاس مجھے ثابت قدم فرما دے، یہاں تک کہ میں تیرے سامنے اس کی صفت والا ہو جاؤں۔ یااللہ یااللہ یااللہ اے میرے معبود

اپنی عظمت اور جلال کے ساتھ مجھے اپنی محبت بخش ۔ یااللہ یااللہ یااللہ اے میرے اللہ اپنے اس ضعیف بندے کے قلب کو اپنی ذات کا مظہر اور اپنی آیات کا منبع بنا ۔ یا اللہ یا اللہ یااللہ)

یہ اسم نفس لوامہ کے لئے ہے ۔ اس کے نور کا رنگ زرد ہے ۔ اس کا محل دل ہے ، اس کا جہان برزخ ہے اور اس کا گھاٹ طریقت ہے ۔

اسم سوم:

هُوْ ۔ تلاوت کی تعداد چونتالیس ہزار چھ سو دفعہ ہے ۔ اس کی توجہ یہ ہے:

يَا مَنْ هُوَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ هُوْ هُوْ هُوْ اِلٰهِی حَقِّقْ بَاطِنِی بِسِرِّ هُوِّیَّتِکَ وَاَفْنِ مِنِّی اَنَانِیَّتِی اِلٰی اَنْ اتَّصِلَ اِلٰی هُوِّیَّةِ ذَاتِکَ الْعَلِیَّةِ یَا مَنْ لَیْسَ کَمِثْلِهٖ شَیْءٌ اَفْنِ عَنِّی کُلَّ شَیْءٍ غَیْرُکَ وَ خَفِّفْ عَنِّی ثِقَلَ کَثَائِفِ الْمَوْجُوْدَاتِ وَامْحُ عَنِّی نُقْطَةَ الْغَیْرِیَّةِ لِاُشَاهِدَکَ وَلَا اَدْرِی غَیْرَکَ یَاهُوْ یَاهُوْ یَاهُوْ لَا سِوَاکَ مَوْجُوْدٌ لَا سِوَاکَ مَقْصُوْدٌ یَا وُجُوْدَ الْوُجُوْدِ یَا اللّٰهُ یَاهُوْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ۔

(اے وہ ذات جو اللہ ہے ، تیرے سوا کوئی معبود نہیں ۔ ھو ھو ھو یاالٰہی میرے باطن کو اپنی ہویت کے بھید سے محقق کر دے اور مجھ سے میری انانیت فنا کر دے ۔ یہاں تک کہ میں تیری بلند ذات کی ہویت تک پہنچ جاؤں ۔ اے وہ ذات جس کی مثل کوئی شے نہیں ، اپنے ماسوا مجھ سے تمام چیزیں فنا کر دے اور موجودات کے کثائف کا بوجھ مجھ سے ہلکا کر دے اور مجھ سے غیریت کا نقطہ ہٹا دے تاکہ میں تیرا مشاہدہ کروں اور تیرے سوا کسی کو نہ جانوں ۔ یاھو یاھو یاھو تیرے سوا کوئی موجود نہیں ۔ تیرے سوا کوئی مقصود نہیں ۔ اے وجود کے وجود ، یااللہ یاھو سب تعریف اللہ کے لئے ہے ، جو تمام عالموں کا پروردگا ہے ۔)

یہ اسم نفس ملہمہ کے لئے ہے ۔ اس کے نور کا رنگ سرخ ہے ، اس کا محل روح ہے اور اس کا جہان ہیاج (عالم بالا) ہے اور اس کا گھاٹ معرفت ہے ۔

اسم چہارم:

حَیٌّ ۔ تلاوت کی تعداد بیس ہزار بانوے ہے ۔ اس کی توجہ یہ ہے:

یَاحَیُّ یَاحَیُّ یَاحَیُّ حَیَاۃً طَیِّبَۃً وَاسقِنِی مِن شَرَابِ مَحَبَّتِکَ اَعُزَّہٗ وَاَطیَبَہٗ اِلٰھِی حَقِّقْ حَیَاتِی بِکَ یَاحَیُّ یَاحَیُّ یَاحَیُّ اِلٰھِی اَحیِ رُوحِی بِکَ حَیَاۃَ الاَبَدِیَّۃِ وَمَتِّعْ سِرِّی بِسِرِّکَ فِی الحَضَرَاتِ الشُّھُودِیَّۃِ وَامْلَا قَلْبِی بِالْمَعَارِفِ الرَّبَّانِیَّۃِ وَاطْلِقْ لِسَانِی بِالعُلُومِ اللَّدُنِیَّۃِ یَاحَیُّ یَاحَیُّ یَاحَیُّ

(یَاحَیُّ یَاحَیُّ مجھے پاکیزہ زندگی دے اور اپنی محبت کی بڑھ کر میٹھی اور پاکیزہ شراب مجھے پلا۔ یاالٰہی اپنے ساتھ میری زندگی محقق کر دے۔ یَاحَیُّ یَاحَیُّ یَاحَیُّ یاالٰہی اپنے ذریعہ میری روح کو ابدی زندگی بخش اور اپنے سر کے ساتھ میرے سر کو کائنات مرئیہ میں نفع رساں کر اور معارف ربانی کے ساتھ میری زبان کھول دے۔ یاحی یاحی یاحی)

یہ اسم نفس مطمئنہ کے لئے ہے۔ اس کے نور کا رنگ سفید ہے۔ اس کا جہان حقیقت محمدیہ ہے۔ اس کا محل سر ہے اور اس کا گھاٹ حقیقت ہے۔

اسم پنجم:

وَاحِدٌ۔ تلاوت کی تعداد ترانوے ہزار چار سو بیس ہے۔ اس کی توجہ یہ ہے:

مَوجوداً بِنُورِ وحدانیَّتِکَ مُؤَیِّداً بِشُھُودِ قُربِ اُنسِکَ یَاوَاحِدُ یَاوَاحِدُ یَاوَاحِدُ اِلٰھِی اَنتَ المَوجُودُ فِی ذَاتِکَ بِالوَھِیَّتِکَ یَاوَاحِدُ یَاوَاحِدُ یَاوَاحِدُ

(یا واحد یاواحد یاواحد الٰہی تو موجود ہے۔ مجھے اپنی وحدانیت کے خود کے ساتھ موجود کر اس حالت میں کہ تیرے انس کی قرابت کے ظہور کے ساتھ مدد کیا ہوا ہو۔ یاواحد یا واحد یا واحد الٰہی تو اپنی الوہیت کے ساتھ اپنی ذات میں موجود ہے یاواحد یاواحد یاواحد۔)

یہ اسم نفس راضیہ کے لئے ہے۔ اس کے نور کا رنگ سبز ہے۔ اس کا جہان لاھوت ہے۔ اس کا گھاٹ معرفت ہے اور اس کا محل سرّالسرّ ہے۔

اسم ششم:

عَزِیزٌ۔ تلاوت کی تعداد چوہتر ہزار چھ سو چوالیس ہے۔ اس کی توجہ یہ ہے:

یَاعَزِیزُ یَاعزیزُ یَاعزیزُ اَجعِلنِی مِن عِبادِکَ الاَعَزِّینَ یاعزیز یاعزیز یاعزیز اِلٰھِی اَعزِّنِی بِعِزَّتِکَ یاعزیزُ وَاجعَلنِی مُکَرَّماً یَاعَزِیز.

(یا عزیز یا عزیز یا عزیز مجھے معزز بندوں سے بنا یا عزیز یا عزیز یا الٰہی اپنی عزت کے ساتھ مجھے عزت بخش یا عزیز اور مجھے مکرم بنا ۔ یا عزیز)

یہ اسم نفس مرضیہ کے لئے ہے ۔ اس کا رنگ سیاہ ہے ۔ اس کا جہان شہادت ہے ۔ اس کا محل خفا ہے اور اس کا گھاٹ کوئی نہیں ۔

اسم ہفتم:

وَدُوْدٌ ۔ تلاوت کی تعداد دس ہزار ایک سو دفعہ ہے ۔ توجہ یہ ہے:

یا ودود یا ودود یا ودود اَجْعَلْ لِی قَلْبِی وُدَّالَکَ یا ودود یا ودود یا ودود یا ودود اِلٰھی اَعطِنِی وُداً فِی قَلْبِی وَقُلُوْبِ عِبَادِکَ المُؤْمِنِیْنَ العَارِفِیْنَ یَا وَدُوْد یَا وَدُوْد یَا وَدُوْد اِلٰھی اَجعَل لِی عِندَکَ عَھداً وَاجعَل لِی عِندَکَ وُدّاً وَاجعَل لِی فِی صُدُوْرِ المُؤْمِنِیْنَ العَارِفِیْنَ مَوَدَّۃً اِلٰھی اَکفِنِی شَرَّمَن کَفَیْتَہٗ وَ کِفَایَتُہٗ بِیَدِکَ یَا وَدُوْدُ یَا وَدُوْدَ یا وَدُوْدَ.

(یا ودود یا ودود یا ودود یا الٰہی میرے دل میں اپنی محبت رکھ دے یا ودود یا ودود یا ودود یا ودود الٰہی مجھے میرے دل میں اور اپنے مومنین عارفین بندوں کے دل میں محبت عطا کر ۔ یا ودود یا ودود یا ودود یا الٰہی اپنے پاس مرے لئے عہد بنا اور اپنے پاس میرے لئے محبت کا مقام پیدا کر اور میرے لئے مومنین اور عارفین کے سینوں میں محبت پیدا کر ۔ یا الٰہی مجھے اس کے شر سے کفایت دے ، جس کے لئے تو کافی ہوا اور اس کی کفایت قدرت میں ہے یا ودود یا ودود یا ودود)

یہ اسم نفس کاملہ کا ہے ، اس کے لئے نور نہیں ۔ اس کا جہان حیرت ہے ۔ اس کا محل خفا (پوشیدہ) ہے ۔ اس کا گھاٹ وہ سب ہیں جو ذکر کئے گئے ۔)

رسالہ اسماء الطریقت کے حصہ دوم میں دائرۃ النفوس کا بیان آتا ہے ، جس کو عارف مصنف سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ اس طرح مرقوم فرماتے ہیں:

رسالہ ثانی در باب دایرۃ النفوس

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سب تعریف اللہ کے لئے ہے ، جو جہانوں کا رب ہے اور درود و سلام ہمارے آقائے نامدار محمدؐ پر

ان کی آل پر اور آپ کے تمام طیب و طاہر صحابہ پر ہو۔ امابعد اللہ تبارک تعالیٰ فرماتے ہیں:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ ○ اى لِيَعْرِفُوْن

(میں نے جن اور انسان کو نہیں پیدا کیا، مگر اس لئے کہ وہ میری عبادت کریں، یعنی مجھے پہچانیں) اور داؤد علیہ السلام نے کہا: کہ اے میرے رب تو نے مخلوق کو کیوں پیدا کیا؟ اللہ تبارک و تعالیٰ نے فرمایا: اے داؤد كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اَعْرَفَ وَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاَعْرَفَ (میں مخفی خزانہ تھا، میں نے چاہا کہ پہچانا جاؤں پس میں نے مخلوق کو پیدا کیا تاکہ پہچانا جاؤں) پس لفظ خلق کا اطلاق ہر قسم کی مخلوق پر ہے، یہاں تک کہ پتھر اور ڈھیلے بھی اس میں شامل ہیں، لیکن مقصود نفس خلق سے صرف انسان ہے، اسی لئے اللہ تبارک تعالیٰ نے فرمایا:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِىْ اَحْسَنِ تَقْوِيْم

(البتہ تحقیق ہم نے انسان کو اعلیٰ ساخت میں پیدا کیا ہے۔) پس انسان کو اس نے ایسی حالت میں پیدا کیا کہ وہ اللہ تعالیٰ کی معرفت کے قابل ہے اور اس کے اسرار کے لئے مستعد ہے اس کے دل کے شیشہ کو اللہ تعالیٰ کے جمال کے انوار کے لئے مظہر بنایا۔ آدم علیہ السلام کی مٹی کا خمیر جو چالیس روز میں تیار ہوا، قدرت کے ہاتھ سے ہوا۔ اللہ تعالیٰ نے فرمایا: فَاِذَا سَوَّيْتُهٗ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِىْ (پس میں نے جب اس کو درست کیا اور اس میں اپنی روح پھونک دی۔) اس میں انتہائے کمال، اعلیٰ احوال اور روشن مقال کی طرف اشارہ ملتا ہے پس اس لئے تمام موجودات اور مقربین فرشتوں میں سے صرف انسان ہی امر بالمعروف و نہی عن المنکر کے کام کے لئے کتابوں کے نزول اور رسول ہونے کے ساتھ مخصوص کیا گیا ہے کیونکہ ان میں سے ہر ایک کو ہدایت اور راہنمائی کے راستہ کی صرف اس نے رہنمائی فرمائی اور خصوصاً اللہ تعالیٰ نے ان کے درمیان اپنے نبیؐ کو بھیجا تاکہ وہ انسانی امت کو ہدایت اور توکل کے طریق کی طرف رہنمائی کریں کیونکہ انسان جب اپنے نفس کی اصلاح نہ کرے، تو وہ معارف الٰہیہ کے قابل نہیں ہوتا اور تحقیق حضورؐ نے فرمایا: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهٗ (جس نے اپنے نفس کو پہچانا، پس یقیناً اس نے اپنے رب کو پہچانا) اور حضورؐ کے بعد خلفائے راشدین اہل یقین ابوبکر، عمر عثمان و علی ہیں، جنہوں نے لوگوں کو حق کی ہدایت کی

رِضوَانَ اللّٰہ تَعَالٰی عَلَینَا وَ عَلَیھِم اَجمَعِینَ ان کے بعد مشائخ عظام آئے ، جنہوں نے گمراہوں کو رب العالمین کی راہ کی طرف ہدایت کی ، جیسا کہ جو کچھ انہوں نے دیکھا اور گذشتہ امتوں سے حاصل کیا ، ان تمام واقعات کی تعبیر سے جو مریدوں نے اپنے نفس کی شکل پر دیکھے پس اللہ تعالیٰ ان کے اخلاق کو پاکیزہ کرتا ہے اور ان کے نفوس کی اصلاح فرماتا ہے اور جب مرید اپنے واقعات کا شیخ پر اظہار کرے ، تو لازم ہے کہ شیخ اس سے واقف کرائے کہ یہ واقعات کس دائرہ سے ہیں تاکہ اس کے لئے حال واضح ہو جائے ۔

بیان دائرۃ النفوس:

دائرۃ النفوس میں نفس کے سات دائرے ہیں ، جن کا پہلے بھی ذکر ہو چکا ہے ، یعنی اول دائرہ امارہ ، دوم دائرہ لوامہ ، سوم دائرہ ملہمہ ، چہارم دائرہ مطمئنہ ، پنجم دائرہ راضیہ ، ششم دائرہ مرضیہ اور ہفتم دائرہ صافیہ یا کاملہ ہیں ۔ اب ہر دائرے میں اس کی کیفیات اور تفصیلات کی رو سے اوراد و وظائف کا عمل متعلق کیا جاتا ہے ۔

اول دائرہ نفس امارہ:

نفس امارہ بالسو ، کفر اور عناد کی صفات کا دائرہ ہے ۔ پس جب انسان اپنے خواب میں سور یا کتا یا ہاتھی یا بچھو یا سانپ یا چوہا یا کھٹمل یا جوئیں یا گدھوں کو دیکھے یا جمادات میں سے کوڑا کرکٹ پھینکنے کی جگہ شراب ، خشک گھاس ، افیون ، شراب خانہ ، ٹھہرا ہوا گدلا پانی یا گدلا جاری پانی دیکھے تو یہ سب امارہ کے خواص ہیں ۔

پس ان صفات سے متصف انسان اپنے نفس کی خواہشات کا تابع ہوتا ہے ، وہ ریاضت تصفیہ نفس اور ذکر میں مشغول ہونے کے لئے محتاج ہوتا ہے ۔ اسے چاہئے کہ اس دائرہ کو اصول میں سے اسم اول کے ساتھ قطع کرے ، جس کے ذکر کے لئے تین اصول ہیں:

پہلا اصول: لاالہ الا اللّٰہ اور اس کی فروعات یہ ہیں ۔ لامعبود الا اللّٰہ ، لامحبوب الا اللّٰہ ، لامقصود الا اللہ ، لامطلوب الا اللہ ، لامراد الا اللہ ۔ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ ہے ۔

دوسرا اصول: اللہ اور اس کی فروعات یہ ہیں۔ یَانُوْرُ یَابَاسِطُ یا اللّٰہ۔ یَانُوْرُ یاھَادِی یااللّٰہ یَاھَادِیُ یَااللّٰہُ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ ہے۔

تیسرا اصول: ھو۔ اور اس کی فروعات یہ ہیں: یَاھُوَ اَنتَ ھُوَ۔ یَاھُوَ اَنتَ ھُوَ۔ یَاھُو یااللّٰہ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ ہے۔

ان میں سے جو اسماء الحسنیٰ ہیں، ان کے نو اصول برآمد ہوتے ہیں، پھر انہیں میں سے ہر ایک سے اسماء الحسنیٰ کے فروعات نکلتے ہیں۔

صاحب نفس امارہ کے خواب کی کیفیت:

نفس امارہ کے دائرہ میں خنزیر حرام کی صفت ہے، یہاں کتا غضب کی صفت ہے، ہاتھی تکبر کی صفت ہے، سانپ منافق کی زبان کی صفت ہے، بندر چغلخور کی صفت ہے، بچھو عذاب کی صفت ہے، چوہا ایسے افعال ہیں جو مخلوق سے مخفی رہتے ہیں، لیکن حق تعالیٰ کو معلوم ہوتے ہیں اور یہ اپنے نفس کی خواہش کے تابع ہے۔ کھٹمل اور جوں مکروہات کا ارتکاب ہے۔ گدھا ایسا فعل اختیار کرنے کی دلیل ہے جو نفع نہ دے، مزبلہ (کوڑا کرکٹ ڈالنے کی جگہ) اس کے دنیا کی طرف مائل ہونے کی صفت ہے۔

پس جب شراب پیئے تو اس کی صفت حرام کاری ہے اور اگر شراب دیکھے مگر پیئے نہیں، تو اس کے خیال حرام کاری کے ہوتے ہیں۔ جب شراب خانہ دیکھے تو اس کا دل فاسد خیالات کے ساتھ متعلق ہوتا ہے اور اسی طرح اور مثالوں کا اس پر قیاس کیا جا سکتا ہے۔

دوم دائرہ نفس لوامہ:

اس کی علامات یا شکلیں بکری، گائے، اونٹ، مچھلی، کبوتر، بطخ، مرغا اور شہد کی مکھی ہیں اور جمادات میں سے مثلاً پکے ہوئے کھانے اور پھل اور سیا ہوا کپڑا گھوڑا بلا زین، شمع بلاشعلہ، عورتیں، دکانیں، عمارات، محل، گھر، چھتیں وغیرہ اور اسی طرح مثلاً شکر، شہد اور پینے کی چیزیں دیکھے تو یہ سب لوامہ کے دائرہ میں سے ہیں۔

جب انسان ان صفات اور تخیلات کے ساتھ متصف ہو اور اس کی غرض تیسرے دائرہ پر پہنچنے کی ہو تو اسے چاہئے کہ تین اصول گذشتہ میں سے اسم ثانی کے ساتھ مشغول ہو اور وہ

اسم یا لفظ اللہ ہے جو مذکور و مرقوم ہے۔

صاحب نفس لوامہ کے خواب کی کیفیت:

اس دائرہ میں بکری حلال کی صفت ہے، گائے انسان کے نفس کی صفت ہے، اونٹ تکلیف کے برداشت کرنے والا ہوتا ہے جیسا کہ نبیؐ نے فرمایا ہے: شَرطُ المُؤمِنِ اَن یَحمِلَ الاَذیٰ وَیَترُکَ الاَذیٰ (مومن کی یہ شرط ہے کہ وہ دکھ برداشت کرے اور خود دکھ دینا چھوڑ دے۔) مچھلی حلال سے کمائی کرنے کی علامت ہے، بطخ، مرغ، کبوتر وغیرہ حلال پر دلالت کرتے ہیں اور شہد کی مکھی اچھے اخلاق کی دلیل ہے۔ پکے ہوئے کھانے اس کے نفس کی طبیعت کی طرف اشارہ ہے اور پھل اس کے نفس کی کلام اور کدورت سے اصلاح اور اخلاص کو ظاہر کرتا ہے۔ گھر اور دکانیں اس کے نفس کے سکون پر دلالت کرتے ہیں۔

سوم دائرہ نفس ملہمہ:

جب کوئی ناقص انسان ان شکلوں یا علامتوں کو دیکھے تو جان لے کہ وہ نفس ملہمہ کے دائرہ میں ہے مثلاً عورتیں، کافر، ننگے، ملحد، اضالیہ، کٹی ہوئی داڑھی والا، لنگڑا، اپاہج، بہرہ، گونگا، غلام، گنجا، منشی، ہیجڑا، حرامی (چور)، مسخرا، پہلوان، کوتوال، خارش والا، دلال، قصاب، بھینگا، اندھا، ڈگڈگی اور بندر والا وغیرہ

پس وہ ریاضت کرے اور خلاصی کے لئے اسم ھو کے ساتھ مشغول ہونے میں احتیاج رکھے گا۔ یہ تینوں اصولوں میں سے تیسری اصل ہے۔ اس کی فروعات یَا ھُو اَنتَ ھُو یَا ھُو یَامَن لَا اِلٰہَ اِلَّا ھُو اَحَدٌ ھُو ھُو اَحَدٌ موجود ہیں۔ ان سب کی تعداد پانچ لاکھ بار تلاوت ہے۔

صاحب نفس ملہمہ کے خواب کی کیفیت:

عورتوں کو دیکھنا اس کی عقل کے نقصان پر دلالت کرتا ہے، کفار کا دیکھنا دین کے نقصان کو اشارہ ہے۔

کٹی ہوئی داڑھی یا سر منڈا دیکھنا شریعت کے ناقص کو دیکھنا ہے۔ لنگڑا دیکھے تو وہ یہ

ہے کہ حق کی طرف بلایا جاتا ہے اور وہ اس کو اختیار نہیں کرتا۔ اندھا دیکھے تو گویا شہادت کو چھپاتا ہے، بہرہ دیکھے تو یہ ہے کہ وہ شریعت اور وعظ کو نہیں سنتا۔ گونگا دیکھے تو یہ ہے کہ وہ حق کا کلام نہیں کرتا۔ سیاہ غلام دیکھے تو یہ ہے کہ جو دوسرے کا عیب اس کے منہ پر نہیں کہتا گنجا دیکھے تو یہ ہے کہ وہ سنت کا تارک ہوتا ہے اور نشہ میں مست عشق مجازی میں ہے۔ جواباز پچھاڑنے والا (پہلوان) مسخرا اور خارش والا دیکھے تو یہ ترک عبادت اور حرام کے ساتھ مباشرت کرنے پر دلالت کرتا ہے۔ چور دیکھے تو یہ ہے کہ اپنی عبادت کو لوگوں کے دکھاوے کے لئے کرتا ہے۔ دلال دیکھے تو یہ ہے کہ جس کی نظر لوگوں کے محارم سے نہیں رکتی۔ اور دلال جھوٹ پر دلالت کرتا ہے۔ قصاب دل کے سخت ہونے کی دلیل ہے۔ بھینگا اپنی گمراہی پر دلالت کرتا ہے۔ ان سے خلاصی پانے کا نسخہ یہ ہے کہ اسم ھو میں مشغول ہو جائے۔

چہارم دائرہ نفس مطمئنہ کاملہ:

اس دائرہ کی صفات یہ ہیں کہ تو قرآن پڑھنے والوں کو، انبیاء، سلطان، علماء، مشائخ اور قاضیوں کو کعبہ، مدینہ، بیت المقدس، جامع مساجد، مدرسے، صلحاء کے گھر، تیر، کمان، تلوار خنجر، چھری، تفنگ، توپ اور کتب دیکھے۔ اس دائرہ سے آگے جانے کے لئے اسم حق کو لازم اختیار کرے اور اس پر مداومت کرے۔ یہ اسم ان نو مذکورہ اسماء میں سے پہلا اسم ہے جو کہ تین اصولوں میں سے نکلتے ہیں۔ اس اسم کی فروعات یہ ہیں: یَا مُغِیثُ ھُوَالحَقُّ یَا فَرْدُ ھُوَاَنتَ الحَقُّ یَاحَقُّ اَنتَ الحَقُّ حَقُّ الحَقُّ یَا مُجِیبُ اَنتَ الحَقُّ۔ ان میں سے ہر ایک کی تعداد پانچ لاکھ دفعہ کے لئے ہے اور ان اشکال و رموز کو وہی دیکھتا ہے جو صادق کامل مرید ہو۔

صاحب نفس مطمئنہ کے خواب کی کیفیت:

صحیفے یا قرآن دیکھنا دل کی صفائی پر دلالت کرتا ہے، لیکن وہ کون سی سورہ ہے جس کے ساتھ تو پہچانا جائے۔ انبیاء اسلام اور ان پر ایمان لانے کے لئے قوت ہیں۔ سلاطین کا دیکھنا اللہ تعالیٰ کی عبادت اور خیرات کے ساتھ ہونا ہے۔ مشائخ اس کے نفس کی ہدایت کی صفت ہے۔ قاضی کا دیکھنا اللہ تعالیٰ کے حکم کی اطاعت کی دلیل ہے، کعبہ شریف، مدینہ منورہ، بیت

المقدس دل کے کھوٹ اور وسوسہ سے پاک ہونے پر دلالت کرتا ہے ۔ جامع مساجد اور ان جیسی مثالیں جھنڈی، جھنڈا، تیر، کمان، گوپیا، اور تفنگ شیطانی وسوسوں کی طرف اشارہ ہے، ان سے آگے کو جانا ہے، تو اسم حق میں مشغول ہونا ہوگا، جیسا کہ بیان ہو چکا ہے ۔

پنجم دائرہ نفس راضیہ

جب ملائکہ بچوں، حور یا براق، جنت، لباس وغیرہ کو دیکھے تو یہ دائرہ نفس راضیہ سے متعلق ہیں یہاں مرشد اسم حی کی تلقین کرے جو کہ نو اسماء میں سے دوسرا اسم ہے ۔ اس کی فروعات یہ ہیں: یَاحَیُّ لَاحَیَّ غَیْرُہٗ یاحَیُّ اَنتَ الحَیُّ یَاعَلِیُّ ،یَاجَمِیلُ اُنْتَ الحَیُّ یَاعَظِیمَ الاَلطَافَ یَاحَیُّ اَفنِنِی عَنِّی وَابقِنِی بِکَ (یا حی اس کے سوا کوئی زندہ نہیں، یاحی تو ہی زندہ ہے، اے برتر، اے جمیل تو ہی زندہ ہے ۔ اے بہت مہربان، یاحی تو مجھے خود سے فنا کر دے اور اپنے ساتھ بقا کر دے ۔)

صاحب نفس راضیہ کی کیفیت

حور، جنت اور ملائکہ عقل کی اور اللہ تعالیٰ کے قرب کی دلیل ہے ۔ سورج اور چاند اللہ تعالیٰ کے معارف پر دلالت کرتے ہیں اور مشائخ و مرشدین کی طرف رجوع ہوتا ہے ۔ پس اس دائرہ میں اسم حی کا پڑھنا لازم ہے تاکہ مطلوب تک رسائی ہو ۔

ششم دائرہ نفس مرضیہ

صفات مرضیہ میں سات آسمان، سورج، چاند، ستارے، کڑک، بجلی، شمع روشن، مشعل اور نورانی چراغ وغیرہ آتے ہیں ۔ اس دائرہ میں اسم قیوم کو اختیار کرنا لازم ہوتا ہے اور وہ نو اسماء میں سے تیسرا ہے ۔ اس اسم کی فروعات یہ ہیں: یَاغَنِیُّ یَاقَیُّومَ یَا ذَالفَضل قَد مَلا کُلَّ شَئی فَضلُہٗ یَاغَنِیُّ یَامُغْنِیُّ یَاقَیُّومُ یَا قَادِرُ یَاقَیُّومُ اَنتَ الاَزلُ بِالاَزلَ یَاقَیُّومُ یَا اَزلِیُّ یَااَللّٰہُ (یا کافی یا غنی یا قیوم، اے بخشش کرنے والے تحقیق اس کے فضل نے ہر ایک چیز کو بھر دیا ۔ یا غنی، یا مغنی، یا قیوم، یا قادر، یا قیوم، تو ازل کا بھی ازل ہے ۔ یا قیوم، یا ازلی یا اللہ ۔)

صاحب نفس مرضیہ کے خواب کی کیفیت:

جب انسان سات آسمان دیکھے تو اس کی نظر دائمی اللہ تعالیٰ کے ساتھ وابستہ ہوتی ہے اور ستارہ اس کے نفس کا نور ہے اور آگ اس کے نفس کا فنا ہونا ہے اور بجلی غفلت سے تنبیہ کرنا ہے اور سورج روح کے انوار ہیں۔ چاند قلب کا نور ہے اور کامل مرید شیخ کی طرف مراجعت کرتا ہے تاکہ ساتویں دائرہ تک پہنچے اور اس کو اسم قیوم کی تلقین کی جاتی ہے جو کہ نو اسماء میں سے تیسرا اسم ہے۔

ہفتم دائرہ نفس صافیہ کاملہ:

اس دائرہ کی صفات میں بارش، برف، اولے، نہر، چشمہ، کنواں اور سمندر ہیں اور یہ سلوک کے کشف پر دلیل ہے چاہئے کہ وہ کامل شیخ کی طرف مراجعت کرے اور اس سے کلمہ قَہَّارٌ کی تلقین پائے جو کہ نو اسماء میں سے چوتھا ہے اور اس کی فروعات یہ ہیں: قَیُّوْمٌ، قَہَّارٌ، جَبَّارٌ، عَظِیْمٌ قَہَّارٌ قَادِرٌ قَہَّارٌ الْحُکْمُ لِلّٰہِ الْوَاحِدِ الْقَہَّارِ نَادِعَلِیًّا مَظْہَرَ الْعَجَائِبِ تَجِدْہُ عَوْنًا فِی النَّوَائِبِ کُلُّ ہَمٍّ وَ غَمٍّ سَیَنْجَلِی بِنُبُوَّتِکَ یَامُحَمَّدُ بِوَلَایَتِکَ یَاعَلِیُّ یَاعَلِیُّ یَاعَلِیُّ (قیوم، قہار، جبار، قہار، عظیم، قادر قہار اللہ واحد قہار ہی کے لئے حکم ہے۔ علیؑ کو بلا جو عجائبات کا مظہر ہے، تو اسے مصائب میں مددگار پائے گا، اے محمدؐ آپ کی نبوت کے واسطہ سے یاعلی یاعلی یاعلی آپ کی ولایت کے واسطہ سے تمام تفکر اور غم دور ہو جائیں گے۔)

صاحب نفس صافیہ کے خواب کی کیفیت:

بارش رحمت کی دلیل ہے، برف زیادہ رحمت ہے۔ نہریں، چشمے اور سمندر اللہ تعالیٰ کی معرفت اور تصدیق کے لئے خلوص پر دلالت کرتے ہیں۔ پس چاہئے کہ مرید اسم قَہَّارٌ کو لازم پکڑے پس یہ قرار اس کے لئے کافی ہوتا ہے کیونکہ سات دائروں کو ضبط میں لانا مشکل ہوتا ہے۔

نو اسماء میں سے پانچواں اسم وھاب ہے، اس کی فروعات یہ ہیں:

یَابَاسِطُ یَاوَھَّابُ یَارَفِیْعُ یَاوَھَّابُ یَارَحِیْمُ یَاوَھَّابُ یَااَللّٰہُ یَارَؤُفُ یَاوَھَّابُ یَااَللّٰہُ

یَاجَامِعُ یَاوَھَّابُ یااللّٰہُ

نو اسماء میں سے چھٹا اسم فَتَّاحٌ ہے۔ اس کی فروعات یہ ہیں:

یَافَتَّاحُ اِفتَحْ لِی عَینَ قَلبِی یَامُجِیبُ یَافَتَّاحُ اِفْتَحْ لِیْ قِفْلَ الْاَسرارِ الحِقَائِقِ الْاَنْوارِ یَافَتَّاحُ اَنتَ مِفْتَاحُ الخَلَایِقِ (یا فَتَّاحُ تو میرے لئے دل کی آنکھ کھول دے، یا مجیب یا فتاح تو میرے لئے نوروں کی حقیقتوں کے ساتھ بھیدوں کے تالے کھول دے یا فتاح تو مخلوق کی چابی ہے۔)

نو اسماء میں سے ساتواں اسم احد ہے۔ اس کی فروعات یہ ہیں:

یَا اَحَدُ نَزِّہْ نَاسُوتِی بِاِسمِکَ الْاَحَدِ اِلٰھِی فَرِّدْ نَفسِی بِاِسمِکَ الْاَحَدِ یَا اَحَدُ (یا احد اپنے احد نام کے ساتھ یکتا کر دے یا الٰہی میرے لئے اپنے اسم احد کے ساتھ اپنا اسم ظاہر کر دے یااحد)

نواں اسم صَمَدٌ، فَرْدٌ، اَبَدٌ، اَمَدٌ، یَااَللّٰہُ قَدِّسْ سِرِّی بِسِرِّکَ الصَّمَدِ یَا الصَّمَدُ (یا اللہ اپنی صمدیت کے راز کے ساتھ میرا راز پاک کر دے۔ یاصمد، یاالٰہی اپنے صمد نام کے ساتھ میرا راز یکتا کر دے۔ یا صمد)

پس فروعات کے علاوہ فروع اور اصول مجموعی بارہ ہوئے اور ان میں سے ہر ایک کی تعداد شیخ کی رائے پر منحصر ہے۔

گویا اس تمام رسالہ کا خلاصہ یہ ہوا کہ انسانی نفس کی مقامات کے لحاظ سے کیفیات سات دائروں میں ہوا کرتی ہیں۔ طالب راہ حق یا طالب دیدار ذات ایک دائرہ سے عروج کر کے دوسرے کو اور دوسرے سے تیسرے کو علیٰ ھذاالقیاس منتہائے عروج ساتویں دائرے تک پہنچتا ہے۔ پہلا دائرہ نفس امارہ کا ہے، جس میں طالب کو لاالہ الااللہ کی مشق کرنی ہوتی ہے۔ دوسرا دائرہ نفس لوامہ کا ہے، جس میں طالب کو اسم اللہ کی مشق کرنی ہے۔ تیسرا دائرہ نفس ملہمہ کا ہے، جس میں سالک کو اسم ھو میں محو تلاوت ہونا ہے۔ چوتھا نفس مطمئنہ کا ہے، جس میں اسم حی کا ذکر مطلوب رہے گا۔ پانچواں دائرہ نفس مرضیہ کا ہے، جس میں طالب کے لئے اسم عزیز کا ورد رکھا گیا ہے جب کہ ساتواں دائرہ نفس کاملہ کا ہے، جس میں اسم ودود کا ورد اسے منتہائے مقصود کے لئے درست دائرہ میں ممکن کر دیتا ہے۔ البتہ ہر اسم اور کلمہ نفی

اثبات کے ساتھ دعائیہ انداز میں توجہ کے جاری رکھنے کے لئے کلمات بھی مخصوص کئے گئے ہیں جن سے ہر دائرہ میں توجہ و تصور صحیح سمت میں متمرکز رہتا ہے ۔ نیز پیران پیر سیدنا عبدالقادر جیلانیؒ نے نفس کے ہر دائرہ کی شناخت کے لئے علامات بھی ظاہر فرما دی ہیں ، جس سے ہر سالک کو اپنے دائرہ نفس کے تعین کرنے میں آسانی ہو سکتی ہے ۔ مزید برآں ہر اسم کے ساتھ مخصوص توجہ کے ماحول میں سالک کو ذکر کے لئے متعلقہ فروعات کے افکار کو حسب فرمان مقررہ تعداد میں مراقبہ یا توجہ قلبی کے ساتھ تلاوت کر لینے سے راہ طریقت کی ریاضت اسے اپنے مقصود کو پہنچا دیتی ہے ۔

صوفیائے کرام میں اتحاد بین المسلمین و یک جہتی کے اظہار میں یہ بتانا بڑا مناسب ہو گا کہ سیدنا شیخ عبدالقادر جیلانیؒ فقہ میں حنبلی مسلک رکھتے تھے ، مگر آج ان کے پیروکاروں میں فقہ حنفیہ کے مسلمان کثرت سے ہیں ۔ دراصل صوفیاء فروعات کو اختلافات کا باعث ہر گز نہ بننے دیتے تھے ، چنانچہ سلسلہ قادریہ کے بانی تو حنبلی تھے ، مگر رواداری کے پیش نظر یہ سلسلہ تمام دوسرے مسالک میں بھی اثر کر گیا ہے ۔ خود حضرت شیخ کی اوراد و اشغال میں جو کتابیں ہیں ، ان کی روشنی میں ہی قادریہ سلسلے کے کئی بزرگوں نے مزید کتب تالیف کی ہیں ، جیسے حضرت سلطان العارفین سلطان باہو قدس سرہ العزیز کی نثری تصانیف میں کئی ایک اوراد کی طرف اور تصورات و توجہات کی طرف تلقین ملتی ہے ۔ اسی طرح حضرت شیخ عبدالحق محدث دھلوی کی کتاب اوراد و اشغال سلسلہ قادریہ ہے ۔ جو اس سمت میں ایک اضافہ ہے ۔ ابن بطوطہ (۱: ۲۱) نے اپنے زمانے کے زاویوں میں جن اشغال کا ذکر کیا ہے ، وہ وہی ہیں ، جو شیخ کے زمانے میں رباط میں مروج تھے ۔ سلوک کے وہ ضوابط و قواعد جنہیں شیخ سید عبدالقادر جیلانیؒ نے معین فرمایا تھا ، ایک علیحدہ سلسلے کی بنیاد بننے کے لئے کافی تھے ، جب مرید اپنے شیخ سے خرقہ حاصل کر لیتا تو اس کے معنی یہ ہوتے تھے کہ وہ اپنے ارادے کو شیخ کے ارادے کے تابع کر چکا ہے ۔ عملاً آگے چل کر مشائخ نے سیدنا غوث الاعظمؒ کے مرتب کردہ وظائف و اوراد کی روشنی میں حسب ضرورت تخلیص و ترمیم سے بھی وظائف و اوراد کی تلقین کرتے رہے ہیں ۔

مآخذ و منابع

۱ - فتح ربانی تصنیف سید عبدالقادر جیلانی

۲ - (نسخہ خطی) رسالہ اسماء الطریقت (عربی) تالیف سید عبدالقادر گیلانی ترجمہ اردو مولوی عبدالسبوح ، مکتوبہ چوہدری محمد صدیق ، مرید پیر محمد مشتاق برہان (اٹک) ۱۳۵۳ھ -

۳ - الفیوضات الربانیہ فی الاوراد القادریہ ، تصنیف سید عبدالقادر جیلانی -

۴ - پیر گیلان ، تالیف خورشید عرفان ، مطبوعہ ، تہران - ۱۳۶۱

۵ - مراۃ غوثیہ ، علامہ محمد صدیق بیگ ، فیصل آباد ، ۱۹۸۷ء

۶ - المختصر فی تاریخ سیدنا عبدالقادر الگیلانی دارلادہ ، ابراہیم عبدالغنی الدروبی ، کراچی ، ۱۳۷۵ھ

۷ - تاریخ تصوف ، پروفیسر یوسف سلیم چشتی ، لاہور ۱۹۷۶ء

۸ - مجلہ فجر ، شمارہ ، ۲۰ ، ۱۴۰۵ھ / ۱۹۷۵ء (سلسلہ قادریہ ، محمد نذیر رانجھا)

۹ - اردو دائرہ معارف اسلامیہ ، ۱۶ / ۱ : ۱۴ - ۱۵ ، دانش گاہ پنجاب ، لاہور ، ۱۳۹۳ھ / ۱۹۷۳ء

*****

نذر اقبال

ظفر اکبر آبادی

بہت دنوں سے ترا غم بھی دل نواز نہیں
کبھی جو باز تھا وہ در بھی اب تو باز نہیں

یہ دل کے حق میں قیامت نہیں تو پھر کیا ہے
بھرے جہاں میں کوئی آشنائے راز نہیں

میں اپنے بڑھتے ہوئے غم سے مطمئن ہوں بہت
ہزار شکر مرا کوئی چارہ ساز نہیں

سرور ابھی ہے بہ اندازہ سرور کہاں
حریف دل ابھی وہ چشم نیم باز نہیں

خیال کچھ ہو کسی کا مرا خیال یہ ہے
ترے خیال سے بڑھ کر کوئی نماز نہیں

ہمارے ذوق سماعت کی تشنگی کا علاج
صدائے ساز ہے مطرب سکوت ساز نہیں

غم و خوشی کا حقیقت میں ایک ہے مفہوم
غم و خوشی میں ظفر کوئی امتیاز نہیں

محمد ذاکر حسین ندوی
جنتا کالج ، موہنی ۔ بہار (ھند)

چمنستان فارسی کی آبیاری میں
شہر الہ آباد کا حصہ

فارسی زبان کی یہ خوش قسمتی اور زیبا طالعی ہے کہ وہ صدیوں تک ہندوستان کی سرکاری زبان رہی اور مدتوں اسی کا سکہ اس سرزمین میں رائج رہا ۔ اس زبان کو آراستہ کرنے اور سنوارنے میں ہندوستانی شاعروں اور ادیبوں کی خدمات اہل زبان سے کسی طرح بھی کم نہیں ہیں ۔ یہی وجہ ہے کہ ہندوستانی انشا پردازوں ، ادیبوں ، شاعروں ، محققوں ، فرہنگ نویسوں اور تنقید نگاروں کی خدمات کو نہ صرف ہند و بیرون ہند کے محققوں نے بلکہ خود اہل زبان (ایرانیوں) نے بھی سراہا ہے اور عظمت و وقعت کی نگاہ سے دیکھا ہے ۔ اس موقعہ پر یہ کہنا کہ صائب تبریزی ، غنی کشمیری کو کس قدر عزیز رکھتے تھے اور کیسی عزت و حرمت کی نگاہ سے دیکھتے تھے ، تو بے محل نہ ہوگا ۔ اسی طرح یہ مقولہ بھی زبان زد خاص و عام ہے کہ شاہ عباس بزرگ کہا کرتا تھا کہ ابوالفضل علامی کے قلم سے جتنا خوف اور ڈر لگتا

ہے ، اتنا اکبر کی تلوار سے نہیں ۔ ان روایتوں سے معلوم ہوتا ہے کہ ہندوستانی فارسی کی اہمیت اہل زبان بھی سمجھتے تھے ، گو بہت تھوڑے لوگ ہی ۔

دہلی ، لاہور اور آگرہ ہندوستان میں فارسی ادبیات کے عظیم مراکز شمار ہوتے ہیں ، لیکن اس کے علاوہ کچھ چھوٹے چھوٹے علم و ادب کے گہوارے بھی ہندوستان کے مختلف شہروں میں موجود تھے ، جو مذکورہ تین مرکزوں سے کسی اعتبار سے کم نہیں تھے ، لیکن بہت دنوں تک ان بڑے بڑے مراکز کے سحر میں قدردان علم و ادب ایسے کھوئے رہے کہ کسی کی نظر ان چھوٹے مراکز کی طرف نہیں گئی ۔ ان چھوٹے علمی و ادبی گہواروں میں الہ آباد کا مردم خیز شہر بھی آتا ہے اور افسوس کی بات ہے کہ یہی شہر سب سے زیادہ قعرگمنامی میں پڑا رہا ۔

عہد مغول اور اس سے بہت پہلے بھی جب کہ الہ آباد ابھی رسمی طور پر عالم وجود میں بھی نہیں آیا تھا ، اس کے ارد گرد ایسے مراکز موجود تھے ، جو ادبی و علمی قدروقیمت کے اعتبار سے کافی اہمیت کے حامل تھے اور جب یہ شہر آباد ہوا ، تو تمام مراکز علم و ادب اس شہر میں منتقل ہو گئے ۔

الہ آباد جو گنگا و جمنا کے سنگم پر واقع ہے ، وداھم کے دور میں بڑی اہمیت کا حامل تھا اگرچہ اس زمانے تک اس شہر کو الہ آباد کی بجائے پریاگ کے نام سے پکارا جاتا تھا ۔ جب یہ شہر ہندو رشی منیوں اور جوگیوں کا مسکن ، ریاضت کشوں اور مراقبہ نشینوں کا مخزن اور معلموں اور متعلموں کا گہوارہ تھا ۔

یہ مقدس شہر علمی مرکز کے اعتبار سے اس لئے بھی وقعت و عظمت کا حامل ہے کہ یہاں معروف رشی منی بھار دواج کی اقامت اور تعلیم گاہ موجود تھی ۔ ان کی تعلیم گاہیں موجودہ محلہ بھار دواج آشرم سے ، زیرو روڈ تک پھیلی ہوئی تھیں اس کے علاوہ بھی دیگر متعدد رشی منیوں کا گروہ اس علاقہ میں ڈیرہ ڈالے ہوئے تھا ۔ مہابھارت سے منقول اس روایت پر تو کلی طور سے یقین کرنا محال ہے کیونکہ مختلف ادوار میں یہ کتاب لکھی گئی اور بہت سارے اضافات اور ترمیمات بھی اس میں واقع ہوئے ہیں نیز متعدد حضرات کا اس کی

تصنیف میں ہاتھ رہا ہے ، لیکن تاریخ میں حضرت مسیح سے قبل بھاردواج ، نامی ایک ہندورشی منی کا نام ضرور ملتا ہے ۔

جب اسلامی پرچم ہندوستان کی سرزمین میں لہرانے لگا اور اس کا قدم مستحکم ہو گیا ، تو یہ شہر اسلامی مبلغین اور صوفیاء کی توجہ کا مرکز بن گیا ۔ ان حضرات نے اس کو اپنا مسکن بنایا اور تعلیم و تعلم اور تبلیغ دین میں مشغول ہو گئے ۔ شہنشاہ اکبر اعظم نے (الہ آباد) کے نام سے یہاں ایک قلعہ تعمیر کروایا ویلیام بیل مفتاح التواریخ میں لکھتا ہے کہ اکبر نے یہاں ایک قلعہ بنوایا اور وہ شہر جو یہاں موجود تھا ، (پریاگ) اس کا نام الہ آباد رکھا جس نے عہد شاہجہانی میں الہ آباد کے نام سے شہرت حاصل کی ۔

غرض یہ شہر زمانہ قدیم ہی سے مذہبی و روحانی اور علمی و ادبی اہمیت کا حامل رہا ہے یہی وجہ ہے کہ بڑے بڑے نابغہ روزگار و یگانۂ دہر علماء و فضلا مختلف مقامات سے نقل وطن کر کے یہاں مسکون ہوئے اور قدیم و جدید علوم و فنون اور فارسی ادبیات کے دامن کو انمول اور قیمتی جواہرات سے مالا مال کیا ۔ چنانچہ سلطان محمود غزنوی کے حملہ کے بعد مسلمانوں کا علمی و ادبی ، تہذیبی و تمدنی اور مذہبی و روحانی اثر و نفوذ شمالی ہندوستان میں تیزی سے ظہور پذیر ہوا اور جب سلطان التتمش کا عہد حکومت آیا ، تو شہر الہ آباد اسلامی علوم و فنون کا مرکز بن گیا ۔ سید قطب الدین الحسنی پہلے شخص ہیں جو اس سرزمین میں علوم اسلامی کے بڑے عالم و فاضل کی حیثیت سے جلوہ افروز ہوئے ۔ وہ ۱۱۸۵ء میں غزنی میں موجود تھے ۔ تذکرہ نگاروں کے مطابق چونکہ اس وقت ہندوستان میں تبلیغی کاموں کی راہ پوری طرح ہموار تھی ۔ اس لئے سید قطب الدین الحسنی نے دین اسلام کی تبلیغ و اشاعت کے لئے اس خطے کا انتخاب کیا ۔ تمام ادبی تذکروں میں ان کے حالات ملتے ہیں ۔ تذکرہ علمائے ہند کے مصنف نے ان کو معتبر عالم شمار کیا ہے ۔ تذکرہ نگاروں کی روایت کے مطابق وہ صاحب تصنیف تھے ، مگر افسوس کا مقام ہے کہ آج ان کے وہ علمی و ادبی سرمائے ہم تک نہیں پہنچے ۔

خلجی دور میں اس شہر کی اہمیت علمی اعتبار سے دوچند ہو گئی ۔ شیخ عطاء الحق پندوی

اور مجذوب شاہ کرک نے اس شہر میں اسلامی تعلیمات کی تبلیغ و اشاعت میں اہم کردار ادا کیا ۔ مجذوب شاہ کرک تو فارسی میں طبع آزمائی بھی کیا کرتے تھے ۔ ویلیام بیل کے مطابق مندرجہ ذیل شعر میں مجذوب شاہ کرک نے جلال الدین خلجی کے قتل کی پیش گوئی کی تھی

ہر کہ بیاید برسر جنگ
تن در کشتی سر در گنگ

نثری نگارشات میں شاہ کرک کے ملفوظات اور اقوال خاصی اہمیت رکھتے ہیں ۔ سخن سرائی میں ان کی رباعیات بہت مشہور ہوئی تھیں ۔ مندرجہ ذیل رباعی میں وہ قناعت اور اس خطہ کی اہمیت بتاتے ہوئے کہتے ہیں

قانع شدہ ام بہ خشک نانی و تره مسلیم نبود بسوی بریان و بره
دہلی و سمرقند و بخارا و عراق این چار ترا باد و مرا باد کره

" تذکرہ بحرزخار " کے مؤلف شاہ وجیہ الدین نے اس شعر کو شاہ کرک کے کلام سے نمونہ کے طور پر پیش کیا ہے

اندر طلب دوست چو مردانہ شدم
اول قدم آن بود کہ بیگانہ شدم

شاہ کرک کے بعد شاہ جلال الدین مانکپوری اور شام حسام الدین مانکپوری دنیائے علم و ادب میں درخشاں ستارہ کی مانند رونق افروز ہوئے ، جنہوں نے اپنی علم دوستی اور ادب پروری سے گلشن فارسی کو سینچا اور سنوارا ۔ شاہ حسام الدین کے ملفوظات تو فارسی زبان کی عظیم یادگار ہیں ۔

خلجیوں کی حکومت کے اختتام کے بعد ملک ہندوستان سلاطین تغلق کے زیر نگین آگیا ، اس عہد میں الہ آباد کا قصبہ خصوصی توجہ کا مرکز بنا رہا اور فارسی ادبیات کی ترقی میں ہمہ دم گامزن رہا ۔ اس دور کی نمایاں شخصیتوں میں شاہ تقی مخدوم اور شاہ معین الحق کا نام سرفہرست ہے ۔ شاہ تقی مخدوم نہ صرف مبلغ اسلام کی حیثیت سے بلکہ فارسی شاعر کی حیثیت سے بھی کافی مشہور ہیں ۔ وہ صاحب دیوان شاعر تھے اور صوفیانہ اسرار و عارفانہ

نکات کو رباعی کے قالب میں بیان کرتے تھے ، لیکن ان کے اشعار کا مجموعہ ابھی تک پردہ گمنامی سے نہیں نکلا ہے ، البتہ تذکروں میں ان کی رباعیوں کے نمونے ملتے ہیں۔

رخت ہستی برسر دیوار می باید کشید　　عمر اندک است و می بسیاری باید کشید
قطرہ اشکم اگر شد بر در مژگان گرہ　　خوب شد ، غماز را بردار می باید کشید

مجموعی اعتبار سے تغلقوں کے دور میں یہ شہر اسلام اور ادبیات فارسی کا اہم مرکز تھا ، سلاطین دہلی کے وقت تک اس شہر کی ادبی اہمیت برقرار رہی ۔

سلاطین دہلی کی حکومت ۹۳۱ ھ / ۱۵۲۵ ۔ تک قائم رہی ۔ اسی سال مغلیہ سلسلہ کے بانی بابر کے ہاتھوں ابراہیم لودھی کی حکومت کا خاتمہ ہو گیا اور گورکانیوں کی حکومت وجود میں آئی ۔ مغلوں کے ابتدائی عہد میں الہ آباد کی سابق ادبی و سیاسی اہمیت کچھ حد تک باقی رہی ۔ بعد میں یہ شہر تاریخ کے صفحات سے علیحدہ ہو گیا اور گمنامی کے اتھاہ سمندر میں جا گرا لیکن گمنامی کے باوجود اپنے قدیم تقدس کی حفاظت میں برابر لگا رہا ۔ یہی سبب ہے کہ بابر نے اپنی تزک میں اس مقدس شہر پریاگ کا نام لیا ہے ۔ اس کے بعد ۱۵۷۳ ۔ تک اس کی ادبی و سیاسی تاریخ نہیں ملتی ہے ۔

شہنشاہ اکبر نے اس شہر کی سیاسی اہمیت کو مدنظر رکھتے ہوئے قلعہ کی تعمیر کا حکم دیا اور الہ آباد جونپور اور کرہ مانک پور کو جغرافیائی اعتبار سے ایک کر کے ایک بڑے شہر کی بنیاد ڈالی ۔ ابوالفضل علامی اس قلعہ کی تاسیس کی خبر دیتے ہوئے رقم طراز ہیں " بہ ساعت خجستہ اساس شہر الہ آباد نہادند " (اکبر نامہ ۳ / ۴۱۲)

شہر الہ آباد ۱۵۹۹ ۔ سے ۱۶۰۵ ۔ تک متعدد مرتبہ سیاسی ہرج و مرج اور مختلف انقلابی شورشوں کا مرکز بنا رہا ۔ اس سیاسی کشمکش کے دوران جہانگیر کا قیام (بغاوت) خاصی اہمیت کا حامل ہے ، جس کے نتیجہ میں ابوالفضل علامی جیسے دانشور قتل کر دیے گئے ۔ اس سیاسی آلودگی کے باوجود شاہ ابوالمعالی الہ آبادی اور قاضی یعقوب مانکپوری علمی و ادبی سرگرمیوں میں ہمہ تن مصروف رہے ، لیکن افسوس کہ ان کے علمی آثار اور ادبی یادگاریں اب متداول نہیں ہیں ۔

عہد جہانگیر میں کوئی ایسی شخصیت نظر نہیں آتی ہے ، جس کا علمی و ادبی پایہ ہو ، علم کی اس کساد بازاری کا ایک بڑا سبب سیاسی سرگرمیوں کو قرار دیا جا سکتا ہے ۔

جہانگیر کے بعد ہندوستان کا تخت و تاج شاہجہان کو ملا ۔ حکومت کی بازیابی میں شاہجہان کو ان شورشوں اور انقلابوں کا سامنا کرنا پڑا ، جو الہ آباد میں برپا ہوئے تھے ۔ اس کا تذکرہ اجمالی طور سے تاریخ کی کتابوں میں اور تفصیلی انداز میں خلاصۃ التواریخ میں ملتا ہے ۔ ان تمام شورش بازیوں اور ہنگامہ خیزیوں کے باوجود شاہجہان کا دور حکومت مغلیہ سلطنت کا دور زریں کہلاتا ہے ۔ خاص طور سے الہ آباد کے لئے یہ عہد بہت مفید اور کار آمد تھا کیونکہ اس کے زمانے میں نہ صرف ہندوستان بلکہ بیرون ہند کے علما ، و فضلا کی توجہ کا مرکز یہ شہر بنا رہا ۔ اس کی سب سے بڑی وجہ شاہجہان کی علم دوستی و ادب پروری اور داراشکوہ کی علم نوازی تھی ۔ داراشکوہ خود ایک عظیم دانشور تھا ۔ اس لئے دانشوروں کی حمایت ہمیشہ سے اس کا شیوہ رہی ۔ بہرکیف عہد شاہجہان میں بڑی بڑی قدآور ہستیاں اس سرزمین پر جلوہ گر ہوئیں ۔ جن پر نہ صرف الہ آباد بلکہ ساری اسلامی دنیا کو فخر و ناز ہے ۔

شاہجہان کے دور میں شہر الہ آباد مرکز و محور کی حیثیت رکھتا تھا ۔ خاص طور سے تصوف کا رواج عام ہوا ۔ اس کی بنیادی وجہ یہ ہے کہ شاہجہان کا لخت جگر داراشکوہ ویدانت اور تصوف سے گہرا لگاؤ رکھتا تھا اور امور حکومت میں عمل دخل کی وجہ سے بے باکانہ اس کام میں مصروف رہتا تھا ۔ اسی کے زمانہ ولی عہدی میں شیخ محب الحق نے سرزمین الہ آباد کو رونق بخشی ، جس کی بدولت یہ شہر اسلام کا سرچشمہ بن گیا ۔ ان کی شہرت کا باعث ابن عربی کی تصوف پر مشہور زمانہ کتاب فصوص الحکم پر ان کی شرح ہے ۔ وہ ہندوستان کے پہلے صوفی بزرگ ہیں ، جنہوں نے فصوص الحکم کی عربی اور فارسی زبان میں شرح لکھ کر تصور وحدت الوجود کے فروغ میں اہم کردار ادا کیا ہے ۔ ان کی دیگر تالیفات میں مناظر اخص الخواص ، ہفت احکام و عبادت الخواص ، غایات الغایات ، سراالخواص ، طرق الخواص ، تفسیر قرآن کریم اور رسالہ التسویہ شامل ہیں ۔

اورنگ زیب عالم گیر کے دور حکومت میں شہر الہ آباد میں جو شخصیتیں نمودار

ہوئیں ، ان میں شاہ محمد افضل کی شخصیت سب سے اہم اور باوزن تھی ۔ وہ اپنے روشن ضمیر پیرومرشد میر سید محمد کالپوی کے فرمان پر الہ آباد آئے ۔ اپنے وقت کے ولی کامل اور قطب تھے اورنگ زیب ، فرخ سیر اور دہلی کے دوسرے امرا و حکام ان سے قلبی و روحانی عقیدت رکھتے تھے ۔ مفتاح التواریخ ، بحرزخار اور قاموس المشاہیر کے مصنف نے شاہ محمدافضل کو صاحب تصنیفات کثیرہ بتایا ہے ۔

شرح گلستان و بوستان ، شرح یوسف و زلیخا ، شرح فصوص علی وفق المنصوص ، رسالہ فارسی و عربی در بحث ایمان فرعون ، شرح قصائد خاقانی ، شرح مثنوی مولوی اور کشف الاستار فارسی زبان میں ان کی اہم علمی و ادبی یادگاریں ہیں ۔ وہ فارسی میں شعر بھی کہتے تھے ۔ ان کے دیوان میں زیادہ تر غزل کے اشعار ہیں ۔ ایک نمونہ ملاحظہ ہو

روزھا شدکہ بسویم گزری نیست ترا
جز تغافل مگر ای جان ہنری نیست ترا

شاہ محمد افضل کے بعد شاہ خوب اللہ الہ آبادی نے علم و ادب کی باگ ڈور اپنے ہاتھ میں لی ۔ ان کی تصانیف میں تذکرہ وفیات الاعلام اور مکتوبات ، فارسی ادب کا گرانقدر سرمایہ ہیں ۔ کلیات فارسی بھی ان کی یادگار ہے ، جس میں زیادہ تر غزلیں اور رباعیاں شامل ہیں

بتو خوش مبارک بہ بساط ناز کردن ہمہ شب نیامدی ومن و نالہ ساز کردن
دل من رسیدہ چندان زتغافل تو ظالم شود اردر تو قبلہ نتوان نماز کردن

شاہ خوب اللہ کے بعد ان کے فرزند ارجمند شاہ محمد طاہر کو فارسی زبان و ادب کی خدمت کرنے والوں میں ایک اعلیٰ مقام نصیب ہوا ۔ وہ بھی صاحب تصنیف تھے ، تحقیق الحق ، شرح فصوص الحکم اور شرح قصاید فارسی ان کی تالیفات ہیں ۔ شعر بھی کہتے تھے

عشق یوسف کرد در پیری زلیخا را جوان عشق رویت پیر کرد اندرجوانی ھا مرا
شدزبانم تا دل محو شد در یاد دوست بہتر است از صد زبان این بی زبانی حامرا

ان کے علاوہ دوسری اہم شخصیتوں جیسے شاہ محمد فاخر زائر ، شاہ محمد ناصر افضلی ،

شاہ غلام قطب الدین مصیب ، شاہ غلام خوب اللہ نجفی ، شاہ محمد اجمل ، شاہ ابوالمعالی اور شاہ میر نجان سید کا بھی فارسی زبان و ادب کے ارتقاء میں نمایاں حصہ رہا ہے ۔

*****

نقش حسین

سجاد مرزا
گوجرانوالہ ۔ پاکستان

واللہ تہ تیغ جو سجدے کی امیں ہے — لاریب وہی سبط پیمبرؐ کی جبیں ہے
ہے ابن علیؑ ، سیدؑ عالم کا نواسہ — اس جیسا زمانے میں کوئی اور نہیں ہے
اس شخص کے کردار پہ افلاک ہیں نازاں — جس شخص پہ غربت میں بہت تنگ زمیں ہے
دیکھیں تو ستاروں کو بھی آجائے پسینہ — شبیرؑ کا ہر نقش قدم کتنا حسیں ہے !
قرآن کی آیات رواں اس کی زباں پر — نیزے پہ بھی پیغام شریعت کا امیں ہے
ہے جذب لہو حضرت شبیرؑ کا جس میں — وہ دشت بلا ، ہمسر فردوس بریں ہے !
اے علقمہ ! تو دور نہیں تشنہ لبوں سے — پر پیاس بجھانا تری قسمت میں نہیں ہے
کفار اسی نام کی ہیبت سے ہیں لرزاں ! — جو دین محمدؐ کا نگہباں ہے ، امیں ہے
جھکتے ہیں شہنشاہوں کے سر پاؤں پہ اس کے — باطل کا کبھی جس نے دیا ساتھ نہیں ہے
ہیں زیر نگیں اس کے شہادت کی زمینیں — جو خاتم کونین کا خوں رنگ نگیں ہے
سجاد غم حضرت شبیرؑ کے صدقے — ہر داغ جگر ، جلوہ گہہ ماہ مبیں ہے !

*****

بخش انگلیسی

آنچه در «بخش انگلیسی» می آید، شناسنامهٔ دانش برای آگاهی کتابداران، نمایه نویسان، بویژه خوانندگان و پژوهشگران انگلیسی زبان است، تا بتوانند با مطالعهٔ این چند صفحه، به عناوین موضوعاتی که در هر شمارهٔ دانش بچاپ می رسد، پی ببرند و با این آگاهی، نسبت به انتخاب مقاله یا مطلب دلخواه و ترجمهٔ آن برای بهره برداری اقدام کنند.

Academy of Letters, Islamabad . Another big Seminar was also held this year in Tabriz, where the Shaikh had passed most of his life. In the end, the writer has given the names of the nine Persian books which have been consulted by him at the time of writing this paper.

INFLUENCE AND POPULARITY OF ATTAR'S TAZKERAT UL-OWLIYA IN THE SUB-CONTINENT.

Dr. M. Noor Mohammad Khan, Professor of Persian in the NIML has dealt with the influence and popularity of Attar in the Indo-Pak sub-continent as exemplified through the publication of his works, their selections and translations and their teaching in the educational and religious centres in this region.

ALLAMA IQBAL'S CHARTER AGAINST THE WEST.

In this paper read at "the International Conference on Iqbal's Thought" held in Lahore on 7 -8 November 1996, Mr. Zouelm, Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran in Pakistan has discussed some salient features of Iqbal's poetry particularly apropos to his answer to the challenges of the West . The writer has vindicated his assertions through illustrations from Iqbal's poetry and has explained his theme under various sub-heads.

PRINCIPAL FEATURES OF IQBAL'S THOUGHT.

In this article Dr. Ismat Nasrin, Professor of Persian, Peshawar University has briefly outlined the principal features of Iqbal's thought on the various problems of life, particularly his idea of Khudi, his stand against the West and the importance of the unity of Muslims for meeting the challenges of the West.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - PERSIAN SECTION

A BIOGRAPHY OF SHAIKH QASIM SULAIMANI QADIRI(956 - 1016).

Abridged from Husaini's ***Asrar ul- Afghaniya*** by Ghulam Quddus. Its Ms is lying in the MS collection of the Central Library of Tehran University under NO. 5777. It has been edited by Dr.Arif Nowshahi and has been published for the first time in Danish . The MS comprises 12 chapters and is dated 27 Zul Qa'dah, 1249 A.H.

INTRODUCTION TO THE IRAN-PAKISTAN CULTURAL RELATIONS FROM ARCHAEOLOGICAL POINT OF VIEW (III)- THE GREAT IRANIAN PLATEAU.

This is the third part of the scholarly discourse of Dr.M.M. Tavassoli in which he has delineated the cultural relations between Iran and Pakistan from archaeological point of view and has based his assertions on the ancient Assyrian and Avestan sources.

SHAIKH KAMAL KHUJANDI.

Dr. M.Siddiq Shibli in this article has dealt with the Life and Works of Shaikh Kamal Khujandi, a Sufi poet of the 8th century A.H.The writer attended the international Seminar in honour of the late Shaikh held early this year in Tajikistan on the occasion of her Independence Day, and read a paper on the Life and Works of the Shaikh. An Urdu translation of a collection of the Shaikh's Ghazals was also prepared by the writer and published by the Pakistan

1996, in which the author has briefly discussed how the Qutbshahi kings of Deccan patronized the scholars and poets of their time.

B- URDU SECTION

Asma'ul- Tareeqat.

In this article Dr. Sultan Altaf Ali of Quetta deals with ***Asma' ul - Tariqat*** (Arabic) written by Shaykh Abdul Qadir Gilani, (471-561 A.H.), Alias Ghows al - A'zam, founder of the Qadiri ***Silsilah*** of ***Tasawwuf***. The book occupies an important place among the followers of the Qadiri school of Tasawwuf. It has been translated into Urdu by Maulvi Abd-al-Sabuh . The article gives an Urdu translation of the treatise, the first part giving 13 ***Asma***; seven principal and six secondary, and the other dealing with the seven circles of ***Nafs***.

Contribution of Allahabad to the Garden of Persian.

Prof. Zakir Husain Nadvi, of Janta College , Madhohani, Bihar (India) in this article has briefly discussed the contribution of Allahabad to Persian language and Literature. Allahabad is a historical place in U.P. (India) which like Delhi, Lahore and Agra has produced a number of poets and writers of Persian, but most of them are not well-known and their services in the field of Persian literature have remained in dark. The writer has mentioned some of the services rendered by the poets and writers of Allahabad for the promotion of Persian language and literature during the Muslim period in the Indo-Pak sub-continent , particularly during the Sultanate and Mughal periods. The subject , however, deserves a fuller and more detailed account.

Dr. Ali Raza Naqvi

THE PEAKS OF PERSIAN LITERATURE(II)

Here Iraj Tabrizi has discussed the place of Iqbal in Persian literature, and has called him one of the peaks of Persian poetry in the light of his Persian poetry. The author has particularly referred to the learned discourse of Ayatollah Khamenei about Iqbal and his thoughts delivered recently in which the latter has very aptly surveyed Iqbal's contribution to Islam through the media of his poetry with special reference to his Persian poety.

THE PROMINENT PLACE OF MODERN IRANIAN LITERATURE(IV).

This is the fourth part of Iraj Tabrizi's discourse on the place of modern Iranian literature. Referring to the traces of Persian language relating to its extra-territorial influences in the sub-continent as well as the Far East including Java, Malaya and Singapore,Tabrizi has replied to some of the objections raised by the antagonists of modern Persian poetry as mentioned by Ahmad Shamlou, Hasan Hosseini and Garmaroudi.

THE POET OF VALUES.

Recently Dr. Fatemeh Rake'i,a well - known poetess of Iran, visited Pakistan to attend some international seminars held here. The correspondent of ***Danish*** could not succeed in interviewing her. A.Sarfarz has given in this issue a brief life-sketch of the poetess along with some pieces of her poetry.

PATRONAGE OF INTELLECTUALS AND POETS BY QUTBSHAHI KINGS.

It is an abridged Persian translation by Basharat M.Mirza of an Urdu article of Dr. Zeb Haider published in ***Subrus*** of May-June,

NOTE

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** *for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

President: *Ali Zouelm*
Editor-in-Chief: *Dr.M.M.Tavassoli*
Editor : *Dr. S.S.H.Rizvi*

Address:

House 3, Street 8,Kohistan Road, F-8/3

Islamabad 44000, ***PAKISTAN.***

Ph : 263194 *Fax : 263193*

آگهی

فراخوان مقاله

به اطلاع خوانندگان ارجمند می رساند :چون چهار شمارهٔ دانش در ۱۹۹۷ میلادی به بزرگداشت پنجاهمین سال پیدایش پاکستان اختصاص یافته است، از همهٔ دانشمندان ، نویسندگان ، پژوهندگان و سرایندگان ارجمند دعوت می شود تا مقاله ها و سروده های خود پیرامون موضوعات زیر را برای چاپ در ویژه‌نامهٔ مربوط، به نشانی دانش بفرستند:

۱.دانش شماره ۴۷ (زمستان ۱۳۷۵)؛ ویژهٔ «پاکستان و زبان فارسی»: جایگاه فارسی در تاریخ ادب و فرهنگ شبه قاره بویژه پاکستان، نقش فارسی در دستیابی نسل امروزپاکستان به تاریخ وفرهنگ خود و بازگشت به خویشتن، جایگاه فارسی در حوزه‌های علمیه و نظام آموزش نوین پاکستان، و... .

۲.دانش شماره ۴۸ (بهار ۱۳۷۶)؛ویژهٔ «پاکستان در فرهنگ و ادب ایران»: پاکستان شناسی در ایران ، پاکستان شناسان ایرانی ، زبان و ادبیات اردو در ایران ، اقبال شناسی در ایران و اقبال شناسان نامدار ایرانی ، جایگاه آثار فارسی اقبال در ادبیات ایران ، حضور اقبال در اندیشهٔ رهبران انقلاب اسلامی ایران ، مفاخر فرهنگی شبه قاره بویژه پاکستان در جامعهٔ ایران ، و... .

۳.دانش شماره ۴۹ (تابستان ۱۳۷۶)؛ویژهٔ «ایران در فرهنگ و ادب پاکستان» : ایران شناسی در پاکستان، ایران شناسان پاکستانی ، آثار انقلاب اسلامی ایران در جامعهٔ پاکستان ، حضور مفاخر ادبی و فرهنگی ایران در اندیشهٔ اندیشمندان پاکستانی ، شناخت ادبیات معاصر ایران ، و... .

۴.دانش شماره ۵۰ (پاییز ۱۳۷۶)؛ ویژهٔ «پاکستان و اقبال»: نقش اقبال در پیدایش پاکستان ، نظریهٔ خودی اقبال ، آبشخور اندیشه های انقلابی اقبال، آثار فارسی اقبال در جامعهٔ پاکستان،جایگاه و حضور اندیشهٔ اقبال در شئون فرهنگی ، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امروز پاکستان ، و... .

چشم براه مقاله ها و آثار شما

مدیردانش

DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN,1996
(SERIAL NO. 46)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.